

درباره دولت و دموکراسی

در جریان برگزاری سلوم هفتم کمیسر - برکزی سازمان نداشتان خلق و نسل از آغسار مساحتات وحدت" نظراتی از سوی برخی از رفتای بن سازمان در برخورد انتقادی به مسانی شو- یک منی انحرافی گذشته ابراز می‌شد که حاکی از نوعی گرایش به مطلق‌کردن دموکراسی و تفکک آن از مبارزه طبقاتی بود که معنای تحدید حیات و تحولات گذشته شکل جدید و در تطبیح مخالف را در بر داشت. ظاهراً در تضاد نظرها این گرایش منتفی گردید. ولی بعدها معلوم شد که چنین نیست.

زمانیکه "جمعیت‌های مساحتات وحدت" بعنوان بنیانی برای وحدت‌سن ما و سازمان نداشتان خلق تنظیم می‌شد، روشن بود که بین ما اختلافاتی بر سر مفهوم دموکراسی سوسیالیستی وجود دارد. ما همگی حتی تصور را هم نمی‌کردیم که آن - اختلاف نظرات که در ابتدای کار حندان با اهمیت نمی‌نمودند اختلافات امروزی تبدیل شده و قوی-

الطافه با اهمیت از آن درآید. اختلافات اولیه بیامون خصوصیات دولت و دموکراسی سوسیالیستی و بحث درباره نظام‌های سوسیالیستی منتهی بر- تک حزبی و با چندحزبی در اتحاد شوروی و در - کشورهای اروپای شرقی و آسیا و سر مالکسه آزادی احزاب در سوسیالیسم سرعرب خود را سه اختلافات دزبانه‌شده‌های دولت و دموکراسی در سیستم‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی توسعه و - گسترش داد. از بن کمیت‌های طی نده کمیسر جدیدی ظاهر شد. بطوریکه امروزه ما در نظرات ارزاشده توسط همان رفقا علناً با ترم‌هسای "دموکراسی عام" و "دموکراسی جامع" که در واقع بر نفی خصلت طبقاتی دموکراسی دلالت می‌کنند و منطقی با تمام تئوری مارکسیسم درباره دولت و انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا در شناختن است مواجه هستیم.

مباحثات حاد کنونی از این جنبه که مبنی گرایش عده‌ای از رفقا و فاصله‌گرفتن و جدا شدن از موضع مارکسیستی در برخورد به مسائل اساسی تئوریک، می‌باشد فوق‌العاده مایه تاسف است اما در عین حال از این جنبه که مباحثات جاری

در سلسله اصول ایدئولوژیک در مانی-ر- صوفت ما نقش مهمی بازی می‌کند. سزار ارتش است من در این مقاله مطالب مهم مکتوب در- کتاب "مقدمه‌ای بر مباحث دموکراسی در جنب حصاران" که حاوی مجموعه‌مقاله‌ای ختم رسیده سرهام است، و محورهای اصلی مقاله‌های رفتا علی گنجر و ناصر رحم‌حایی، مستتره در شماره‌های اول و دوم نشریه در زانه گنجره، را بطور مشرود مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام. مانی دلیل بحث‌های کتاب مذکور سرداخته‌ام که اولاً مقاله‌های رسیده سرهام صرفاً در خارج بحث بر سر سیستم‌های سوسیالیستی منتهی بر تک حزبی و حد حزبی و مقاله آزادی احزاب محدود شده بلکه درباره‌ی متوله‌های مایه‌ای سری نظر دولت و دموکراسی نیز اظهار نظر کرده و اساساً از - آسانسکه این کتاب بعنوان اسرار از طرف نشریه "فدائی" به خوانندگان معرفی شده. منی سواند صرفاً مستقیماً نظرهای یک فرد بلنی کردد و لذا مانی اغسار نیز بررسی آن مقدمه از اهمیت نسبی برخوردار است.

بیامون پایه‌ای از مسائل تئوریک در رابطه با جنبه دموکراسی

مقدمه:

مسئله دموکراسی و جنبه امروز سه از جمله بحث‌های گرهی در جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است. جریان وحدت‌ها، نیز بنابه بخشی از جنبش کمونیستی ایران از این بحث‌ها برکنار نیست و نمیتواند باشد. عمده شدن این بحث‌ها نه تحت تاثیر تحولات و خواست ذهنی این یا آن فرد، این یا آن جریان سیاسی، بلکه بنابه مجموعه اوضاع مشخص بین المللی و شرایط معین ایران ضروری گشته است. جنبش جهانی کمونیستی و جنبش کمونیستی ایران مرحله‌ای از تکامل خود را از سر می‌گذرانند و با مشکلات و مسائلی روبروست که ضرورتاً می‌باید این مسائل را مورد بحث‌گسترده و جدی قرار دهد و مهمتر از آن نتایج تئوریک و سیاسی لازم را برای تمهیح منی ویراتیکی از این بحث‌ها اخذ نماید. هرگونه تلاشی برای بی اهمیت جلوه‌گر ساختن این بحث‌ها و طفسره رفتن از درگیری‌ها بطور جدی با آنها نشانسه عدم درک ضرورتها و عقب ماندگی فکری و سیاسی است.

طبیعی است که در جنبش ما نیز همانند جنبش جهانی کمونیستی، نظرات مختلف و متفاوتی حول مسائلی که پیش رو داریم، وجود داشته باشد و بروز کند. این پدیده را نباید امری منفی و زیان‌بار تلقی کرد، بلکه بسرور نظرات مختلف را باید بعنوان پدیده‌ای طبیعی و لازمه رشد و پویایی جنبش بدرستی درک کرد و مهمتر از آن، شرایط را برای برخورد آزادانه عقاید فراهم آورد. تکامل فکری جنبش کمونیستی از طریق برخورد آزادانه نظرات هموار خواهد گردید. زیان‌بار بودن جلوگیری از برخورد آزادانه و علنی نظرات و آزادی انتقاد را

که در شوروی و سایر کشورهای در حران است و علینیت و دموکراسی مورد تاکید قرار می‌گیرد، اغلب نیروهای جبار ضرورت علینیت، دموکراسی مبارزه ایدئولوژیک بلنی، انتقاد آزادانه و غیره سخن می‌گویند، اما متأسفانه درساری موارد هنوز در حرف و شعار این مسائل مطرح می‌شود در عرصه زندگی واقعی و فعالیت روزمره تشکیلاتی، وارد نگشته است و این موضوع اسان را بیاد طبل توخالی می‌اندازد که هر سروداست ولی میان تپش است. هنوز بین حرف و عمل شکاف عمیقی وجود دارد. ما غالباً شاهد این هستیم که بسیاری از رفقا بحق درباره انحرافات دوره استالین، خروشچف، برژنف و غیره و بسا در خصوص پدیده‌های منفی و انحرافات کنونی در کشورهای سوسیالیستی با حرارت و اشتیاق تمام سخن گفته و به علینیت و مراحت و انتقاد شجاعانه در این رابطه را تاکید می‌کنند، اما درباره واضعاً سالیانی احزاب در ایران کمتر صحبت کرده و از کنار آن می‌گذرند و درباره مشکلات، انحرافات و پدیده‌های منی هم اکنون دست‌نکران ما دست‌نکوت احسار شده و علینیت و مراحت فرا مونی سرود می‌شود و حتی در درون تشکیلات نیز به بحث‌گندی حول آن پرداخته نمی‌شود. آیا این مسائل بی اهمیت هستند یا نه سرنگین مسائلی اساسی و حیاتی اند که با سرینت جنبش ما سرینت دارند ولی از آنجا که ما خود مسئول سرور

تجارب جنبش جهانی کمونیستی و تجربه خودمان بنحو انکارناپذیری نشان داده است. از همین رو وظیفه تک تک ما است که در جهت دادن زدن به بحث‌های خلق، علنی و گسترده تلاش ورزیم و قاطعانه از علینیت و گسترش دموکراسی تشکیلاتی دفاع کنیم، هم تجربه جنبش جهانی کمونیستی و هم تجربه جنبش کمونیستی ایران در این زمینه درسیهای آموزنده بسیار دارد. این اولین بار نیست که در جنبش کمونیستی ایران مقاله مبارزه ایدئولوژیک بلنی مطرح می‌شود. در نخستین پلنوم سازمان جریک‌های فدائلی خلق ایران در سال ۵۸ ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علنی مطرح گردید. مقاله مبارزه ایدئولوژیک علنی از جمله مسائل مورد مباحثه بین اقلیت و اکثریت بود. اقلیت بر مبارزه ایدئولوژیک علنی بعنوان یک پرسش تاکید داشت. در آن زمان ما دریا فشاری نمودن سرخس ضرورتی به تجربه سوسیال دموکراسی روسیه و آشکارا لنین در این باره تاکید داشتیم. لنین در آثار متعدد خود ضرورت مبارزه علنی را توضیح داده است و تجربه سوسیال دموکراسی روسیه، ضرورت حیاتی آن را نشان داده است. اقلیت با برجم مبارزه ایدئولوژیک علنی اسعاب کرد اما در روند حرکت این حقیقت تلخ را سسر در یافتیم که بخشی از رفقا با ما که در بنسب این برجم جای گرفته بودند، اعتقاد جدایی به آن نداشتند و مصلحتی به دفاع از آن نکرده بودند. همان موقع اقلیت نقش دموکراسی سکلایی و سانترالیسم بوروکراتیک در سازمان را مورد انتقاد قرار داد، اما در این زمینه سسر تجربه منی بود. امروزه البته درکیا سسار عمیق یافته است و بخصوص تحت‌تأثیر تحولات

اولی نکه‌انکه از مطالعه کتاب "مساحت دموکراسی در جنبش‌های ایران" سید سعید آفر می‌باشد درک بوسیده و تیرید او از متولید دولت معنیوم عام کلمه و دولت سرمایه‌داری - جنبه نوع حاضی از دولت است که آفر می‌گوید که یک فرد مارکسیست ربر سیر "رشد استقلال نسبی دولت‌بورژوازی" دولت سرمایه‌داری را حسی توصیف کند "این یک بحث کلاسیک است که دولت بورژوازی بسنده طمحه سرمایه‌دار از استقلال معنی برچوردار است دولت سرمایه‌داری تا بسبب مستقیم و بلاواسطه سرمایه‌داران ندارد، استقلال نسبی او از زمان سرمایه‌داری کلاسیک با سرمایه‌داری دوران امپریالیسم و تاکنون وجود داشته و با آهنگ نسبتا سریعی افزایش پیدا کرده است دولت بورژوازی توانسته است بعنوان یک دموکراسی بورژوازی از منافع مستقیم سرمایه‌داران فاصله بگیرد و - منافع آنان را سود اطلاعات اجتماعی در خارج - خوب معنی محدود نماید. " معلوم نیست منظور از "این یک بحث کلاسیک است" حسب ولی مسلما تر - "رشد استقلال نسبی دولت بورژوازی" تحت کلاسیک - های مارکسیسم نبوده و در سبب تئوری مارکس، انگلس و لینن علیه حسی تزی بوده است در - مساحت مارکسیستی درباره‌ی دولت شمشده سودمکه دولت بورژوازی می‌تواند نسبت به منافع ویژه اس با آن فتر از بورژوازی استقلال داشته باشد و با از منافع حزبی و آسای سرمایه‌داران در - برابر منافع آتی و آسای آنان چشم‌پوشی نماید اما تاکنون هیچکس جنس حسی را از طرف هیچ مارکسیستی نشنیده است که دولت بورژوازی نسبت به منافع سرمایه‌داران از استقلال نسبی برخوردار بوده و بدتر از آن، اینکه از زمان سرمایه‌داری کلاسیک تا امپریالیسم این "استقلال نسبی دولت بورژوازی" با آهنگ نسبتا سریعی افزایش هم پیدا کرده است سابقه و تاریخچه این بحث - هر قدر هم که "کلاسیک" بوده باشد - ربطی به انقلابیون مارکسیست نداشته بلکه بحث بهره‌ای از ایدئولوژیهای بورژوازی و روشنفکران خرده - بورژوا است که گاه در لباس مارکسیسم و - شکلی کم و بیش طرفیتر گوش می‌کند ماهیت دولت بورژوازی را از حتم مردم بیان کنند. مناسبانه رفیق برهام این حقیقت را فراموش کرده و در ادامه مطلب می‌افزاید: "اگر طبقه سرمایه‌دار خودمستقما حکومت می‌کرد، تاکنون نظام سرمایه‌داری بر حیده شده بود. بحالات مختلفه ای که در دورا یکنونی همراه با رشد روند - دموکراسی بورژوازی بوجود سوسنه است دولت بورژوازی را قادر نموده که نه تنها منافع طبقه سرمایه‌دار، بلکه منافع گروهها و طبقات دیگر اجتماعی را هم بطور نسبی تامین کند. " من - نمی‌دانم معنی این "حکومت غیرمستقیم" سرمایه - داران که رفیق آفر با بحالات مختلفه دوران کنونی و "رشد روند دموکراسی بورژوازی" مربوط کرده چیست؟ طبقا سرمایه‌داران چه در دوران - سرمایه‌داری رقابت آزاد و چه در دوره امپری - یالیسم از طریق احزاب و جریانهای بورژوازی در قدرت است که حکومت می‌کنند، ولی ظاهرا از

نظر رفیق برهام دولت بورژوازی در دوران - کنونی یعنی دولت امپریالیستی نه تنها منافع طبقه سرمایه‌دار بلکه منافع گروهها و طبقات دیگر اجتماعی را هم بطور نسبی تامین می‌کند و با این اعتبار باید از آن بعنوان حکومت غیر - مستقیم سرمایه‌داران نام برد. بدین ترتیب باید تئوری لینن درباره امپریالیسم را وارونه کرد و گفت اگر دولت سرمایه‌داری در دوران رقابت آزاد از منافع کل سرمایه‌داران دفاع می‌کرد، دولت سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم از منافع گروهها و طبقات دیگر اجتماعی یعنی از منافع کارگران و زحمتکشان جامعه نیز بطور نسبی دفاع می‌کند و نسبی بودن آنها با آهنگ سریعی افزایش می‌یابد. البته در ایشمورت دیگر اطلاق دولت امپریالیستی به چنین دولتی را روانا درست است و بحای آن باید از واژه‌ی "دولت دموکراتیک - تمام خلقی" استفاده کرد. من به رفیق برهام اتهام بکارگیری این واژه در مورد "دولت امپریالیستی" را نمی‌زنم ولی با این وجود نمی - توانم این واقعیت را پنهان کنم که او، بنامه ضربالمثل مشهور "اسمش را نگوی، خودش را بیار" تعریفی از دولت امپریالیستی بدست می‌دهد که مضمونا بطور کامل با واژه مذکور منطبق است از دو حکمی که وی ارائه می‌دهد یعنی - رشد روزافزون استقلال نسبی دولت بورژوازی نسبت به منافع سرمایه‌داران - تامین نسبی منافع گروهها و طبقات دیگر اجتماعی، این نتیجه حاصل می‌شود که در تاریخ سرمایه‌داری، هر قدر از سرمایه‌داری کلاسیک به سرمایه‌داری امپریالیستی نزدیک می‌شویم، دولت بورژوازی از ارگان ستمگری و سرکوب کارگران بخاطر دفاع از منافع سرمایه‌داران به ارگان سازش طبقاتی میل می‌کند. این یعنی خط بطلان کشیدن بر تئوری لینن درباره امپریالیسم یعنی قبول این ادعا که امپریالیسم تغییرات ماهوی در نظام سرمایه‌داری ایجاد کرده و منافع تمامی طبقات و گروههای اجتماعی را - بطور نسبی تامین می‌کند. نویسنده بطور مستقیم به تئوری لینن درباره امپریالیسم ایراد می‌گیرد او ابتدا پاراگرافها را از لینن بشرح زیر نقل می‌کند: "برخلاف دوره سرمایه‌داری ما قبل انحصاری که تجلی کل منافع وابستگان به طبقه سرمایه‌دار بود، حقوق امپریالیستی قبل از همه تجلی‌یافته و منافع الیگارشالی مالی است این تغییر روز - افزون در حقوق بورژوازی تابع حرکت دولتهای بورژوازی سوی سرمایه انحصاری بوده است این امر همجنس با عدم تحرک سسما سک تا سون‌گذاری بورژوازی سوسط سرمایه‌مالی و مدانفس سیاسی آن می‌تود. " سپس می‌افزاید: "سایران اسطلاح سعاد وجود دارد: از طرفی بورژوازی از دموکراسی اعمال شده در جامعه سود می‌برد و سایر اس از دوره بعد از جنگ دوم جهانی حتی به کسرتیتر کردن آن پرداخته است و از طرفی برعکس سرمایه‌داری ماضل انحصاری که منافع مجموع سرمایه - داران را تامین می‌کرد، امپریالیسم نسل از هر جزودر وهله اول به تامین منافع الیگارشالی مالی می‌پردازد در واقع این نهاد را باید سدسگونه حل کرد که عبارت لیس که می‌گوید

حقوق امپریالیستی نسل از همه تخیل اراده و منافع الیگارشالی مالی است و این به سبب سسما سک تا سون‌گذاری بورژوازی پرداخته، - نسل از هر چیز ناظر به کراس ذاتی امپریالیسم به تامین منافع اجتماعی الیگارشالی مالی است که آنرا مقدم بر منافع سایر گروههای اجتماعی می‌داند. اما در عمل یک کراس ذاتی می‌تواند با کارکردهای آن در شرایط اجتماعی و سیاسی معین در یک راستا حرکت نکند. س لینن گرایش ذاتی امپریالیسم را معکس کرده است اما دولت امپریالیستی با استقلال نسبی فزاینده خود توانسته است تا تامین منافع نسبی گروههای اجتماعی دیگر به نفع سسما سک خوش کمک نماید. " (ص ۶۴)

ظاهرا نویسنده تضادی را میان سخنان لینن کشف کرده و خواسته است آنرا در انطاق با بر "رشد فزاینده استقلال نسبی دولتهای بورژوازی" حل نماید اما نتوجه آن نده که ساده‌ای برین ایده‌های لینن درباره امپریالیسم محرمانه مردود اعلام گردیده است لینن در نقل قول فوق از تغییرات روزافزون در سسما سک حقوقی دموکراسی بورژوازی سود انحصارات و الیگارشالی مالی صحبت می‌کند نویسنده فکر می‌کند این امر با دموکراسی بورژوازی بطور اعم در تضاد قرار دارد از ایشرو می‌گوید "اما در عمل کراس ذاتی می‌تواند کارکردهای آن در شرایط اجتماعی و سیاسی معین در یک راستا حرکت نکند. " یعنی کارکردهای دموکراسی بورژوازی در جوامع امپریالیستی در عمل با گرایش ذاتی الیگارشالی منطبق نبوده و دولت امپریالیستی توانسته است با استقلال نسبی فزاینده خود منافع نسبی گروههای اجتماعی دیگر را نیز تامین نماید. ... با این "تکالیفی" که در تئوری لینن درباره - امپریالیسم داده شده دیگر معلوم نیست چرا - امپریالیسم باید دشمن اصلی طبقه کارگر و - خلقهای ستم‌دیده جهان شمرده شود.

نویسنده مدام از کسرتیتر شدن دموکراسی در کشورهای امپریالیستی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم دم می‌زند اما یک کلام هم در مورد شاخصهای این گسترش بر زبان نمی‌آورد. باید از او پرسید: برآه انداختن مساعقه تسلط حاسی و - کشاندن بشرت به لبه برتگاه جنگ هسته‌ای، تداوم سرکوب امتضانات کارگری و جنبشهای دموی - کراتیک بوده‌ای، تسدید تجاوزگری و دخالتیهای مسلحانه برای سرکوب مبارزات و انقلابات خلقی های که برای استقلال و آزادی خود سباختند - اند، تسدید همه‌حانه ستم ملی و سبندکسندن طبل تحت ستم با ننگال و طوق کونا کون، ... کدا - سک از این شاخصها سنا سرتیتر شدن دمو - کراسی در کشورهای امپریالیستی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم است؟ رفیق بحای تفکر و تعمق کافی روی آنچه که می‌گوید سگریز به طرح و - دفاع از انواع ترها و تئوریهای کپنه شده - روشنفکران بورژوازی که امروزه حتی در محافل بورژوازی هم حندان خریدار ندارند، همچنان ادامه می‌دهد. از آنجمله است تر "تالارفتن - قدرت خرید" مردم در کشورهای امپریالیستی.

ایکده ما در آن زندگی می‌کشم. بیان اول سسر حتونی و بیان دوم سسر سیاسی است مثلاً بحای دولتی که مردم فرانس در آن زندگی می‌کنند. (ص ۱۰۸) اینهم حاصل بحصاف و ژرفاندسی - نویسنده در باب تکامل نظوری مارکسیستی دولت تکرار کپنه‌سرس حرافه‌های سوزوآئی در مورد دولت که در دانشگاهها و مدارس حوامع‌سرامه داری رواج دارد. دولت ارکان ساد - طبقاتی و وسله سرکوب‌ک طبقه علمه طبقه دیگر تبدیل می‌شود به حارجوسی که مردم در آن زندگی می‌کنند والی آخر.

رفیق سهرام این آموزش سادس مارکسیسم را که دولت سوزوآئی وسله‌سادر دست‌سرامه به‌داران برای سرکوب‌کارگران مورد انکار سمرار داده و آنرا فرمول ساده‌ای می‌داند که فائده معنی و اعتبار علمی است او می‌بوسد: "اس فرمول ساده که دولت سوزوآئی را بوکر سرامه داران تلقی می‌کند اساساً معنی و اعتبار علمی ندارد." (ص ۶۸). اما حوا این فرمول ساده - سی‌معنا و از نظر علمی بی‌اعتبار است حواب سی‌حواب نویسنده هیچ زحمسی هم برای اسدلال تئوریک بخود نمی‌دهد و تنها به ذکر یک فاکت تاریخی بسنده می‌کند. منتها او برای اسکسه نشان دهد حوا دولت سوزوآئی "بوکر" سرامه - داران نیست از میان سسغمرها حرجس را

انتخاب کرده و صاف و مستقیم به سراغ سسلر می‌رود و می‌گوید: "هینظر بکمک سرامه‌داران به قدرت رسید ولی پس از رسیدن به قدرت بحش عظیمی از همان سرامه‌داران را با حجازانهای گوناگون اقتصاد و سیاسی زیر فشار قرار داد. یکسال پیش در جمهوری فدرال آلمان یکی از - بزرگترین سرامه‌داران اروپا که مالک کارخانه‌جات تانک سازی، مرسدس بنز و سسلساری صنایع دیگر بود زیر فشار شدید دولت محسور گردید بخش زیادی از سرامه‌های خود را سسه بانک آلمان بفروشد و فعلاً ستهای پیش‌رادر بخش عظیمی از امپراطوری سسطل ساند. سسپار خوب، ولی آسینا چه ر سلی به سسخت سسندا می‌کند؟ فشار سسلر سراسر آن سرامه‌سدار مگردانهای رای سسخت که او ارمانها رتجاعی - نرسن و هارسرسن حاحیات امسرالسم سسطور اخص و سرامه‌داران آلمانی سسطور اعم دسباع سکرد سفسر اسحاد سسی‌کسند؟ آسنا از این که یکی از سرگرسرس سرامه‌داران اروپا زیر فشار جمهوری فدرال آلمان محسور سسد بحن رسادی از سرامه‌های خود رانه با سسک آلمان بفروشدن سسخت سسد سسد سسد جمهوری فدرال آلمان سسد سس مانع سسد سسد داران دارای اسسطلال سسی بوده و اس اندام را برای نامس سسی مانع کارگران و رجمکنان آلمان انجام داده است؟ آسادهیا سسود رایس دست خصوصاً در سرامه‌داری اسحاری دولتی نشان نمی‌دهد که دولتی کردن با واگذاری اس با آن موسسه اسصادی سسخت حصوصی اسسنا سساطر بالا بردن سود و سراسر کردن سروسبای هسکسه سسب سسنا حان اسحازان سسور سسکورد؟ سی سگ هر سکار ما دهیا سسود اردرکرس سسنا دولت سوزوآئی با سرامه‌داران سسرد سسرام

امریکائی "سبعیان افراطی در لسنان، مصر و ترکیه، در نحوه نگرش به رابطه دموکراسی و امیرالسم تغییرات محسوسی در میان حسسناهای انقلابی و خلقی سسود آورده است یکی از گرایش‌هایی که در نتیجه تحولات و تغییرات فوق می‌تواند شکل مشخسپتری بخود سسرد، گرایش به جدت سرسی در سساد سسورک راضی دسکا سوری و دموکراسی است." (ص ۱۰۹)
تا حائسکه به رابطه دموکراسی و اسرامه - لسم سسوط می‌د ما اس اسسرامات محسوز را اسسه به در میان حسسناهای اسنلابی و خلقی سسکدر بحود سسرس سسوسده سسدم و سسدا حدم سسسر حوا سمد سسد، اما عتالاً سسردار سسد موضوع "کراسی به جدت سرسی در سساد سسورک" رابطه دسکاسوری و دموکراسی و سسسم اس کراسی که "می‌تواند شکل مشخسپری بخود سسرد" از حد سسرار اسه او می‌بوسد: "تا اسنلاب سوزوآئی سی مفاهیم دولت و دموکراسی سسحدی سسکدر - سسردک سسد که سی‌سوان کسب‌کد دولت سوزوآئی دموکراسی سوزوآئی را سسود آورد سسرا کسحود سسری حز آن سسود. سسلسد و حاصد سسساان سرسی و حسسنا سسرسده‌ای در سساره دموکراسی و دولت را آغاز کردند. اسدا سسکل و سس مارکس سسرسی های ار رحمدی در اس مورد سسفل آوردند. سسدا سسی اس بحسنا س را ادامه داد و به سسوسی سسدولوزی آن سسردا حه با اس سسود حصوصه‌ککاری که از زمان سسکل، مارکس، اسکلس و لسن روی مفسوم دولت و دموکراسی سسفل آمد. سسعل محسود - دست‌سرامی و سسب ححوالات سسعی سسواسده - سسحد سسپای حود سسرد. ولی سسدولوزی سساحب دولت و دموکراسی سسوط آنها اراند داده سسدا کدرا و سسوع کوشم کد به مارکس و اسکلس و به سسریق اولی لسن سسحسک، کارهای سسکل در سساره دولت و دموکراسی را سسارت سسرد و با ادامه سساده‌سده حرا که دسپکاه سسکل در سساره اس‌سولوا سسر خلاف اسده‌سده‌سده‌سده سسلسد و سسفل سسسینا "ارزشمد" سسوده‌سده بلکه سسوال سساده هم ارتجاعی از آب درآمد سسحویکه سسظراب او در سساره دولت و دموکراسی در مفاسد سس - متفکر سس حسسپوزوآ - دموکراسی او اخر تر سسحد اروپا سسس مانده و اسحاعی سسود. سسار اس حوف زدن از سسدولوزی سسکل، مارکس، اسکلس و لسن نارسد و نارواسه سسفل سسول را ادامه می‌دهم: "طسعا مارکس و لسن هم حود سسرس - معتقد سسود سسرسی آسپا در مورد دموکراسی و دولت دیگر سساری به سسکل ندارد. آسحه کد در اس‌سنا مسم اسس حسظ سسدولوزی مارکسیستی - لسنیستی است در ادسبات و فرهنگ کسشورهای صنعتی و سسئیکه از دولت سسبت می‌کورد انه سسنادر سسطح دانسکاهی حتی در سسطح سسرسنا سسپا و مدر - سهای (تا کسد می‌کورد که دولت حارجوسی اسسکد مردم در آن زندگی می‌کسند، وظفه سسول سسالی سسظم مناسات درون اس حارجوب اسه در - ادسبات حوامع صنعتی، در سساری مؤارد می‌سوان واژه‌های دولت و دموکراسی را سسحای سسکدر - سسار سسد. سسنوان مثال عسار "دولتی کد مادر آن زندگی می‌کسدم" که نام سسک سسناد سسری است که می‌تواند با سسور سسز سسغه سسود، دموکراسی

او می‌نویسد: "دولت سرامه‌داری در روند اسسطلال خویش طبقه سرامه‌سدار را وادار می‌سازد در - حارجوب ضوابط معینی که از حانب دولت تعیین می‌شود به منافع حود دست‌ساید. سساین - جهت دولت سرامه‌داری منافع آسنده‌ی سی‌طبقه را با فراسد و دور اندیشی حسظ می‌کند. سسهمین دلیل سسد از جنگ حیاثی دوم دولت سرامه‌داری این سسثوری را وضع کورد که برای رسدن به رونق اسقتصادی و حسظ آن باید سسطح رفاه مردم بالا رود و از قدرت خرید مؤثرتری سسرخوردار گردند. سسزا سسنا با قدرت خرید بالاتر است که حرجهای تولید بهتر می‌حرخند. سرامه‌داری که سسثریان فقسری داشته باشد سسروشش رکود و کسادی است سسنا - این رشد اسسطلال دولت او را از حاسگاه طبقه‌ای اس جدا نمی‌کند. دولت سرامه‌داری با طرح و اجرای سسثوری قدرت خرید قادر می‌گردد استماد سسوده‌ها را به دموکراسی خویش جلب نماید و حاض است برای رسدن به این هدف هزینه‌های سنگینی را حه‌مادی و حه معنوی سسردازد." (ص ۶۹) حوب سسام اس‌سود اسدلال را که از طرف سس نویسنده مارکسیست مطرح می‌شود حه سساده سساده؟ اسان حقدر سسنادار سسواسن سرامه‌داری و امسرالسم سی‌اطلاع سسود و با آنها راسکا سسبت فراموشی سسرد سساده که حسبن عسارانی را سسخت هم رسد کسد. اس سسبالا و با سسین رفسن قدرت خرید مردم و به سسسر و سسی سسدن سسثریان بلکه سسود سسسر است که قانسون اساسی اسقتصاد سرامه‌داری را سسکل می‌دهد. سسر خلاف سسواسلسم، اسنان اسکیره سسولسد در سرامه - به‌داری سسبت بلکه سسود و سسود سسثرا است کسسه حرجهای سسولسد سرامه‌داری را سسحرکت در می‌آورد که سرامه‌سبا از رجمد و حخته و فکر می‌کسند حه سسردیکراس درست است که در امیرالسم ححم سسولسد به اسداد سسول سسایی سسرسود و حرج تولید سسدون فروش کالاهای سسولسد سده نمی‌حرخد. اما سرامه‌سبدا سسرای فروش کالاهای سسولسد سده قدرت خرید کارگران را مکر سسوزر اسعتصاف افزایش نمی‌دهد حرا کد ر سسرا سسسور سسود سرامه کاهش می‌ساند. او برای فروش کالای سسار - های حارجی را هدف قرار می‌دهد و با برای - اسفاده از نیروی کار ارزان و سسار اسسنا سسار سسستقما به سسور سرامه دست می‌زسد. سسور کالای و سرامه از بار زرسن خصوصات سرامه‌داری - امسرالستیست که سسوط لسن فرموله سسد و اسولا در همین رابطه است که سسابت سسسمراتی و سسول اسسمراری امیرالسم معنی سسدا می‌کند اس باه مادی و اسقتصادی سسابت سسوسعه طلبانه و تحاوزگرا نه امسرالستیست اگر بالرفسن سسطح رفاه و قدرت خرید مردم برای اسسنا سسار سسیر - بالستی در تولید مطرح سسود آنوقت دسگرسکاری در مقیاس ملی سسوی گراسی و فقر، کاهش قدرت خرید کارگران و زحمسکنان به سسیده‌های سسبک حوامع امیرالستیستی سسدید نمی‌شدد و آنوقت سرامه - داری هم رفیق سهرام دیگر سرامه‌داری سسود. و اما ادامه مطلب.

نویسنده آشکارا ضرورت سسحد سسظر در اصول مارکسیسم لسنیسم و نحوه نگرش به رابطه دموکراسی و امیرالسم را سسش کسده و می - گوید: "تحولات حیاثی در سالیهای اخر و سسوزه تحولات ایران و اسفانستان و مبارزات سسدد

دارد ولی هیچک از آن اعشار علمی است
صومل ساده" را که دولت شوروی دولتی است
در خدمت سرمایه داران بنامه یک طنزست و از
منافع عمومی آنان در برابر بینه کسارگر و
زحمتکشان حراست میکند، خدشدار میکند.

نویسنده در جای دیگر ملاحظه شده است
مارکسی دولتی ابداع کرده و ضرورت نکات
آن ناکند میوزد: "۱- تحفیات لیس در رابطه
با دولت و دموکراسی متاسفانه تمام ما شده،
مطالعه کتاب دولت و انقلاب لنین و سایر
سرخورد های لنین در مورد دولت و دموکراسی
این واقعیت را نشان میدهد که شوروی سوسی
شده ایستام شوروی دولت از جانب لنین
ارائه نگردیده است، بلکه لنین تلاش نموده
است این شوروی را که توسط مارکس بنا شده
شده بود تکامل دهد ولی جنبش جهانی کمونیستی
این شوروی را بسته و مخومه تلفی کرد. در حالی
که اشاره مستقیم لنین در مورد اشکال متنوع
دولتیا که میگوید انقلابات نباید ضرورتا
شکل شورایی و سوسیالیستی را در اتحادیه
شوروی تقلید نماید، و جهان دیگری که از وی در
این مورد نقل شده بسیاری خواهد و فاکتورهای
دیگر نشان میدهد که لنین برای تکامل
شوروی دولت باسی از جانب حسن کمونیستی
جهانی ادامه پیدا نکرد، ولی باس کسار
برداخته شد." (ص ۱۰۱)

در نگاه اول استور نظر میرسد که
اشاره نویسنده به ما تمام مابعد کتاب "دولت
و انقلاب" لنین و اسکد شوروی سید سیدای
سام شوروی دولت از جانب لنین ارائه نگردیده
است، ناکند سرخصلت علمی و نکات ما باید
شوروی لنین دولت می باشد و نه تزلزل اندو
لوزیک و سردید در مسای که شوروی علمی دولت
بر آن استوار است، لکن در پیشبرد آن
نقل شد و سوزده ادامه مطالب نویسنده نشان
مدهد که حسن شوروی باطل و ماده انکار است
است، اما پیش از پرداختن به ادامه مطالب
لازم است چند نکات مهم در رابطه با نقل قول
نویسنده بطور گذرا اشاره کنم. بحث آنکه ما تمام
مابعد اثر منچور لنین "دولت و انقلاب" ربطی
به ضرورت تکامل شوروی علمی دولت ندارد.
حد خط علمی مارکسیسم لنینیست احزاب میکند
که به سبب در ایستاده که در تمامی دیگر
حزبها سر اندولوژی سرولتاریا با آخریس
دستاوردهای علمی و سایر جنبشها با بارز
ظرفانی تکامل نماید، اما تا آنجا که در کتاب
لنین با تمام ما مابعد جمعیتی مربوط " سید
تحریر انقلابیای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روس " است و لنین
نقد داشت با ارائه آن جمعیتی صحت شوروی
- روس و کس در باره دولت را از خلال تجربه
انقلابیای روسه نیز باسات رساند. علمای
لنین نمی توانست از محدوده تاریخی حرات
مآزاتی سرولتاریا در دوران خود فراسر
رفته و اتکالی را که دیکتاتوری سرولتاریا
میتوانست در آینده خود کرد ارسال بشکوی
کند.

دوم آنکه معلوم نیست ما حد دلالتی

نویسنده ادعا میکند که "حسن جنبش... ای
کمونیستی این شوروی (شوروی لنینی دولت) را
سته و مخومه تلفی کرد" و بعد از لنین هیچ
تلاشی در این جنبش برای تکامل نشد. شوروی
مارکسیستی دولت صورت نگرفته است رتسقی
برهام موضوع را طوری مطرح میکند که کوبا حسن
کمونیستی جهانی بی از لنین اعلام کرده است
که شکل دولتی حاکمیت پرولتاریا یکی و تنها
یکی است و آن شکل شورایی است که در اتحادیه -
شوروی برپا شد و لاغیره، گویی او مطلع نیست
و با فراموش کرده است که حتی سالها قبل از
استقرار حکومت سوسیالیستی شوروی شکل دیگری
از حاکمیت پرولتاریا در پاریس برپا شده بود
که به کمون پاریس شهرت داشت، همچنین سالها
بعد از انقلاب اکسیر، انقلابات پرولتاری شکل
سومی از حاکمیت پرولتاریا را در محله تاریخ
بظهور رساند که جنبش کمونیستی جهانی همه جا
از آن تحت عنوان "دموکراسی توده ای" یاد کرده
است ...

گفتیم که دنبال کردن مطالب مطروحه در
کتاب مباحث دموکراسی در ... روشن میکند که
قصد نویسنده از تکرار مکرر ضرورت تکامل
دادن شوروی لنین در باره دولت نه در واقع
تکامل که بکلی چیز دیگریست وی پس از نفی
خصلت طبقاتی دولت بورژوازی در تمام بعدی که
منطقا هم باید برداشته میشد، نقطه نظر
مارکسیستی در برخورد به دموکراسی بورژوازی
را مورد انکار قرار میدهد و ماهیت ارتجاعی
دموکراسی بورژوازی در جوامع امپریالیستی
را نفی میکند، اظهارات او دقیقاً چنین است
"۳- با تحلیل نادرست و غیرحقیقی از دموکراسی
بورژوازی، جنبش کمونیستی نتوانست در آن زمان
(منظور در دوره کمینترن است) دموکراسی
بورژوازی را بشناسد، احزابش را بررسی کند و
به تاثیرات آن در حیات سیاسی و اجتماعی
شورهای اروپایی پی ببرد و به شناخت
قضاوت های دموکراسی و دموکراسی بورژوازی
دست یابد و در نتیجه رابطه دموکراسی
و سوسیالیسم را تنظیم کند. کمینترن خود در -
این مورد تحلیل نادرستی ارائه داد و بیامی
که از تحلیلهای کمینترن در باره دموکراسی
بورژوازی بیرون می آمد آن را بنامه یک
توطئه معرفی میکند. بنابراین تضاد آن با
فاشیسم عملاً زیر سربوش قرار میگرفت" و باز
در جای دیگری از همین مقاله گفته میشود:
" در رابطه با کمینترن باید گفت کمینترن
یک دوره چپ روی و یک دوره راست روی داشت
و قابطه و ملاک تشخیص چپ روی یا راست روی در
مورد رهنمودهای کمینترن چیزی جز رابطه
سوسیالیسم و دموکراسی نبود. آنحالی که
دموکراسی بورژوازی را بعنوان نیرنگ و فریب
و توطئه معرفی نمود از درک واقعی دموکراسی
بورژوازی و رابطه اش با فاشیسم عاجز مانده
و تضاد آنها را نتوانست برای توده ها تحلیل
نماید دچار چپ روی بود." (ص ۱۰۱)

کمینترن یک دوره چپ روی و یک دوره راست روی
داشت همین و بس. نویسنده البته در برابر این

سوال که آیا تاریخ کمینترن در همین چپ روی
و راست روی خلاصه میگردد یا خیر در نوشته اش
سکوت میکند، سکوتی که معنایش بیشتر به
ریختن گرفتن جنبش کمونیستی بین المللی
است تا چیز دیگر، این واقعیتی است که کمینترن
در دوره اولیه ظهور فاشیسم دچار انحراف چپ -
روانه گردید، به تضاد میان فاشیسم و جناحی
از کشورهای امپریالیستی که در آنها دموکراسی
بورژوازی حاکم بود کم به داد و از درک خطر
عظیمی که رشد فاشیسم برای جنبش کارگر... روی -
کمونیستی جهان و کل بشریت در برداشت غافل
ماند. کمینترن بعداً خود به این واقعیت اذعان
کرد و در فاصله نسبتاً کوتاهی موفق به اصلاح
سمتگیری خود شد و سپس مشی تاکتیکی جبهه
واحد را برای درهم شکستن فاشیسم در پیش گرفت
تلاش مالدانه و پیگیرانه کمینترن در جهت
پیشبرد این مشی علیرغم کارشکنیهای امپریالیسم
نقش عمده و تعیین کننده ای در شکست تجساز
فاشیستی و فروپاشیدن برج و باروهای ارتجاع
فاشیستی داشت. کمینترن با در پیش گرفتن مشی
صحيح و انقلابی جبهه واحد و تلاش بی وقفه در
متحد کردن کلیه نیروهای ضد فاشیست نه تنها به
طبقه کارگر بین المللی بلکه به بشریت معاصر
خدمت عظیمی کرد. کسیکه در برخورد به کمینترن
و تاریخ سوسیالیسم این حقیقت بزرگ تاریخ
را انکار و یا آنرا سکوت بر گزار کند، هر قدر
هم که در حرف از دستاوردهای پرولتاریای بین -
المللی و اردوگاه سوسیالیستی بطور کلی
سخت کند در عمل فاقد صداقت انقلابی بوده و
فقط به دشمنان سوسیالیسم خدمت میکند.

ولی در بحث ما مهمتر از همه تفسیر و
ارزیابی است که نویسنده از علت انحراف
کمینترن ارائه میدهد این بویژه از اهمیت
ایدئولوژیک فراوانی برخوردار است. رفیق
برهام علت انحراف به چپ کمینترن را نه در کم
یها دادن به تضاد میان فاشیسم و دموکراسی
بورژوازی و نادیده انگاشتن خطر شوروی و عظیمی
که بخاطر رشد فاشیسم جنبش کمونیستی - کارگری
را تهدید میکرد، بلکه ناشی از این میدانده
کمینترن "دموکراسی بورژوازی را بعنوان نیرنگ
و فریب و توطئه معرفی نمود". البته مدانیم
دموکراسی بورژوازی خصوصاً در امپریالیسم
فریب توده ها است ایده ایست لنینی و رفیق برهام
هر قدر هم که از منافع و آثار لنین دور بوده
باشد لااقل به این موضوع کاملاً واقف است.
بنابراین درست این بود که او بجای بهانه
قرار دادن انحرافات کمینترن، به منبع و
منشأ اصلی این اندیشه یعنی لنین انگشت
نهداده او را صریح و مستقیم به باد انتقاد
میگرفت نویسنده با در ادامه مطلب، بنام
انتقاد از احزاب کمونیست کشورهای اروپایی
بمدافع از دموکراسی بورژوازی
در کشورهای امپریالیستی پرداخته
و می نویسد: "آنها (یعنی احزاب کمونیست کشورهای
اروپای غربی) ب مردم میگفتند دموکراسی
بورژوازی یک نیرنگ است و مردم از آنها روی
بومیگرداندند. مردم این را نمی پذیرفتند



کامل نباشد، بهمان نسبت هم بینگام بشر آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای سوزووازی خطرناک باشد، به تالانگری با سه جنگ داخلی بزدگتر خواهد بود.

حنین است تعریف مارکسم انقلابی از "جوهر سیاسی و محتوای بنیادی" قانون اساسی جوامع سوزوواشی و واقعات مربوط به شیوه برخورد دولت‌های سوزوواشی به مساله ایزوسیون چیزیکه در دیدگاه رفیق برهام و در مقاله‌های "مباحث دموکراسی در حننش چپ ایران" کمتر بتوان نمونه‌ای از آنرا سراغ داشت. اوجهای آنکه مباحث دموکراسی را از زاویه طبقاتی یعنی در نظر گرفتن مناسبات واقعی مسائل استثماررشدگان و استثماررکنندگان مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد مسائل را از دیدگاه سراسری صوری از دیدگاه

"برابری هنگامی برای شهروندان ارباب‌سوسی میکند و در نتیجه به موضع دفاع از "دموکراسی خالص" می‌افتد که هیچ‌وجه مشترکی با موضع مارکسیستی ندارد.

مثلاً بحث او در مورد شکل و محتوای دولت را در نظر بگیرید: دموکراسی شکل است، دیکتاتوری محتوا، نباید ایندو را باهم درآمیخت دموکراسی آن شکل صحیح اداره امور جامعه است که قدرت طبقاتی باید بخود بگیرد خواه در سرمایه‌داری و خواه در سوسیالیسم. نکلی است که میتواند مفاصل طبقاتی مختلف را منعکس کند. تحقق آن در سرمایه‌داری دموکراسی سوزوواشی و در سوسیالیسم دموکراسی سوسیالیستی است. اما دیکتاتوری مضمون است نه شکل، نباید از آن بحثیه شکل کشورداری و اداره امور جامعه استفاده کرد چراکه موجود فساد و منافی با احترامی به مردم و به آرای عمومی جامعه است. اگر هم لنین در حاشی از دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان شکل حاکمیت طبقه کارگر سخن گفته مسامحای در کار بوده و محدودیت‌های دموکراسی در دوره اولیسه حاکمیت شورایی در روسیه یک جنبه استثنایی داشته است، بعلاوه لنین فرصت نکرد کنار تئوریک‌روی مساله دولت و دموکراسی را به نتیجه نهایی برساند و غیره.

حنین است درک و برداشت نویسنده از مقوله دیکتاتوری و دموکراسی و سوزوواشی و سوزوواشی پرولتاریا که ضمناً مساله عمده در انتقالات پرولتریست. سخنان نویسنده را عیناً از روی متن نقل میکنم: "وقتی میگوئیم دموکراسی شکل است منظورمان سازماندهی سیستماتیک اعمال قدرت طبقاتی است. یعنی مثلاً شکل دیکتاتوری سوزوواشی عبارت از دموکراسی سوزوواشی است و شکل دیکتاتوری پرولتاریا دموکراسی سوسیالیستی و یا دموکراسی خلقی. در اینجا شکل یعنی دولت به عبارت دقیقتر یعنی تحلیلی خارجی دولت. دموکراسی شکل حاکمیت است شکل قدرت برای اعمال خود، نحوه‌ی پیاده شدن قدرت برای اعمال خود، یعنی نحوه‌ی اعمال قدرت برای اینکه خود را اعمال کند (سوزوواشی)

که طبق آن جوهر سیاسی و محتوای بنیادی دموکراسی سوزوواشی عبارتست از بندسوزوواشی ایزوسیون. دیگر اینکه دموکراسی سوزوواشی به چه خدعه و نیرنگیایی برای خفه کردن صدای کمونیستها و کارگران متوسل می‌شود و از چه وسایلی برای جلوگیری از رشد و نفوذ کمونیستها در میان توده‌ها استفاده میکند و چگونه کاردهای ضد شورش را مانند سکی‌پزحیری بسوی کارگران اعتضایی کیش میدهد، اینجا هیچکدام آن اهمیت را ندارند که در تعریف علمی دموکراسی سوزوواشی و در تعریف جوهر سیاسی و محتوای بنیادی آن دخالت داده شوند.

این تعریف، تعریف یک لیبید-را از دموکراسی سوزوواشی است که میگوید شادانه چهره نفرت‌انگیز دموکراسی سوزوواشی را بزرگ کرده و واقعاتی زشت آنرا زیر ظواهر فریبنده از انظار توده‌ها پنهان نگه‌دارد: فقط جای تعجب اینجاست که چطور یک رفیق کمونیست این تعریف لیبرال مابانه از دموکراسی سوزوواشی را مورد تأیید قرار میدهد و با این کار در موضعی قرار میگیرد که مطلقاً شایسته کمونیست‌های انقلابی نیست. حقیقتاً هم در شان یک کمونیست انقلابی نیست که بگوید: "قانون اساسی این است که خیل وانسوهی از مخالفین علیه طبقات حاکم را بوجود می‌آورد در حالیکه خود از دولت طبقات حاکم حراست میکند." این مثل آنست که گفته شود شیوخ قاتل در آنست که قربانیان خود را با زبان جرب و نرم بسسه قتلگاه می‌برد و با پنبه سرمی‌برد نه با کارد سلاخی وزمانی هم که پنبه کارگر نیافتند بهمان کارد سلاخی متوسل میشود.

لنین درباره قوانین اساسی دموکراسیهای سوزوواشی میگوید: "قوانین اساسی دولت‌های معاصر را برآوردید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و برابری افراد در برابر قانون در نظر بگیرید و ببینید که چگونه در هرگام با سالیسی دموکراسی سوزوواشی که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبرو هستید. حتی یک دولت دموکراتیک، ولو دموکراتیکترین دولت‌ها هم وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را در صورت برهم زدن نظم" و در واقع در صورتیکه طبقه استثماررشدنده وضع برده‌وار خود را "برهم زند" و بگوید خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای سوزوواشی تا مین نگند. همچنین لنین در مورد مساله ایزوسیون در دموکراسی‌های سوزوواشی که آنچنان نظر رفیق برهام را گرفته که آنرا "جوهر سیاسی و محتوای بنیادی" قانون اساسی سوزوواشی می‌نامد میگوید: "حسب حاکم دموکراسی سوزوواشی مضمون داشتن اقلیت را فقط برای حزب سوزوواشی دیگر واگذار میکند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله حیدی عمیق و اساسی بحای "مضمون داشتن اقلیت حکومت نظامی یا تالانگری حاصل می‌گردد. هرچه دموکراسی

واقعیات را آنها بگونه‌ای دیگر میدیدند. دموکراسی سوزوواشی برای مردم جتر حمایتی بوجود آورده بود که زیر آن احساس امنیت و آزادی مینمودند در نتیجه خود احزاب کمونیستی در اروپا دچار بحران میشدند و از این طریق با دموکراسی فاصله میگرفتند." (ص ۱۰۲)

چطور میتوان خود را کمونیست نامید و آنگاه این چنین درباره دموکراسی سوزوواشی جوامع امپریالیستی که لنین به حقیقت آنرا ارتجاع سیاسی نامید مدبحه‌سرای کردیدیهی است که در اینجا مسالسه مقایسه فاشیسم با دموکراسی سوزوواشی مطرح نیست، موضوع این نیست که دموکراسی سوزوواشی در قیاس با حکومت نظامی و خشونت با سوزوواشی تا چه حد در مبارزه پرولتاریا برای سوسیالیسم حاضر اهمیت است مساله بر سرمایه دموکراسی سوزوواشی و چگونگی برخورد طبقه کارگر به آن است، مساله بر سر قبول یا نغی ضرورت سوزوواشی امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی است. اگر "دموکراسی سوزوواشی برای مردم جتر حمایتی بوجود آورده بود که زیر آن احساس امنیت و آزادی مینمودند" دیگر نمیتوانست سخنی هم از لزوم مبارزه کارگران و انقلاب پرولتری برای رهایی و گسستن زنجیرهای بردگی سرمایه‌داری در میان باشد. نویسنده در مورد محسنتات و مواهب دموکراسی سوزوواشی و نقی صطت مزورانه و فرسکارانه آن به ما سسند و اندرز میدهد و این درحالیست که انتخابات و موسسات نمایندگی سوزوواشی و در رأس آن پارلمان بین‌از بسشبه محنه بند و سست مخفیانه نمایندگان سرمایه‌های انحصاری جهت تقسیم دمکراسیهای پارلمانی و کسب مقام و پستهای آب و نان دار دولتی بین خود و دادن وعده‌های شیرین تبلیغاتی برای نکار آرا مردم تبدیل گردیده است. مثنی از صاحبان انحصارات غارتگر امپریالیستی با استفاده از مجموعسه وسایل و امکاناتی که در دست دارند و با دوز و کلکهای پارلمانی و "دموکراتیک" سلطه‌طبقاتی خود را بر اکثریت عظیم زحمتکشان حفظ میکنند بعد یک مارکسیست و انقلابی در میان ما پیدا میشود که جوهر سیاسی دموکراسی سوزوواشی را استگونه تعریف می‌کند: "اما صرفنظر از تناقضات و گرایشات که دموکراسی سوزوواشی بخسود می‌پذیرد، جوهر سیاسی آن را مفهوم ایزوسیون تشکیل میدهد. میتوان گفت که محتوای بنیادی قانون اساسی سوزوواشی پذیرش و تحویز ایزوسیون است. سخن صریحتر قانون اساسی بوجود آورنده سوزوسیون است. شیوخ قانون اساسی این است که خیل و انسوهی از مخالفین علیه طبقات حاکم را بوجود می‌آورد در حالیکه خود از دولت لیبیات حاکم حراست میکند. این کار کرد، خود بیزی جز تعریف دموکراسی سیاسی در نظام سوزوواشی نیست." (ص ۲۶) بنا بر این سجای تعریف "بی‌معنا" و "غیر علمی" که به موجب آن دموکراسی سوزوواشی سرتک سرمایه‌داران برای غط نظام سرمایه‌داری است باید تعریف بر مضمون "و "علمی‌تری" را جایگزین کرد

بعد از انقلابات بورژوازی و اساسا این مفهوم بعد از انقلابات بورژوازی معنا پیدا میکنند) به ابزارهای نیاز دارد که استنادی ترینش مثلا انتخابات است بدون انتخابات قدرت نمیتواند خود را بیاده کند. حال اگر قدرتی شکل را طرد کرد و به حکومت ساده بدون شکل پرداخت بدان معنا نیست که شکل دیکتاتوری که در تضاد با شکل دموکراسی قرار میگیرد را اتخاذ کرده است دیکتاتوری اساسا شکل نیست قدرت طبقاتی است که ممکن است در شرایط شکل نداشته باشد یعنی دموکراسی نداشته باشد و بنا بر این بصورت غیرمنطقی و غیر تاریخی، بدون برنامه حاکمیت و بدون آینده و بدون یک سیستم حقوقی حکومت کند. که در این حالت لغت و عربان است (البته از دیکتاتوری بمثابه شکل یعنی شکل دیکتاتوری طبقه‌ای تنها مساحا میتوان نام برد) و بی جهت نیست که برتولت برشت فاشیسم را سرمایه داری عربان نامید." (ص ۱۰۸)

از این عبارات متکلیف‌توان سردرآورد اما درواری این جمله بردار زیبایی مفشوش و درهم و برهم گوئی‌های "فلسفی" که از اغتشاش فکری نویسنده حکایت می‌کند تنها یک جیسر را میتوان تشخیص داد و آن تمایل شدید وی به "دموکراسی" است. من عمداً کلمه دموکراسی را در گیومه قرار دادم چون مفهومی که رفیق پرهام از این کلمه ارائه میدهد (اگر خوب فهمیده باشم) مفهومی است کاملاً لیبرالی و غیرعلمی که از اساس با آموزشهای مارکس و انگلس و لنین درباره دولت و مفاهیم دموکراسی و دیکتاتوری در تناقضی قرار دارد. گرایش تب‌آلود او به "دموکراسی" خلقت ایده‌آلیستی دارد زیرا مستنی سردردک و استنباط طبقاتی و عادی از مفهوم دموکراسی در جوامعی که شهروندانش بواسطه تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی در شرایط نابرابری اجتماعی فاحشی قرار دارند، نیست. او در تمام نوشته‌اش حتی یکبار هم این سؤال را مطرح نمی‌کند که دموکراسی برای کدام طبقه؟ دیکتاتوری علیه کدام طبقه؟ درک وی از مقوله‌های دیکتاتوری

و دموکراسی غیردیالکتیکی است. برای اودموکراسی دموکراسی ست و دیکتاتوری، دیکتاتوری ست، ایندو مقوله فاقد ارتباط متقابلند. جائیکه دموکراسی وجود دارد دیکتاتوری محوم میگردد و بالعکس. او در بطن تضاد این دو مقوله وحدت آنها را نمی‌بیند و در نتیجه در استدلال خود به منطق موری در می‌غلطد. برای او این واقعیت عینی قابل فهم نیست که در دموکراسی بورژوازی در عین حال دیکتاتوری بورژوازی از جانب دولت بر طبقات استثمارشونده اعمال میشود و در دموکراسی سوسیالیستی در عین حال دیکتاتوری پرولتاریا علیه طبقات استثمارکننده برقرار است. دیکتاتوری طبقاتی برخلاف درک عامیانه از مفهوم دیکتاتوری، اعمال خودسرانه یک فرد مستبد که در اس حکومت قرار گرفته نیست. وقتی که گفته میشود دیکتاتوری بورژوازی، به ذهن رفیق پرهام تنها یک شکل معین از اشکال بسیار متنوع دیکتاتوری

بورژوازی یعنی دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی متبادر میشود که نه تنها هارترین و خونت‌بارترین دیکتاتوری را بر طبقه کارگر و تسوده زحمتکش و فقیر اعمال میکنند بلکه دموکراسی را در مورد بخشی از طبقه حاکم یعنی بورژوازی نیز محدود یا نقض میکنند، اما همانطور که لنینین خاطر نشان کرده است دیکتاتوری معنایش حتماً محدودمکراسی برای آن طبقه‌ای که این دیکتاتوری را نسبت به طبقات دیگر عملی می‌نماید نیست، ولی معنای آن حتماً محدودیت بسیار زیاد است که ایضا یکی از انواع

محو است) دموکراسی برای طبقه‌ایست که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی می‌نماید. میگردد. " دیکتاتوری بورژوازی تنها سابه دیکتاتوری فاشیستی محسوب نیست. دموکراسی بورژوازی یا پارلمانتاریسم بورژوازی شکلی از دیکتاتوری بورژوازی و تکامل یافته ترش نوع آنت است. این شکل از حاکمیت طبقه سرمایه دار و حق رای عمومی و پارلمان مستنی است. پارلمانتاریسم بورژوازی دموکراسی را در مورد طبقه حاکم نقض نمکند و کم و بیش از دموکراسی کامل برای استثمارگران حراست مینماید. اما آیا این شکل از سازماندهی سیاسی جامعه، دموکراسی را برای استثمارشوندگان و طبقات فرودست جامعه یعنی اکثریت مردم سز در سر دارد؟ نه، حراست؟ چرا سبنا نگذاران سوسیالیسم علمی می‌گفتند و تا کید میکردند که انتخابات در سیستم سرمایه داری تنها ناخس رشد طبقه کارگر است و نه سانگر اراده واقعی طبقه کارگر و زحمتکشان که اکثریت جامعه را تشکیل میدهند. با پارلمان بورژوازی در ماهیت خود عبارت از استیکه هر چهار سال یکبار معلوم شود که کدامیک از نمایندگان طبقات حاکم باید نماینده مردم و سارکوب کننده انسان باشد؟ حراست جمهوری دموکراتیک بورژوازی ولو دموکراتیک ترین آنان چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیستند؟ باین دلیل که برخلاف تسلقات بورژوازی انتخابات با سانگر اراده اکثریت جامعه نیست زیرا علیرغم وجود برابری حقوقی برابری واقعی برای تمامی شهروندان موجود نیست. بین کارگر بی‌چیز و زمین‌دار و سرمایه‌دار میلیارد برابری نمیتواند وجود داشته باشد. بول در جامعه سرمایه داری همه‌کاره است. سرمایه‌دار با بول مطبوعات را میخرد، سب بررادبو و تلویزیون مسلط میشود در جامعه سرمایه داری اشبارهای کاغذ، چاپخانه‌های عظیم ومدرن، سالنهای اجتماعات حمله‌گسی اساسا به بورژوازی تعلق دارند. او یکمک انواع امکانات و وسایل و طرق، سبداورچها و خرافه‌های بحامانده از نسلهای سشن در مورد دولت را که بطور معمول و عادی در جامعه رواج دارد، مداوما تقویت میکند و به توده‌ها اجازه نمیدهد که سبعل واقعی شرایط سخت و ممانب زندگی خود و حکومتی رهایی از آن بی برد و زمانی هم که توده برای نفسسر اندک حدی در آن دست با عصاب میزند، توسط دستگاهها و ارگانهای نظامی دولت سرکوب میگردد. این قاعده‌ای عمومی در کلسه دموکراسیهای

بورژوازیست. نمایندگان طبقه حاکم با دهیا وعده و وعید درباره بیان دادن به سکاری، افزایش قدرت خرید مردم و غیره توده‌ها را به پای صندوقهای رای طلب میکنند تا سس سحمض حاکمیرشدن در کرسی‌های پارلمان، کاردهای صد شورش را بمقابله کارگردانی که برای همان وعده‌های انجام نشده دست با عصاب زده‌اند، بفرستند. هر قدر که جمهوری بورژوازی سبشتر. دمکراتیک باشد به همان اندازه بیشتر آتکار میشود که پارلمان و دولت و تمام ضام آن در سرمایه داری وسایلی هستند در دست بورژوازی برای ستمگیری و تداوم بخشیدن به محرومیت‌های بشمار اجتماعی اکثریت جامعه. جمهوری بورژوازی هر قدر بیشتر دمکراتیک باشد بیشتر معلوم میگردد که این سرمایه داران و انحصارات بزرگ هستند که در پشت پرده نسبت به سیاستهای داخلی و خارجی تصمیم میگیرند و بستهای عالی دولتی را بین خود تقسیم و تجدید تقسیم میکنند. آنان با توسل به شوه‌های مختلف در برابر شرکت توده‌ها در امور دولتی و کنترل ارگانهای دولتی توسط توده‌ها هزاران مانع "قانونی" ایجاد میکنند. بقول مارکس پارلمان در جمهوری بورژوازی پرگوخانه است که انتظار ایجاد هرگونه تغییر اساسی از آن حماقت محض است.

شمار دموکراسی همگانی در جمهوری بورژوازی فریبی بیش نیست. دموکراسی یعنی برابری اما تا مین برابری برای افراد نابرابر، افرادی که در شرایط مادی نابرابر قرار دارند، بطور واقعی ممکن نیست. این برابری موریت و بشابره این عین نابرابریست. این است ماهیت مساله دموکراسی در سرمایه داری یعنی برابری برابری مشتی سرمایه دار جهت حفظ نابرابری موجود و تداوم بخشیدن به استثمار سرمایه داری. حفظ نابرابری اجتماعی و طبقاتی در جامعه سرمایه داری امکان پذیر نیست مگر با اجبار و استفاده از قوه تهریه یعنی ارتش، پلیس وزندانها وسایر وسایل سرکوب. وجه تمایز بین جمهوریهای دموکراتیک بورژوازی و حکومتهای نظامی و فاشیستی بورژوازی در استفاده یا عدم استفاده از این قوه تهریه و وسایل سرکوب نیست بلکه در چگونگی و نحوه استفاده از آنهاست. سبمین دلیل مارکسیسم بر آنستکه دموکراسی بورژوازی در نهایت امر چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیست.

با این وجود جمهوری دموکراتیک بورژوازی حق رای همگانی و پارلمان که با بیسروزی انقلابات بورژوازی دموکراتیک مستقر گردید، در مقامیسه با استبداد قرون وسطایی و نهادهای سرچیده فئودالی، کام عظیمی بود که در تار سبم حوام بشری بخلوبرداشته شد. سبم سبم پارلمانتاریستی در مبارزه پرولتاریا سبم سوسیالیسم دارای اهمیت فوق العاده است. دموکراسی بورژوازی به پرولتاریا امکان میدهد که به آگاهی سیاسی-ایدئولوژیک و تشکیل ازم که بدون آن انقلاب سوسیالیستی در هیچ کشوری ممکن نیست، دست یابد. دردموکراسی بورژوازی

شرایطی فراهم میاید که در آن پرولتاریا با این سطح از آگاهی و شعور سیاسی میرسد که میفهمد دولت در دموکراتیک، ترین جمهوریهای بورژوازی ارگان استمکری طبقه استثماریگرووسله است در دست آنان برای سرکوب طبقه کارگر و مادمیکه با انقلاب سوسیالیستی خرد و در هم شکسته شده و دولت نوین پرولتاری میطور در هم شکستن مقاومت سرمایه داران و مالکین و بطور کلی محوطقات سازماندهی نگردیده و بکار نیافتاده باشد، رهایی واقعی طبقه کارگر و همراهان وی کلیه ستمدیدگان جامعه امری محال و توهم محض است.

گفتیم که رفیق برهام در بحث خود راجع به دموکراسی و دیکتاتوری تعریفهایی کلی نادرست و انحرافی از این دو مقوله به خوانندگان ارائه میدهد بنحویکه عملا به موضع لیبرالی، رتشریف دولت و دولت بورژوازی در میغلظد. حالا باید اضافه کنیم که او در چگونگی برخورد انقلاب پرولتاری با دستگاه دولت و ارگانهای دموکراسی بورژوازی نیز موضع مارکسیستی را ترک میکند. میدانیم که مارکس با جمع بندی تجربه انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۵۱ گام بزرگی در تکامل تئوری علمی دولت بجلو برداشت و در این رابطه اصلاح مهمی را نیفتت کمونیست بعمل آورد. آموزش مارکس ز تجربه انقلابات ۱۸۴۸-۱۸۵۱ عبارت از این بود که تمام انقلابات تا کنونی دستگاه دولت را تکمیل کرده و این "موجود دهشتناک" را که چون "بختکی" بر روی جامعه افتاده است کامل داده اند. اما انقلاب پرولتاری باید دستگاه دولت را که با هزاران رشته بیانات استثماریگرو مربوط میشود درهم شکسته و رد کند و بعد دستگاه دولتی نوین را سازماندهی کند که برای نخستین بار در تاریخ یا نگر اراده استثماریونندگان باشد.

اما بیانات رفیق برهام در رابطه با شکل محتوای دولت در نقطه مقاسا، این آموزش مارکس تراز دارد. طبق دیدگاه او دموکراسی، دموکراسی است، خواه در سرمایه داری و خواه در سوسیالیسم، دموکراسی آن شکل مشترکی است که در سرمایه داری، دموکراسی بورژوازی و در سوسیالیسم دموکراسی سوسیالیستی نامیده می شود. او اطلا متوجه نیست که دموکراسی یعنی دولت در سیستم سرمایه داری از ارگانهای تشکیل میشود که انقلاب پرولتاری باید آنها را درهم شکستد و دموکراسی نوین را جایگزین آن کند. مارکس بگوید: "طبقه کارگر نمیتواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده را تصرف نماید آنرا برای مقاصد خویش بکار ناندازد." اما استدلال رفیق برهام درباره دموکراسی متناهی شکل این نتیجه را بدست میدهد که پرولتاریا نمیتواند ارگانهای دموکراسی بورژوازی را تصرف کرده و آنرا برای دستبرد سوسیالیسم بکار ناندازد. او در تمام سلسله قالیهای خود در کتاب "ساخت دموکراسی ... " تی کلامی هم درباره ضرورت درهم شکستن ارگانهای دموکراسی بورژوازی سر زبان نیاورده است. برعکس، آنجا هم که موضوع دموکراسی سوسیالیستی را مبحثان کشده است بطور مکرر

از محدودیت دموکراسی در زمان لنین سخن گفته و دموکراسی بورژوازی را عملا الکتوی خود قراردادده است. طبیعتی است که در این طرز تفکر اندیشه دیکتاتوری پرولتاریا محلی از اعراب ندارد و اگر هنوز نوسنده از لفظ دیکتاتوری پرولتاریا در نوشته خود استفاده میکند، این بیشتر ترسیل تعارف و تائید خنک و خالی آن می باشد. همان درک صوری از دموکراسی و دیکتاتوری بورژوازی بطریق اولی درباره دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاری نیز تعمیم مییابد. دموکراسی پرولتاری بسا دیکتاتوری پرولتاریا، با این اولی با آدومی حاشیکه دموکراسی وجود دارد دیکتاتوری وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد "غیر منطقی"، "غیر تاریخی"، "بدون برنامه" و "بدون آینده" است. چنین است تجدید بررسی و تغییر در بنیادهای تئوریک مربوط به دموکراسی و دیکتاتوری که قبلا رفیق برهام وعده آنرا داده بود.

اما در این تجدید نظر رفیق برهام تنها نیست، رفیق کشتگر نیز ضرورت تجدید نظر درباره مقوله دموکراسی را اخیرا اتمام کرده است. او در مقاله خود تحت عنوان "دموکراسی و جنبش کمونیستی" که در شماره دوم "در راه کنگره" چاپ رسیده، حسن آغاز سخن کرده است: "یکی از مهمترین جنبه های تئوریک - سیاسی و سازمانی دیدگاه ما کمونیستها که باید دستخوش تحول گردد، درک از ماهیت دموکراسی و آزادیهای سیاسی در جامعه و در نظام آرماسی ما و نیز درک از ماهیت دموکراسی در درون جبه و در درون تشکیلات است بسیار خوب پس لازم است ببینیم درک کمونیستها از ماهیت دموکراسی و آزادیهای سیاسی در جامعه و در نظام آرماسی ما از نظر رفیق کشتگر چگونه باشد دستخوش تحول گردد. او در متناهی برخی مباحث و مسائل مربوط به جنبه "می نویسد: "متاسفانه در جنبش جبه ما، مسائل بسیار سر اهمی که نتیجه صدسال مبارزه ستمکشان نیروهای مترقی علیه ستمگران و مرتجعان در ادوار مختلف تاریخ است، مباحثی چون آزادی سان، آزادی اندیشه، آزادی وحدان و آزادیهای فردی و سیاسی بعنوان آزادیهای بورژوازی که گویا اهمیت جندانی نداشته و می شود آن را فسادای اهداف دیگر کرد، تلقی میگردد. اما این آزادیها که خواست دیرینه انسان و قبل از همه خواست دیرینه اکثریت ستمکش و استثماری شونده های حوامع بشری بوده و همزمان با بداندش بورژوازی در برخی از حوامع سرمایه داری - متحقق گشته است، نه آزادیهای بورژوازی، بلکه حقوق و آزادیهای دموکراتیک عام محسوب میشوند که باید پیوسته برای تحقق هر جنبه کاملتر آنها مبارزه نمود." (ص ۸) حقا که تمام آنچه را که رفیق برهام قبلا در کتاب دستخوش تحول کرد، رفیق کشتگر در همین یک پاراگراف دستخوش تحول کرده است حقوق و آزادی های دموکراتیک عام که "خواست دیرینه انسان و قبل از همه خواست دیرینه اکثریت ستمکش

و استثماریوننده حوامع بشری بوده و همزمان با بداندش بورژوازی در برخی از حوامع سرمایه داری متحقق گشته است. آنگاه ساور میکند که این کلمات فصار و افتخار قلم یک مارکسیست تراوش کرده باشد؟ اگر آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک در سرمایه داری دارای خلط عام بوده و قبل از همه خواست دیرینه اکثریت ستمکش و استثماریوننده های حوامع بشری بوده و همزمان با بداندش بورژوازی در برخی از حوامع سرمایه داری متحقق گشته است. آنگاه دیگر دعوت پرولتاریا به انقلاب سوسیالیستی در این حوامع میتواند موضوعیتی داشته باشد؟ در حوامع مستعمراتی سر آنتاگونسمهای طبقاتی دموکراسی امریست طبقاتی با مفهومی ست عمام و فراگیر؟ چنین است آن سؤال اساسی که قبول یا نغی تمام تئوری مارکسیسم درباره دولت و انقلاب به چگونگی پاسخگویی به آن مربوط میشود. دموکراسی یعنی دولت، دموکراسی یعنی استفاده از ارگانها و مکانسمهایی برای سازماندهی سیاسی جامعه که دولت نامیده میشود کسیکه برای دموکراسی در جامعه سرمایه داری - خلط طبقاتی قائل نیست، منطقی نمیتواند به دولت سرمایه داری و دولت بطور اعم نیز متناهی ارگان سلطه طبقاتی و ارگان سرکوب طبقه معین توسط طبقه دیگر نگاه کند. دموکراسی "عام" و "جامع" لزوما به "دولت تمام مردم" منجر میشود. "دموکراسی عام" را نمیتوانستند دستگاه سرکوبگر تائید و حفظ نماید. واژه موهوم "دموکراسی عام" منطبق با مفهوم "دولت آزاد و تمام خلقی" است و میدانیم این لائالیست که بورژوازی از صدها سال قبل، بمنظور حفظ سلطه طبقاتی خود، بکوش توده ها میخواند و مارکس برای نخستین بار ماهیت دروغین این خرافه را برای طبقه کارگر آشکار ساخت. تاکید بر خلط بورژوازی دموکراسی و دولت در سیستم سرمایه داری و بطور کلی خلط طبقاتی هر نوع دموکراسی و دولت در جامعه مستعمراتی بر تظادهای آشتی ناپذیر طبقاتی سنگ بنای تئوری مارکسیستی دولت است که بدون آن دیگر سخن گفتن از انقلاب پرولتاری ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، جایگزین دستگاه نوین دولتی و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، برای انتقال جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم فاقد هرگونه پایه علمی و منطقی است. نفی خلط بورژوازی دموکراسی در سرمایه داری در عین حال نفی تئوری لنین در سرمایه امپریالیسم است. لنین به عالبتترین وجهه اشیا ت کرد که دموکراسی در امپریالیسم ارتجاع سیاسی ست. اگر دموکراسی بورژوازی در عصر گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و در دوره سرمایه داری ما قبل انحطاط نقش انقلابی داشته و گام عظیمی در راستای تکامل حوامع بشری محسوب میشود، در سرمایه داری مرحله امپریالیسم دموکراسی بورژوازی نه تنها خلط طبقاتی خود را از دست نمیدهد بلکه به مانع اصلی در راه مبارزه طبقه کارگر سوسیالیسم برای سوسیالیسم و گذار به جامعه کمونیستی تبدیل گشته و از اینرو، علیرغم برتری بزرگداشت نسبت به حاکمیت

فائستی بورژوازی، ارتجاع محض نامیده می‌شود. آیا این‌اندیشه لنین می‌تواند کوچکترین وجه تشابهی با ایده "دموکراسی عام و جامع" داشته باشد؟ بی شک نه.

مضمون اصلی سراسر مقاله‌های رفیق کشتگر که در دوشماره نشریه "در راه کنگره" انتشار یافته به طرح و دفاع از همین ایده اختصاص یافته است. او در مقاله "دموکراسی و جنبش کمونیستی" می‌نویسد: "اگر تا یکی دو دهه‌ی پیش هنوز درک همه‌جانبه‌ی این مسائل (مسائل مربوط به دموکراسی) بطور کلی در سطح جهان و بطور مشخص در سطح جنبش‌چپ ایران دشوار بود، امروز داوری تاریخ همه‌ی این واقعیات را مثل روز روشن کرده است. این‌حقایق راه‌روز تعداد وسیعتری از مردم ایران و جهان درک می‌کنند و بموازات آن عرصه بردیدگاه‌های سنتی و دکماتیک که خطت جامع دموکراسی را نادیده می‌گیرند و مرتباً درباره خطرات دموکراسی و حقوق دموکراتیک توده‌ها و خطر آزادی‌های سیاسی برای سوسیالیسم هشدار می‌دهند، روز بروز تنگ تر می‌شود.

دفاع بیکر از آزادی کامل احزاب و تشکلهای طبقاتی و منفی برای جنبش چپ ایران هم مسأله‌ی آینده‌ای است که چپ در حاکمیت سیاسی قرار می‌گیرد و هم مسأله مبارزه امروز چپ است که می‌خواهد با جلب حمایت توده‌ها، پیشروان و روشنفکران و فعالان سیاسی جامعه برای یک انقلابی گسترده‌ای را شکل دهد به سخن دیگر مسأله دموکراسی علاوه بر اهمیت استراتژیک آن، مسأله پراتیک امروز چپ و شرط لازم برای موفقیت سیاستها و تاکتیکها و تبلیغات امروز آن است." (ص ۲۸)

تجربه اتحاد شوروی و بسیاری از کشورهای سوسیالیستی بوضوح نشان داده است که نفی دموکراسی برای توده‌ها تا چه حد با ماهیت سوسیالیسم بیگانه بوده و تا چه حد به پیشرفت سوسیالیسم لطمه وارد می‌کند. گسترش روزافزون دموکراسی سوسیالیستی عنصر اساسی و تفکیک‌ناپذیر روند ساختمان سوسیالیسم و پیشروی سوی کمونیسم است. تنها محافظه‌کاران و کسانیکه روحیه انقلابی در آنان نکلی از بین رفته و مرده می‌توانند با این اصل مارکسیست-لنینیستی به مخالفت برخیزند. اما فرق است میان دیدگاه ایبنان و "دیدگاه‌های سنتی و دکماتیک که خطت جامع دموکراسی را نادیده می‌گیرند، بنیانگذاران این "دیدگاه‌های سنتی و دکماتیک" در واقع مارکس و انگلس و لنین هستند که بارها و بارها با قاطعیت اعلام کردند که کسانیکه درباره "خطت جامع دموکراسی" تبلیغ می‌کنند سانس و دروغگو و طرفداران بورژوازی هستند. جای تاسف است که رفیق کشتگر با تمام حسن نیت و علاقه‌اش به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش، با بورژوازی هم‌زبان همصدا گشته است. اگر این درست است که بدون تکیه بر فعالیت‌خلاقانه توده‌ها و شرکت فزاینده آنان در اداره امور دولتی و کنترول ارگانهای دولتی، بدون انتقاد دائمی از تمامی

ارگانها و نهادها و سیاستمداران همه مقامات و از تمامی آنچه که انجام گرفته، رشتند بوروکراسی در بهترین دولت سوسیالیستی هم اجتناب‌ناپذیر بوده و در نتیجه جبهه‌ای که از سوسیالیسم به‌جهان‌نیان ارائه داده می‌شود نه سیمای حقیقی آن که جبهه تحریف‌شده سوسیالیسم خواهد بود، اینهم درست است که بدون سرکوب استثمارگران تا محو کامل و نابودی تام و تمام آنان یعنی بدون دیکتاتوری پرولتاریا پیروزی انقلاب سوسیالیستی غیرقابل تصور است ولی رفیق کشتگر بجای این دیدگاه "سنتی و دکماتیک" دیدگاه "دموکراسی جامع" را می‌نشانند که طبق آن در "جامعه و در نظام آرمانی کمونیستی" (توجه کنید، نوگرایی و خلافت آن در همینجاست) بورژوازی و احزاب وابسته به آن بطور کامل از دموکراسی برخوردار بوده و آزادانه فعالیت سیاسی می‌کنند.

نه رفیق گرامی این نظام آرمانی بیشک خودت، آرمان کمونیستی ایجاد چنین نظامی نیست و نمی‌تواند باشد. حتی در سوسیالیسم که فقط فاز نخستین جامعه کمونیستی یعنی نظام آرمانی کمونیستها بشمار می‌رود، با اجازه شما بورژوازی و تمام احزاب و ضامناش بگورستان تاریخ سپرده شده‌اند و اثری از استثمار انسان از انسان برحای نمانده است. تا چه رسد به فعالیت سیاسی آزادانه آنان.

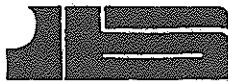
رفیق کشتگر، و نه فقط او بلکه رفقا پیراهم و ناصر رحیم‌خانی هم ایضا، درباره آزادی احزاب مطالب زیادی نوشته‌اند. مسأله از هر لحاظ جالب توجه است. بگذارید مسأله را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم و سپس سنجش نویسنده رفقا در این زمینه چه دسته کلی برای ما به ارمغان آورده و یا بهتر است بگوئیم چه دسته کلی برای ما به آب داده است.

من در این بخش عمدتاً مقاله‌های رفیق ناصر راحمت‌نشره در شماره دوم "در راه کنگره" - مورد بررسی قرار می‌دهم. علت این است که او با شرح و بسط بیشتری به موضوع پرداخته و بطور مستقیم "جمعیتی مباحثات وحدت" را که سند پایه‌ای وحدت بین ما و سازمان فدائیان خلق محسوب می‌شود مورد انتقاد قرار داده است. انتقاد او به "جمعیتی مباحثات وحدت" مختصاً متوجه فرمول‌نویسهای ذیل است: "تحت حکومت سوسیالیستی، کمونیستها حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها را در چارچوب قانون اساسی برسمیت می‌شناسند، اما این حق را همواره تابعی از منافع سوسیالیسم می‌دانند." و "شک حزبی یا چندحزبی در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اصل شمار نمی‌آید و الگوی واحدی از پیش نمی‌توان تعیین کرد." مطالعه دقیق مقالات رفیق ناصر کاملاً روشن می‌کند که انتقاد او به فرمول‌نویسهای فوق از زاویه دفاع از آزادی احزاب بورژوازی و خرده‌بورژوازی در سوسیالیسم صورت می‌گیرد. بدیهست چنانچه بحث بر سر آزادی احزاب طرفدار سوسیالیسم و اصولیت یا عدم اصولیت نظام مبتنی بر چند حزبی در سوسیالیسم با "تلورالیسم سوسیالیستی"

می‌بود اختلاف نظر می‌توانست وجود داشته باشد اما نمی‌توانست عمیق و اصولی تلفی گردد. اما از آنجا بیکه محرومانی تحت رفتاری طرفدار آزادی احزاب و از جمله رفیق ناصر معطوف به آزادی سیاسی احزاب بورژوازی و خرده‌بورژوازی و "دشمنان ما" گردیده است و رفقا از آزادی و جنبش احزابی در سوسیالیسم و حتی در "جامعه نظام آرمانی ما" بعنوان یک اصل یاد می‌کنند، بنا بر این باید اعتراف کرد که اختلافات بین ما که در این اواخر کاملاً خود را ظاهر کرده است، اصولی و ایدئولوژیک بوده با دارد خطت اصولی و ایدئولوژیک بخود می‌گیرد.

ایراد و اعتراض اصلی رفیق ناصر به "جمعیتی مباحثات..." اینست که چرا این سند آزادی احزاب در سوسیالیسم با قید معینی مشروط کرده است، گویا این نشان دهنده ناسمبگیری کمونیستها در دفاع از دموکراسی بوده، ما را در برابر بورژوازی خلق صلاح کرده و تسلیم و ترویج ما را با مشکلات جدی مواجه می‌سازد. اگر زمانی "راه کارگر" ما راسخاظر نفسی "آزادیهای سقید و شرط" در برنامه حداقلی پرولتاریا و تحت عنوان "نابیکری در دفاع از دموکراسی" مورد سرزنش قرار میداد و ما چنگلی به استدلال راه کارگر می‌بخندیدیم، اکنون عده‌ای از میان ما سرخاسته و همان دعاوی راه کارگر را مطرح کرده و حتی آنرا به سوسیالیسم و کمونیسم نیز تعمیم می‌دهند. رفقا در اشکالات ضرورت آزادی احزاب در سوسیالیسم مطالب زیادی نوشته‌اند اما در استدلال آنان معمولاً یک نکته "کوچک" فراموش می‌شود که اتفاقاً مارکسیسم در تاکید بر اهمیت آن فوق العاده اصرار می‌ورزد و آن جنبه طبقاتی دموکراسی و ضرورت اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در دوران انتقالی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. ما ناچار باید این اصل مارکسیستی را که در حکم الفباست به رفقای طرفدار آزادی احزاب یادآور شویم که دیکتاتوری پرولتاریا بر سطح طبقاتی کارگران سرمایه‌داران و بر ضرورت سرکوب بورژوازی از سوی پرولتاریا دلالت می‌کند، بدون سرکوب بورژوازی پیروزی انقلاب سوسیالیستی و محو بورژوازی ممکن نیست.

وقتیکه کمونیستها دموکراسی مورد نظر لیبرالها را با این دلیل که چنین دموکراسی چیزی جز دموکراسی برای سرمایه‌داران و دیکتاتوری علیه زحمتکشان نیست مورد انتقاد قرار می‌دهند و دموکراسی واقعی و بیکری را در میان توده‌ها تبلیغ و ترویج می‌کنند معنای آن بیچوجه این نیست که آنها طرفدار دموکراسی برای احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی در سوسیالیسم‌اند، چرا که میان آن بورژوازی تروتمند و خرده بورژوازی مرفه و آن کارگر و دهقان فقیری که کمرش از زور استثمار ونداری دولا شده و توانستهم قیام قهرمانانه و اعمال قهر ملحقانه قدرت را از دست سرمایه‌داران بیرون آورده و قدرت‌سازایی نوینی را ایجاد کند نمی‌تواند سخنی هم از برابری در میان باشد. برعکس در اینجا لزوماً



مؤکراسی در مورد سرمایه‌داران و بطریق اولی، مورد احزاب سیاسی آنان نقض شده و باید هم نقض شود حال این نقض شدن خواه طبق قانون سیاسی بوده و شکل قانونی بخود گیرد و خواه - بفرقانونی و مثلا مربوط به دوران برتلاطم انقلابی باشد که قدرت توسط استثمارشوندگان سب شده ولی این قدرت هنوز فاقد قانون سیاسی است.

دیکتاتوری بروتاریا ادامه انقلاب تهر - میز بروتاری علیه بورژوازیست اگر طبقه سوارگر نه از طریق قانون و کمب اکثریت آرا در پارلمان بورژوازی بلکه از راه اعمال زور و قانون شکنی و بکارگیری سلاح است که می‌تواند بورژوازی را از اریکه قدرت بزرگ کشیده، ماشین بوروکراتیک دولت بورژوازی را در هم شکسته و ستگاه واقعا دموکراتیک نوینی را ایجاد - نماید بنابراین دیکتاتوری بروتاریا چیزی نیست جز ادامه مبارزه بروتاریا با وسائل و مکانات جدید و اشکال گوناگون از جمله اعمال بهر مسلحانه علیه بورژوازی تا محو کامل بقیات استثمارگر، اعتقاد به دیکتاتوری بروتاریا در عین حال اعتقاد به قیام قهرآمیز ارگران و توده‌ها برای سرنگون کردن بورژوازی است کسی که از آزادی احزاب بطور کلی بعنوان یک پرنسیپ دفاع می‌کند نمی‌تواند به موضوع فرمیستی در رابطه با مساله دیکتاتوری بروتاریا و انقلاب بروتاری در غنطلد، احزاب بورژوازی حاکم در سرمایه‌داری پس از سرنگونی وسط کارگران مسلح، با خشم و نفرتی صدبار بیشتر از گذشته در برابر قدرت بروتاری با - کمال مختلف و از جمله بشکل مسلحانه مقاومت واهند کرد، آنان داوطلبانه برونوشت محتوم ان تسلیم نخواهند شد، تجربه تمام انقلابات بروتاری گواه آنست که بورژوازی بشکل نظامی سیاسی و اقتصادی، مسلحانه و غیرمسلحانه، انوینی و غیرقانونی، سالمته میز و غیر - سالمته میز در برابر حاکمیت سوسیالیستی ناومت می‌کند. درهم‌تکستن ان مقاومت سبده للهای گوناگون طبقه بروتاریا برف قدرت بروتاریا اگر نخواهد تجربه تلخ کمون رس را تکرار کند باید لحظهای در سرکوب بآزمز و مسلحانه بورژوازی تردید بخود راه دهد و ان برخلاف ادعای مدانعی "آزادی احزاب، حالت استثنائی و نا تنها مربوط به روند بزه انقلاب اکثر در روسیه است رفیق ناصر در ناله "دموکراسی سیاسی در "مباحث وحدت" - اشاره به شرایطی که در آن حاکمیت انقلابی اعمال بفرمسلحانه محصور می‌گردد نتیجه‌گیری کند که به حین اقداماتی باید بصورت اقدامات استثنائی و گذرا نگرست: بدین ترتیب، کمیت انقلابی اقدامات استثنائی و محدودده - ده را در شرایط توپل بورژوازی با نیروهای آلفه بفرمسلحانه و با تحریکات و تهاجمات رتخاع و امبرالسلم و دخالت مستقیم و غیر - تقسیم آنان بکار می‌گیرد. اما سبده ان اقدامات بصورت اقدامات استثنائی و گذرا نگرست باید درصدد سرطرف کردن هر حد سریعتر انی بدستجا برآید.

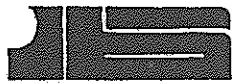
نه رفقا، ان اقدامات حاکی از یک استیلا نیست بلکه حاکی از یک تاعده عمومی است می - توان اعمال بفرمسلحانه از سوی حاکمیت انقلابی را بدین لحاظ که ممکن است گوناگون مدتها درازمدت اما بهرحال با انرا بسده باشد گذرا باشد اما بهرحوجه مستوان با ان بصورت یک استیلا نگرست. تجربه تمام انقلابات نشان داده است که اعمال بفرمسلحانه نه یک استثنا بلکه تاعده است عمومی. ان حتی یک تاعده مرفا مربوط به انقلابات سوسیالیستی هم نیست در انقلابات - بورژوا - دموکراتیک زمانیکه بورژوازی بقسط تاریخی خود را در اروپا باحاط می‌سازد مقاومت تا بای خان اشراف و فئودالها را که برای احیای سلطنت و نظامات کهنه قرون وسطا - ثی صورت می‌گرفت تا توپل به سلاح منکوب صاحب و هر جا که سرکوب اشراف و نجما بدست بورژوازی با تزلزل کمتر و قاطعیت بیشتر انجام شد انقلاب در آنجا با قطعیت بیشتری به پیروزی رسد و - دستاوردهای انقلاب برای مدت طولانی‌تری دوام - آورد. بی‌شک بروتاریا برف قدرت بزرگ سرکوب بورژوازی نیازمند خواهد بود. اگر در انقلاب بورژوا - دموکراتیک مساله اساسی، تبدیل یک شکل بهره‌کشی از انسان بشکل دیگر آن و انتقال قدرت از دست یک طبقه استثمارگر بدست طبقه استثمارگر دیگری است در انقلاب سوسیالیستی لغو هرگونه بهره‌کشی از انسان و محو طبقه هدف اساسی بروتاریا است، سحنا مقاومت طبقات دارا و مرفه بشکلهای مسوعه، در سرود طولانی‌تر و باشدت بمراتب بیشتری در برابر زحمتکشان ظاهر خواهد شد. با سرکوبی بورژوازی مبارزه طبقه کارگر با او با ان نمی‌باشد بلکه بقول لنین یک معنا تازه آغاز می‌گردد. سوره - وازی و ملائین علیه ریم سرکوبی‌شان طبقه‌ای هستند که بلحاظ اقتصادی و امکانات مادی در مفاسد با کارگران و دهقانان سبده همور با مدنیا نیروی برتر جامعه محسوب می‌گردند. بفای ارس کپی و بوروکراتیک و سبدهای ملخ و استبداد بورژوازی مطمئنا نلای خواهد کرد تا برف قدرت کمالا از دست برفنه و بنزاز نیست و بحکم - قدرت دولتی سوسداد، انقلاب را حقه کند. هر گونه بشرونی انقلاب متوسطه درهم‌تکستن انی نلای توسط کارگران مسلح و مستکل خواهد بود. بدیهیت وقتشکه از اعمال بفرمسلحانه علیه - بورژوازی سخن می‌گوئیم معان ان سبده سرکوب بورژوازی در تمام طول دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسالسلم با حتی در حین عمده آن با اعمال بفرمسلحانه بروتاریا سرورسد همراه خواهد بود. بفرمسلحانه انقلابی باسخی است به بفرمسلحانه ضدانقلابی، در شرایطی که ان دومی وجود نداشته باشد، سازی با ان اولی نیز وجود نخواهد داشته سرکوب مسلحانه بورژوازی با ممنوعیت فعالیت سیاسی احزاب بورژوازی و سلب حق رای از استثمارگران همک تلامت متحد دیکتاتوری بروتاریا نیست آنچه که دیکتاتوری بروتاریا همه جا و همسده با ان محسب می‌بود، سرکوب طبقه استثمارگر است و بر هرکسی روسی است که سرکوب اشکال مخلفی دارد و نمی‌توان آنرا بشکل معینی محدود کرد. از سبده در حاکمیت

مخومی و بشرونی نظامی انقلاب سوسیالیستی کار یک امروز و فردا سبده دیکتاتوری بروتاریا بروسده است تاریخی و طولانی مدتها که اشکال فوق‌العاده متنوعی بخود می‌گیرد. سبده آزادی فعالیت سیاسی احزاب بورژوازی خود نکلی از - مبارزه بروتاریا بی در قدرت علیه بورژوازی است اما ان آزادی احزاب بورژوازی در سوسا - اسم همواره محدود و مشروط خواهد بود و معنای دیکتاتوری بروتاریا سر در همس محدودده مشروط بودن بفرمسلحانه است که "جمعسدهی مباحثات" بر ان تاکید دارد.

اما وقتی رفیق ناصر سخای سرکوب بورژوازی آزادی احزاب بورژوازی در سوسالسلم را بعنوان یک اصل مطرح می‌کند معلوم می‌شود که او بخور از مفهوم دیکتاتوری بروتاریا حصری در سبده آورده است.

حالتشکه ان رفیق با اسناد با ان گفته لنین که محروم باحین استثمارگران از حق سحاب (و به همور از حق آزادی احزاب) مساله است مربوط به روند بزه انقلاب اکسیر و "غلامسب" ضروری مفهوم منطقی دیکتاتوری را تشکیل نمی‌دهد با ان سبده سبده سبده می‌رسد که گونا از نظر لنین آزادی احزاب در سوسالسلم یک اصل و علامت عمومی دیکتاتوری بروتاریا را تشکیل می‌دهد و می‌نویسد: "در حالی که لنین، حیسیس از سلب حق رای بورژوازی در عمل و در قانون اساسی سوسله قدرت حاکم بشرویه بشور برفه کردن ان مفهوم سبده می‌برد انرا در سبده سبده اشایی ان حق می‌برد انرا، "جمعسدهی مباحثات" از هم‌اکنون و با انبام وحدت سلیسی ان حق را مطرح می‌کند." اما طبق کدام منطق از سبده سبده ان مفهوم یک موضوع می‌توان سبده سبده سبده ان موضوع رسد؟ کجا لنین از سبده سبده سبده محروم باحین استثمارگران از حق رای در حاکمیت انقلابی بروتاریا، در سبده سبده سبده ان معنی تا من حق رای بورژوازی را بعنوان یک اصل و قاعده عمومی نتیجه‌گیری کرد؟ لنین کموسسینا را از مطلق کردن شکل معینی از سرکوب که در حین ان انقلاب اکسیر بدستدار اند سرخدر می‌دارد آنوقت رفیق ناصر انرا مفهومی بقی اصل سرکوب بورژوازی توسط بروتاریا در دوران گذار سبده می‌کند و سعد همحسب و انمود می‌کند که گونا "جمعسدهی مباحثات" متنوع حق رای بورژوازی را بشور برفه کرده و با انبام وحدت سلیسی انرا طرح می‌کند" و حال آنکه "جمعسدهی مباحثات" حتی کوچکترین اشاره‌ای هم به مساله حق رای بورژوازی در سوسالسلم نکرده است.

و سعد رفیق ناصر به "جمعسدهی مباحثات" ابراد می‌گوید که اگر آزادی احزاب در خارجوت قانون اساسی سوسالسلمی سبده سبده سبده سبده دیگر چرا باید انرا به مسافح سوسالسلم مشروط کرد. از نظر او او انجا از نظر رفیق علی که به "دموکراسی جامع" مبهده است حسس مشروط گردنی سبده ان سبده سوسالسلم و آزادی در تناقل با یکدیگر قرار دارند او در انی رابطه می‌نویسد: "فرمولسدهی ان انبام را در ذهن اتحاد می‌کند که گوئی مسان مباحثات سوسا - سلم و حق آزادی فعالیت سبده سبده در خارجوت



فانون اساسی، سازگاری و تقابل وجود دارد. جنس فرمولسندی مبهمی تا خواست محملی برای تبلیغات مخالفین و مبارضن جنس کمونسسی فراهم می‌کند که سوسالسم و آزادی را بعنوان "جمع خدش" نامکن می‌شمارند. علاوه مساله بر سر رد احتمال به معارضه برخاستن سروهایی‌سای رقت با حاکمیت‌سای سست مساله بر سراسیم نیست که حاکمیت‌سای با سروهایی مبارزی برخورد خواهد کرد. انتقاد بر این حسه از فرمولسندی است که با اضافه کردن بلافاصله ضد "ناعی از منافع سوسالسم" اس انجام را بوجود می‌آورد که اولاً "فعالیت آزاد سروهها در خارج فانون اساسی، فانون اساسی جمهوری سوسالسمی، سسا منافع سوسالسم مغایرت دارد و سسسسی سوسالسم با آزادی سرتکست با بیدرست با سسا حاکمیت سوسالیستی، خود فانون اساسی را که تدوین کرده اسه معلق خواهد کرد."

آری رفیق عزیز کا ملاحق با شما سست فرمولسندی ایما مات زیادی در ذهن اتحاد می‌کند اما فقط در ذهن افراد مارکسیستی که بلحاظ ایدئولوژیک شدت در معرض نوسان قرار گرفته اسه و گرنه برای کسانکه با مول ایدئولوژیک کمونسیم و چپا نیستی طبقه کارگر توپا ایقان علمی دارند روشن است که میان سوسالسم و آزادی "جامع" ارتقا سازگاری عمیقی وجود دارد. سوسالسم بدون آزادی برای توده‌ها مطلقا غیرقابل فهم است اما میان سوسالسم و آزادی برای اسستمارگران سازگاری وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. مشروط کردن و مقید کردن آزادی اجزابه منافع سوسالسم نیز مسین بگ شگا، از همین سازگاری است در سوسالسم فعالیت ساسی آزادترین حزب سوزوواشی هم با قسد و سستدهائی محدود است و بواسطه اس محدودیت از آزادی بمعنوم کامل کلمه برخوردار نیست ساسین اعتبار و از آنجاشکه سمتگیری اساسی حاکمیت سوسالیستی نابودی سوزووازی بمنابیه بگ طبقه و بطریق اولی تشکلهای ساسی آنست لذا تمامی اجزابه سوزوواشی همواره موضوع اعمال دیکتاتوری ببولتاریا هستند....

فانون اساسی سوسالسمی سانکر بکسل حقوقی دموکراسی برای رحمسکان و دیکتاتوری علمه سوزووازی سسه اما دیکتاتوری طبقاتی ببولتاریا نمی‌تواند خود را همواره به فانون محدود کند، همانطور که دیکتاتوری هیچ طبقه دیگری نیز در تاریخ به فانون محدود سوده و نیست اسن وانعسی اسنا کار با بدبر و رفیق ناصر، وقتیکه تعجب می‌کند از اسکه حکومت سوسالیستی نتواند خود فانون اساسی اسرا که تدوین کرده است مطلق نماید، سسها نشان می‌دهد که تا حد از نمانی با اس واقعیت و فهم آن بدور مانده است و مبارزه طبقاتی را سسها در انکال فانونی اس می‌فهمد. بگذارید برای آنکه بحث از حالت تحریدی خارج شده و حسه مشخص و ملموس بخود گنبد بیک فاکت تاریخی اشاره کنم. تحربه انقلاب نیکاراگوئه را در نظر بگیرید. همد می‌دانیم که اس انقلاب اس از سرتکوسی "توموزا" با حد دشواریهای مواجه سوده و متفاوت سست سرخسانه سوما به داران و زمینداران سزرک در-

برابر رژیم انقلابی جدید که با حنک اعلام شده آمریکا همراه سوده ستنکلات عظمی را در راه سشرقت آن ایجاد کرده اسه حبیده ساد سسسی با مشی درست و سنجیده اسن در حران سرتکوسی دیکتاتوری "توموزا" توانست لسبرالیا وعاصر واسته به سوزووازی متوسط را بسز کدهاداری موضع سینیاسینی در انقلاب سودند، سوسی حسیه - وسیمی که برای بشیرد انقلاب ستنکمل داده سوده، جلبکنند. پس از سرتکوسی رژیم کچن، لسبرالیا برای مدتی در حاکمیت انقلابی نوسن ستر نقش داشتند. اما زمانیکه بر آنان معلوم شد که سوق دادن کشور در جهت رشد سوما به داری مکان سندر نیست در موضع اوزیسسیون قانونی رژیم حاکم قرار گرفتند. در سال ۸۶ علیرغم مبارزه دلبرانیه و فداکارانه توده‌های مسلح علیه "کنترها"، انقلاب نیکاراگوئه در وضعیت خطرناکی قرار گرفت ستهاجم وسیخ فدا انقلاب مسلح با کمک امیرالیم از یکسو و فعالیت ساسی اوزیسسیون لسبرالی که امکانات وسیع و گوناگون سوزووازی و کلیمیا بهره‌مند بود از سوی دیگر حاکمیت انقلابی را با شرایط فوقالعاده دشواری مواحه کرد. رژیم برای مقابله با ستهاجمات گسترده فدا انقلاب دست با قداماتی در جهت محدود کردن فعالیت ساسی اوزیسسیون زد و مشخصا فانون آزادی مطبوعات را که از مفاد فانون اساسی نیکاراگوئه محسوب می‌گردد معلق اعلام کرد.

اس اقدام حسست اسنا دموکراسی در مورد بختی از بشیرندان نیکاراگوئه نسفکرده سده و فانون آزادی فعالیت ساسی اجزابه دشده دار با محو شده اسه آنا از نظر بگ مارکسیست می‌توان اسرا محکوم کرد؟ اسنا... چرا؟ ساسین دلیل که مضمون آن همانا اعمال دیکتاتوری طبقاتی انقلابی برای درهم‌نگستن مقاومت فدا انقلابی است که نمی‌تواند همواره در محدوده فانون ساقی سماند. اما طبق منطق رفیق ناصر مهم نیست که اس اقدام غیرفانونی از سوی کدام طبقات، علمه حد کسانیه و به حد منظور صورت گرفته اس حکومت نیکاراگوئه آزادی فعالیت اجزابه ساسی را نسف کرده 'و خود فانون اساسی اسرا که تدوین کرده سحالت ستنیق در آورده است و ساسیراسن در محکوم کردن آن سساید تردیدی بدل راه داد

چنین است ما حاصل سشهای رفیق ناصر در باب فانون اساسی که بخش مهمی از مقاله‌های وی سآن اختصاص یافته اسه اما در واقع سشجه اسکه از اسن تحربه حاصل می‌شود همان سشجه اسکه مارکسی و انکلس از دهها تحربه انقلابی دیگر حاصل کرده و بصورت بگ اصل سشور بگ شاند اسرا سدها سار در آسشار خود تکرار کرده اسند تا ملکه ذه سبولتاریسای انقلابی گردد: اعمال دیکتاتوری انقلابی سسر سروهایی فدا انقلاب، که نمی‌تواند فانون محدود کرده خود فانون سیروزی انقلابات ببولتاریسبه موضوع جالبتر و از بگ لحاظ سبارتاسفد

آرورتر استدلالی است که برای توحه آزادی سبب قید و شرط اجزابه در نظام سوسالیستی مطرح می‌شود. رفیق ناصر می‌نویسد: ممکن است در وهله نخست اسنگونه سطر سرسه که محروم کردن اجزابه سوزوواشی و با خرده سوزوواشی از حق فعالیت ساسی و از حق رای عمومی، فقط محروم کردن طبقه

سوزووازی یا اقشار خرده سوزووازی از آزادی ساسی و حق رای است اسن امر همانگونه که کف شد فقط در وهله اول چنین سطر می‌رسد و فقط بگ حسه از واقعیت را سسان می‌کند. حسه‌ای ک ناظر بر محروم کردن اسن اقشار و طبقات از حق فعالیت ساسی است اما اسن محرومست در واقع اسمر در عین حال محروم کردن بختی از توده‌ها، حق رای هم هسته چرا که محروم کردن سوزووازی با خرده سوزووازی از حق رای در عمل مفهومی جز اسن ندارد که به بختی از توده‌ها اعلام شسود حق حمایت و ستنیق به اسن با آن حرب را بدارد منعی ترس سشجه اسکه از مسوعت فعالیت ساسی اجزابه و استقرار تک حزبی عاید می‌سود دشفقار زاویه همین محروم کردن بختی از توده‌ها از حق رای اسن است و نه از زاویه محروم کردن اسن با آن حزب یا سازمان سوزوواشی با فدا انقلابی.

(دراوه کنگره، شماره دوم، ص ۲۵)
وفخ اسن استدلال دیگر خیلی خراب است تمام آموزش مارکسیسم از کمون سارس به بعد اسن سوده است که سبولتاریسای انقلابی برای استقرار دموکراسی واقعی یعنی دموکراسی برای توده‌ها ساید دشمنان طبقاتی خود و فدا انقلاب را سرحمانه سرتکوب کرده و مقاومتان را درهم شکند اما آسحه از ستنق قول سوس سست می‌آسد اسستیکه سرتکوب دموکراسی برای سوده‌ها زمانیه استقرار بافتنی اسکه آزادی دشمنان و ضد انقلاب سمامین شده ساند سس سسب ساند فاجده سشوری دیکتاتوری دموکراتیک سبولتاریا و دهقانان و دیکتاتوری سوسالیستی سبولتاریسای خوانده شود، چون رفقا سفا سار در سرتکوب اسن آسحه که مارکسیسم مطرح هست می‌نویسند. طبق اسن استدلال نه نابودی فدا انقلاب می‌تواند هدف انقلاب ساشد و نه نابودی سوزووازی می‌تواند هدف ببولتاریا ساشد. اسندو ساید در ماه عسل جاودانه با بگ دیگر سسر سسد. چون همواره بختی از توده‌ها سبدا می‌شوند که از اجزابه سوزوواشی حمایت کرده و با سسها ستنیق داخنه ساسند. در واقع سست اسر تاریخ هیچ انقلابی را سباد ندارد که در آن هیچ سداخل طبقاتی اسن سروهایی انقلاب و فدا انقلاب صورت نگرفته و کاملاً سسه و رفته انجام گرفته ساشد. از سوی دیگر سوزووازی هم خود بخود از سسب می‌سورود، ساید اسرا از سسب برد، سبروی مادی سبولتاریا ساید سوزووازی را سسرا از سسب سسر و اسن سبروی سسر سبرکلی ک ساشد نسف دموکراسی در مورد سوزووازی سسی- دیکتاتوری ببولتاریا سسه طبق منطق رفیق ناصر ساید اسن دیکتاتوری نسفی کرده سون در هر حال سربختی از توده‌ها سسی عسقا سده ترسین و سادار ترسین قشرا سبزه که در هر انقلابی درکنار ضد انقلاب قرار می‌گیرند اعمال می‌گردد. اسن ایده که دیکتاتوری طبقاتی انقلابی علمیه فد انقلاب ناگزیر سسدرج بر خود طبقات انقلابی نیز ستمیم می‌ساید و در نتیجه سسناوردها انقلاب را سبراد می‌دهد اسده اسست که سوزووازی در همه جا آسرا تبلیغ می‌کند ساسی سسر بودن انقلاب را سده‌ها سسوالند. نقطه عسست اسسندال رفیق ناصر راهمین اسنده سوزوواشی ستنکمل می‌دهد، اشاره او را سروس سبولتاریسای در نظر بگیرید

بر انقلاب کبیر فرانسه کردن روسسر سراسیم
زیر سنه گیوتین رفت حراکه او خود ساری
ز انقلابیون را به گیوتین سپرده بود، ولی حرا
بین انقلابیون به گیوتین سپرده شدند؟ زیرا
بلا خود آنان گیوتین را در مورد "دیگران"
کار گرفته بودند. در شوروی، استالین جنایت
زرگی را در حق بسیاری از رهبران طراز اول و
نادرهای برجسته حزب کمونیست شوروی مرتکب
شد. چرا؟ باین دلیل که فعلا لنین در جریان
انقلاب کبیر اکثر به سرکوب خونین "دیگران"
ستزد و علاوه، احزاب منشوک و اسار را از
بق فعالیت سیاسی محروم کرد و سیستم تک حزبی
را در شوروی پایه‌گذاری می‌کرد و این خلاف
ندیشه‌های "دموکراتیک" خود او بود. چنین است
ستدلال کسیکه می‌خواهد آزادی احزاب را بعنوان
یک پرنسیپ وارد مارکسیسم کند. از این استدلال
بناشده تنها نتیجه‌ای که می‌تواند بگیرد آنستکه
بورژوازی انقلابی فرانسه نمی‌تواند علیه اشراف
نحبا به دیکتاتوری متوسل میشد همانطور که
زب بلشویک و بیرولتاریای روسیه نیز نمی‌توانست
لیبه دشمنان سوسیالیسم دیکتاتوری اعمال منکر
یا لاقابل، اگر دیکتاتوری بدلیل مشکلاتی
به انقلاب با آن مواحه بود ضرورت نمی‌نمود، رهبری
انقلاب باید به آن بنابه بده‌ای "گذرا و استثنایی"
منگروست.

من عمداً وارد بحث درباره تصور تحریف
میزی که رفیق ناصر، (باتکه بر نقل قولیانی
ز عناصر فدمونیستی نظیر ایژاک دو بجر جان -
الینیک، مانن اشیرس و غیره)، از تاریخ
لشویسم ارائه داده است نمی‌شوم و نشده‌ام چون
رسی تک تک موارد تاریخی که او بنابه فقط
ک زده مجال دیگری می‌طلبد. بلکه بحث را روی
بایج سیاسی - شورویک معینی که وی از بررسی -
ای خود بدست میدهد متمرکز کرده و آنرا
موزشهای مارکسیسم - لنینیسم و درسهایی که
نیا نگذاران سوسیالیسم علمی به طبقه کارگر
بدهند مقایسه میکنیم.

رفیق ناصر به نقل از ایژاک دو بجر می‌نویسد
لرد آکتون زمانی گفته بود که "قدرت" -
فساد و قدرت مطلق به فساد مطلق گرایش دارد"
بلشویکیها نه فقط با این گفته ها توافق داشتند
که بهتراز هرکس به ریشه این فساد و فساد
شند.

بله، قدرت
فساد گرایش دارد و قدرت مطلق به فساد
ملق صرف نظر از ماهیت و اهداف آن، چه تئوری
للقا فساد، طبق این تئوری، طبقه کارگر که
راه برانداختن هر گونه فساد در جامعه
باز می‌کند یا نباید بفرگ کسب قدرت سیاسی
بافتد و بگذارد قدرت سیاسی همچنان در قبضه
رژوازی فاسد باقی بماند. اما اگر هم برهبری
شاهنگ خود دست به انقلاب سوسیالیستی زد و
لت بورژوازی را درهم شکست یا بریایی هسر
نه دولت نویینی مخالفت ورزد که این همان
لویه ساکونین بنیاد نگذار آنرا شیم است و با
انجام اگر هم دولت نویینی را بجای دستگاه در
ا شکست دولت بورژوازی می‌تواند با افعال

محروم کردن بنوده‌ها از حق قضاوت، بنوده‌ها
را از قضاوت باز نمیدارد. بلکه ساعت مشهود
تا این قضاوت در وجدان بنوده‌ها و استخاسا
دقت و حساسیت یک قاضی سختگیر و بدبین
صورت گیرد. محروم کردن نیروهای مخالف حاکمیت
از حق رای در تجربه هیچ انقلابی نتجده مثبت
بناز بنیابوده است." (در راه کنگره شماره
دوم، ص ۲۵)

من با این گفته نویسنده که "تسلیمات
امپریالیسم غرب و حمایت‌های مادی و مادیومعنی
آنان" از جنبش همسنگی نمی‌تواند بوضوح دهنده
لاقل علل اصلی بحران لهستان باشد و بحران
لهستان بنده است قانونمند کا ملاموافقسم.
ولی قانونمندی دارم تا قانونمندی. قانونمندی‌ای
داریم که بندار گرایانه و من درآوردی است
و قانونمندی‌ای داریم که عینی و واقعی است
این قانونمندی که "محروم کردن نیروهای
مخالف حاکمیت از حق رای در تجربه هیچ
انقلابی نتجده مثبت بسیار بنیابوده است" یک
قانونمندی من درآوردی است که باین منظور
ساخته و بر داخته شده که آزادی احزاب سیاسی بورژوازی
در سوسیالیسم را یک اصل مارکسیستی جلوه‌گر
سازد، در حالیکه این اصل با یک من که هیچ
با هزار من سریش هم به مارکسیسم نمی‌چسبد
همانقدر که تکیه بر عامل نوظه‌های امپریالیسم
بعنوان عامل اصلی نمی‌تواند توضیح دهنده
بحران لهستان باشد، همانقدر هم، و نایسند
به مراتب بیشتر از آن، این اصل با قانونمندی
کذایی از تبین بحران لهستان عاجز است.

لنین می‌گوید: "دیکتاتوری بیرولتاریا
فقط زور بر استثمارگران نیست و حتی موضوع
عمده آن هم زور نیست. اساس اقتصادی این زور
انقلابی و فاین حیات موفقیت آمیز آن، اینستکه
بیرولتاریا نیست به سرمایه‌داری شما بنده نوع
عالیتری از سازمان کار اجتماعی است و آنرا
عملی میسازد." این آموزش درخشان انجین امروز
بیش از هر زمان دیگر و در لهستان بهتراز هر
کشور سوسیالیستی دیگر صحت خود را با شکیات
رسانده است. دیالکتیک رابطه میان سرکسب
بورژوازی و ساختمان جامعه سوسیالیستی و بطور
عامتر رابطه میان نابود کردن کهنه و ساختن
نو در دیکتاتوری بیرولتاریا مبین این واقعیت
است که سرکوب بورژوازی بدون آنکه از لحاظ
اقتصادی به بریایی "نوع عالیتری از سازمان
کار اجتماعی" و از لحاظ سیاسی به استقرار
یک دولت و دموکراسی واقعا سوسیالیستی منجر
گردد نمیتواند موفقیتی بنسالی داشته باشد.

با انقلاب سوسیالیستی بورژوازی را میتوان در
جنگ داخلی و در جبهه نظامی و سیاسی سرعت
شکست داد اما شکست بورژوازی در جبهه جنگ
اقتصادی صدها بار دشوارتر و نتایج آن در فاصله
زمانی بمراتب طولانی تر آشکار میشود. بنوده‌های
بنوده‌های میلیونی نه از روی تئوری بلکه عمدتا
از راه پراوتیک و تجربه عملی زندگی، دربار
سوسیالیسم و حاکمیت سوسیالیستی به قضاوت
می‌نشینند. سوسیالیسم بدون بهبود دانشی
وضع زندگی مردم هم از لحاظ اقتصادی و هم از
لحاظ سیاسی مفهوم انقلابی خود را از اذهان

هر گونه دیکتاتوری بورژوازی احتساب کرده و
وی "طبق قانون اساسی و قواعد دموکراتیک" رسا
کرده و او را در قدرت شرکت گرداند. این
حالت اخیر نظر رفیق ناصر را شدت بخود جلب
کرده و او اگر کلمات فمار لرد آکتون را سه
میان کشیده نه حالت اول و دوم بلکه این
حالت سوم را خواسته است بیان کند. چون از نظر
او، چنانچه قدرت بطور انحصاری توسط طبقه
کارگر کسب گردد و دستگاه دولت نویین از طریق
بیشاهنگان طبقه کارگر که در یک حزب واحد متشکل
نده‌اند رهبری گردد آنوقت این قدرت مطلق
فساد مطلق را حیرا بنسالی خواهد داشت و لوسو
اینکه در راس آن حزب، لنین قرار داشته و
تلاشهای زیادی هم برای جلوگیری از سرکوب
شدن دولت و فساد قدرت بعمل آورده باشند.
لیسعی و بدیهست که کسیکه در تئوری علت اصلی
رشد بوروکراسی در دولت بیرولتاریا به عدم
حضور و فعالیت آزاد احزاب بورژوازی نسبت
میدهد نمیتواند در عمل به روندهایی که
امروزه در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی
بمنظور مبارزه علیه رشد بوروکراسی در حزب و
دستگاه دولت و برای احیا و گسترش دموکراسی
سوسیالیستی جریان دارد خوشبین باشد. تصادفی
نیست که رفیق ناصر تنگنای اصلی بیرولتاریا
در اتحاد شوروی را عدم پذیرش آزادی احزاب
بورژوازی در شوروی یعنی جامعه‌ایکه در آن -
بورژوازی بنابه یک طبقه، نیست و نابود گردیده
تلقی میکند. او در رابطه با روند نو سازی در
اتحاد شوروی این سؤال را مطرح میکند که
"اگر قرار است شوراهای ارگانهای حقیقی
حکومت مردم باشند، مردم از آزادیهای
سیاسی برخوردار باشند، آیا میتوان حق آنها
برای ایجاد تشکلهای سیاسی را سوسمیت نشناخته؟
اینجا باز همان ایده کذایی "دفاع از حقوق
سیاسی مردم" بچشم میخورد که در واقع بوشی
است برای بازگشت احزاب بورژوازی به جامعه.
ایکه مردمش علیرغم انحرافات و عوجاحات
سوسیالیستی موجود، آنرا هزار بار بر سرمایه‌داری
ترجیح میدهند. بی شک در میان ۲۵۰ میلیون مردم
شوروی هنوز افرادی پیدا میشوند که طرفدار
سرمایه‌داری و امپریالیسم‌اند و در این جهت
خواهان متشکل شدن در یک حزب و فعالیت
سیاسی هستند، این جندان غیرطبعی نیست اما
همپا تنه مارکسیستی که ممنوعیت فعالیت سیاسی
این افراد را بحساب نفی آزادی سیاسی و حقوق
دموکراتیک مردم در شوروی میگدارد.

رفیق ناصر در جای دیگر به مسئله لهستان
اشاره کرده و می‌نویسد: "گسترش بی‌سابقه جنبش
همبستگی در لهستان را نباید به عنوان یک
نمونه منفرد و غیرقابل تونمند تلقی کرد تسلیمات
امپریالیسم غرب و حمایت‌های مادی و معنوی
آن از این جنبش نیز بیخوجه نمیتوانند
توضیح دهنده علل سر برکشیدن این جنبش
در جامعه لهستان آنهم از میان صفوف کارگران
متشکل در حزب و سندیکای وابسته به حزب
باشد. این امر محصول طبیعی قضاوت بنیهان
و تدریجی کارگران است که در شرایط مناسب
فرصت بروز انفجار گونه یافت.

و تداوم این انحرافات و ندمده‌های منقوسی هستیم، تمایلی به طرح شدن گسترده و علمی این مسائل نداریم؟ این قضیه مثل متبوری را - سه‌دهی متبادر می‌کند که می‌گوید مرک حوسب ولسی برای همسایه، طرح صریح و علمی انگ‌سالات انحرافات و ندمده‌های منقوسی و استناد آزاد و علمی حوسب اما در مورد دیگران، من از رتضا سوال می‌کنم چرا از طرح علمی و نحت‌کسورده حول مشکلات و مسائل شکلاسی، موانع کسورده فعالیت در داخل کشور، نغد برانگ و فعالیت روزمره و جاری و ندمده‌های منقوسی انگه مشکلات های مادر شرایط مبارز با آن مواجده احتجاب می‌ورزیم؟ مسائل و مشکلاتی که سبجوجده حسنه‌امینتی ندارد و طرح علمی آن مستوانسد لطمه‌ای به ساززه مخفی ما زسد، ما در شرایط ایران محور به مبارزه مخفی و رعایب‌اکید اصول ینهان کاری هستیم، اما رفقا، طرح نندن بسیاری از مسائل را با ضرورت رعایت ینهان کاری نمیتوان توجده و ماستمالی کرد، ما از ضرورت حیاتی بررسی نقادانه، انتقاد و انتقاد از خود دفاع می‌کنیم، اما تا حده این اصول را رعایت می‌کنیم؟ ما از بررسی نقادانه تاریخ حزب کمونیست شوروی و بررسی استقادی عملکردهای رهبران آن در دوره‌های مختلف استقمال می‌کنیم، از اعاده حیثیت از بوخارین و دیگر ترابسان بیگناه دوره استالین (ویدرنگه شدن محدثان) را به عضویت حزب بی‌س از یوسیدن استخوان‌پستان) دفاع می‌کنیم، استالین را به پای میز محاکمه تاریخ میکشیم، رهبران و مسئولین گذشته حزب کمونیست شوروی را در ذهن خود از مسئولیت‌ها یشان عزل و نصب می‌کنیم، اما وقتی کسه نوبت به خودمان و عملکردهای حال و گذشته خودمان میرسد چه رفتاری داریم؟ آزاد مورد خسود نیسیز حیثیت می‌کنیم؟ کجا ما مسئولین اصلی انحرافات، اشتباهات و خطاهای گذشته را به پای سسیدی انتقاد حدی گشاندیم و آنرا در مسئولیت سردن به آنها بطور حدی مد نظر قرار دادیم؟ فلان رفیق عضو مشکلات بخاطر اشتباهات و خطاهای کوچک خود سادگی میتواند مورد تنسبه قرار گرفته و حتی اخراج شود، اما فلان رهبر، میتواند مسئولیت اصلی بشردخط منقوسی انحرافی ای کسه منشا ضربات سنگینی بر حنن بوده است را سر-عهده داشته باشد، خطاهای حدی سیاسی مرتکب شود، اما از انتقاد مصون بماند و مورد مواجده قرار نگیرد و همچنان جایگاه گذشته خود را داشته باشد، چرا از اعاده حیثیت بوخارین استقمال می‌شود ولی برای "اعاده حیثیت" از فلان رفیق که از فلان مشکلات جدا شده و در یادوی نه چندان کم مورد انبامات بی‌بایه و بنا قرار گرفته است با احساس مسئولیت حدی سرخسورده شده و تلاش حدی بخرج داده نمیشود و سراتراز آن چرا هنوز به برجسزدن و انبامات بی‌اسی توسل جسته میشود؟ میتوان دهها و صدهها فاکت زنده در این موارد ارائه داد، آما اینها نشانه فقدان اعتقاد عمیق به ضرورت علینت، آزادی انتقاد و دموکراسی شکلاسی نیست؟ اعتقاد به دموکراسی و علینت صرفا در بیان شعارها و حملات شیرین درباره دموکراسی خلاصه نمی‌شود، بلکه باید در عمل سراتراز نشان

داد و در براتیک و زندگی سارزاتی و فعالیت روزمره شکلاسی جاری ساخت و مادیت بخشید و بصوی اینچاست که میزان و عمق اعتقاد ما به این مسائل محک می‌خورد، خانه‌تکاسی را باید ابتدا از خود شروع کرد. هرگاه از این دیدگاه به مسائل بنگریم مبارزه ایدئولوژیک علمی که در جمعیت سادی مباحثات وحدت مورد تاکید قرار گرفته است و اینک در جهت تحقق آن حرکت می‌کنیم، گامی مثبت‌ولی اولیه در جهت دموکراسی شکلاسی که هنوز بطور واقعی و در عمل محدودیت‌های زیادی دارد، می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد. این گامی است ارزنده و مهم ولی درباره قدمی که به پیش برداشته شده است نباید غلو کرد، این چنین برخوردی ما را از پیشرفت در این عرصه باز میدارد، ما هنوز تا دست یافتن به دموکراسی واقعی شکلاسی و علینت راه درازی در پیش داریم. ما نباید در همین حد متوقف شویم باید به پیش برویم و علینت و دموکراسی و آزادی اعتقاد را عمیقاً درک کرده و به عنصری اصلی در زندگی و حیات شکلاسی و فعالیت سارزاتی خود بدل سازیم. دامنه بحث‌های علمی را نباید محدود به این با آن بحث تئوریک و سادی، حول مساله دموکراسی حیده و غیره بکنیم، بلکه دامنه آنرا باید به تمامی مسائل سیاسی، ایدئولوژیک و مشکلات نقد زنده براتیک گذشته و فعالیت روزمره گسترش دهیم، تنها علمی کردن مسائلی که حیده امنیتی دارند، مجاز نیست، بر سر راه بحسب علمی حول مسائلی که خلعت امنیتی ندارند، نباید مانعی ایجاد کرد، سولتنهای مباحثات علمی ما نباید صرفا به درج مقالات سنگین در ساره مسائل سیاسی و تئوریک اختصاص یافته و عملا در انحسار رفقای باشد که بطور نسبی توان تئوریزه کردن مسائل را دارند این سولتن‌ها همچنین به درج نظرات، انتقادات، سسینت‌ها و تمامی رفقا باید اختصاص داده شود. بسیاری از رفقای ما تا به توان تئوریزه کردن مسائل و نوشتن مقالات سنگین را نداشته باشند، اما مساله برای سبان، حسرف برای گفتن، انتقاد برای طرح و سسینت‌ها برای ارائه بسیار دارند. سسینت‌ها و انتقاداتی که تاکنون در سازمان‌های مختلف از جانب اعضا از کانال‌های شکلاسی طرح می‌شد و در موارد حیده، کم در سبج و خمنهای شکلاسی کم می‌شد و یا اگر بدست رهبری می‌رسید کمتر مورد توجه قرار میگرفت، اما حانه حیده علمی طرح شوند، نه کم میشوند، نه میتوانسد دور ریخته شوند و نه می‌توانسد مورد بی‌توجهی واقع شوند. در موارد زیادی مسائلی کسه این رفقا (که در براتیک روزمره عملی درگیر هستند) مطرح می‌کنند، بسیار واقعی‌تر و آموزنده‌تر از مسائلی است که ذهن فلان رفیق با اصطلاح دارای توانایی تئوریک را گرفته است. گام برداشتن در چنین مسیری، موجب رشد خلاقتها و استعدادها، طرح همه حاشه مسائل و مشکلات و غنای شعور جمعی خواهد گردید. علینت رادر دسترس همه یعنی ایما مشکلات و همه فعالین چنین قرار خواهد داد و سبارت صحیح‌تر موجب گسترش دموکراسی شکلاسی خواهد شد. ما هنوز

تا قرار گرفتن در چنین وضعیتی، فاصلیه بسیاری داریم، اما این راهی است که علیرغم مقاومتها و مخالفت‌گوناگون باید طی کنیم. در مسیر این پیشرفت و تکامل در عمل و بطور واقعی روشن‌تر خواهد گردید که چه کسانی در مدافع پیگیر دموکراسی هستند و چه کسانی در دفاع از دموکراسی ساسان می‌کند و نسط شعار میدهند. این مساله از زاویه رسدن به تناسب دست و اصولی حول مسائل تئوریک و سادی، طرح شده سبج حائز اهمیت است. بحث کسورده، علمی و همه‌جانبه، سسینت‌گونیستی امکان میدهد که نظرات بطور صریح و علمی و همه‌جانبه طرح شود، نحت خلاقی صورت نگیرد و در سبج است حمسندی کاملی صورت نگیرد. گاملا علمی است این با آن رفیق در مورد این با آن مساله تئوریک ساسی به اشتباه و انحرافات دچار شود، اما بحث همه حاشه، گسترده و علمی حداقل امکان در غلطدن کل مشکلات به انحراف و اشتباه را محدودتر می‌نماید. هدفان نوشته نقد دنگاهی است در مورد دموکراسی وحیده که در مقالات "ترخی مساسی و مسائل مربوط به حیده" و "دموکراسی و حنن کمونیستی" مندرج در نشریه "در راه کنگره" (ارگان مباحث نخستین کنگره سازمان فدائیان خلق، ایران) منعکس شده است. در این نوشته سوزده اختلافات مد نظر قرار گرفته است. از اسکه بر اختلافات انگشت گذاشته شد بود دیدگاهها با صراحت تمام مورد انتقاد واقع میشود، شاید موجب نگرانی رفقا شود. حسین هسگاه از صراحت، آشکار سخن گفتن، روشن کردن اختلافات و نحت گسترده و علمی حول آن لطمه ندمده است، بلکه سرعکی عدم صراحت‌ها، ماستمالی و سردهوشی اختلافات، همواره منشا آسینجای حدی بوده است. اگر نگرانی‌هایی وجود داشته باشد، باید از این باشد کسه نتوانسد به کنه نظرات و اختلافات بی‌سزده و جایگاه آنرا سدرستی تعیین کنیم و سبادر نگردیم بحثی خلاقی و گسترده را سازمان داده و به نتایج اصلی و درست بایم و به راه خطا، اشتباه و انحراف در غلطیم. "تجدید نظر در اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم با تجدید نظر در انحرافات از آن"

مارکسیسم-لنینیسم دگم نبوده، بلکه رهمنون عمل است. کسیکه خلعت تکامل یافته مارکسیسم-لنینیسم را درک نکند، بتقول لنین آموزش مارکس را به یک چیز "یک طرفی، زشت و بیروح تبدیل کرده" و "عصاره حیاتی آنرا میکشد." تئوری علمی نمیتواند، در حانه زده و از تکامل بازماند. این تئوری بنا به خلعت علمی خود با گسترش واقعیات باید تکامل یابد. تکامل جامعه بشری و پیشرفت تاریخ همواره پرسش‌های را مطرح می‌سازد که باید پاسخ علمی به آنها داد. بی شک تغییر و تحولاتی که در دهه‌های اخیر در جهان روی داده است، ضرورت تکامل تئوری را سراتراز روی ما قرار داده است. پیشرفتی که در رشته‌های مختلف علوم صورت گرفته در تغییر شکل فلسفه مارکسیستی باید منعکس شود،

"ما مجبور بودیم وظایف تازه‌ای را بر عهده بگیریم بی آنکه پاسخ‌های حاضر و آماده - ای در اختیار داشته باشیم. این پاسخ‌ها امروز هم در اختیار ما نیست. پژوهشگران علوم اجتماعی تاکنون هیچ پاسخ منسجمی به مسائل ن داده‌اند. اقتصاد سیاسی سوسیالیسم - مفهومی که پیچیده و دیگر با دیالکتیک زندگی همخوانی ندارد. فلسفه و جامعه‌شناسی نیز از نیازهای عملی عقب مانده‌اند. تا آنجا که به تاریخ مربوط می‌شود، تجدیدنظر عمده در آن ضرورت دارد." (بازسازی - ترجمه فارسی صفحه ۲۴ - تاکید از ماست ۱۰) البته این بدان معنی نیست که خطوط کلی ایرانیزنتوان در تحلیل این مسائل طرح نمود، اما اشاره به این موضوع برای غلبه بر نتیجه‌گیریهای شتابزده و تحلیلهای سطحی و ساده انگارانه که متأسفانه در جنبش چپ ایران رواج می‌یابد ضروری است. در ضمن بر این نکته نیز باید تاکید نمود که ما نباید استنتاجها و تحلیل - های خود را عیناً از تحلیل این مسائل - تأویسی از احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی و یا جریان غالب در این احزاب کپی کنیم بلکه موظف‌ایم که ضمن دنبال کردن دقیق بحث در سایر احزاب کمونیست، خود مستقلاً روی مسائل فکر و کار کرده و به استنتاجهای مشخصی دست نیابیم؛ تجربه گذشته زیانبار بودن این روش کپی کردن را خوبی نشان داده است. زیانبارتر از این هم آنست که بدون فکر و تعمق جدی، به تکرار انتقادات ایدئولوگ‌های بورژوازی از بلشویسم، انقلاب اکتبر و تجربه ساختمان سوسیالیسم در غلطیم متأسفانه ما با این روشهای نادرست برخورد در جنبش‌مان مواجه هستیم که باید بسا آن مبارزه کرد.

در خطوط کلی آنچه در احزاب کمونیست سوسیالیست کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سوسیالیست - توسعه‌های منفی و سکانه‌ها سوسیالیسم از احزابی از مارکسیسم - لنینیسم نشأت گرفته است که این احزاب در دوره‌های مختلف بدان دچار گشته‌اند و بازگشت به لنینیسم و اصولی است که این احزاب را مشخص می‌کند. گویا ما در این باره می‌نویسد:

"مادر این مرحله جدید با ضرورت بازنگری به مسائل نظری و اندیشه‌های تست‌نشده درباره سوسیالیسم بانک که بر مراثی مکتبی و اسلوب لنین روبرو هستیم. دست‌زدن به حسن بازنگری بخصوص از آنجایی که اهمیت دارد که ما در سالیهای سراز مرکا او همواره به برداشت‌های وفادار سمانده‌ایم. وضعیت خاص کشور ما را بر آن داشت تا روشها و نگلنای از ساختمان سوسیالیسم را سدرسم که سوا موقعیت‌های تاریخی معینی اظمار داشته‌اند. اما این روشها و شکل‌ها به اصل تبدیل شدند، آرمایی شدند و به صورت دکم درآمدند. صورت ساده شده و فقر زده سوسیالیسم، ساسرالیسم سالیغته‌آموز در مدیریت، بی سوجنی به سسا و تنوع آسان‌ها، کم بیادادن به سس فعال مردم در زندگی عمومی و کراسپهای آنگار مساوات‌گرایانه از همین سرجسورد دکماتیک ناشی شدند." (همانجا صفحه ۳۱ تا ۳۲)

دکماتیک "و در یوشی دفاع آنتین از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم سولنتسری" قرضه می‌شد. این مثنی‌ها در براتیک مسازره طقاتی با شکست سیمکین و فضاحت‌سازی ماده گردید. این شکست ضرورت تجدید نظر در تئوری راهنمای این نیروها را مطرح نمود. در این تئوریه‌ها نه تنها باید تجدید نظر صورت بگیرد، بلکه کاملاً باید بدور ریخته شود. اما این تجربه چه چیزی را اشبات نمود؟ نادرستی و عدم حقانیت مارکسیسم - لنینیسم یا انحرافی بودن و عدم حقانیت درک و خط مثنی ایسین نیروها را؟ و در چه چیزی باید تجدیدنظر صورت بگیرد در اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم در ک مارکس، انگلس، لنین از انقلاب دمکراتیک و دیالکتیک فراووشی آن به انقلاب سوسیالیستی و درک لنین از "راه رشد غیرسرمایه‌داری" یا در تزاها و نظریه‌هایی که مثنی این نیروها بر آن پایه استوار بود و در جوهر خود جیزی جز انحراف از درک مارکس و انگلس و لنین و تجدید نظر در نظریه مارکسیستی - لنینیستی درباره انقلاب دمکراتیک و دیالکتیک فراووشی آن به انقلاب سوسیالیستی نبود؟ فکر می‌کنم امروزه قضاوت در این مورد برای اغلب فعالین جنبش چپ چندان دشوار نباشد که تجربه انقلاب بهمن حقانیت نظریه مارکسیستی در این باره را اشبات کرده‌وبر انحرافات و تجدید نظرهای این نیروها در نظریه مارکسیستی مهر بطلان کوبید. در برخورد به مشکلات و مسائلی که در کشورهای سوسیالیستی و ساسا جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بروز کرده است نیز باید به این مساله کلیدی پاسخ روشن و صریح داد. نمیتوان به عملکردهای برونسلف، خروشچف و استالین و بطور کلی به براتیک حزب کمونیست شوروی در دوره‌های مختلف اشاره کرد و از اینجا چنین نتیجه گرفت که فلان نظریه مارکس یا لنین نادرست است. برخورد مسئولانه و علمی مستلزم اینست که تئوری براتیک حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب کمونیست را در دوره‌های مختلف بطور همه جانبه مورد بررسی قرار داده و مشخص نمود که، منشا و علل بروز پدیده‌های منفی و مشکلات چه بوده است؟ شرایط تاریخی شکل گیری و علل رشد پدیده‌های منفی و علل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنها کدامست؟ در چه عرصه‌هایی از تئوری این احزاب از مارکسیسم - لنینیسم منحرف شده‌اند و در کدام زمینه‌ها بر آن متکی بوده‌اند؟ و کیستکی میان تئوری و براتیک چه نقشی در ایسین میان بازی کرده است؟ صراحتاً باید به این موضوع اشاره کرد که انجام این وظیفه بنحو اصولی و علمی کار دشواری است، هم از این جهت که عرصه وسیعی از مسائل را در برمیگیرد و تئوری و براتیک هفتاد سال باید مورد بررسی انتقادی قرار بگیرد و همانکه شناخت دقیق و کامل از تاریخ گذشته لازمست و تاریخی که تاکنون بطور رسمی ارائه شده خالی از تحریفات نیست و تکلیف صفحات سفید تاریخ و تحریفات باید روشن شود. واقعیت این است که تئوریه‌های احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی صرفنظر از اینکه نظرات متفاوت ارائه کرده‌اند، پاسخ‌های کاملی نیز به این مسائل ن داده‌اند. خود که، ما حفره کستاب

پدیده‌های اقتصادی گوناگون، اثرات انقلاب علمی و فنی در اقتصاد و ... باید مورد بررسی واقع شود، تحارب مبارزه طبقاتی در تکامل سوسیالیسم علمی باید بکار گرفته شود. این وظیفه ایست که جنبش کمونیستی جهانی در مجموع خود و جنبش کمونیستی ایران سمشابه بخشی از این جنبش برعهده دارد. اما این یک جنبه از وظیفه‌ایست که با آن روبرو هستیم، جنبه دیگر اینست که جنبش جهانی کمونیستی با مسائل و مشکلاتی روبروست و در گسترش براتیک خود با موانعی مواجه گشته است که این حقیقت را برووشی آنگکار می‌کند که انحرافات معینی در بروز ایسین مشکلات و موانع عمل کرده است. بعبارت دیگر نه تنها تکامل مارکسیسم - لنینیسم بلکه در عین حال بررسی تئوری و براتیک گذشته جنبش جهانی کمونیستی و جنبش کمونیستی ایران، بازبینی در تئوریه‌های گذشته و نقد انحرافات گذشته ضرورت دارد.

زمانیکه هفتاد سال پس از انقلاب سوسیالیستی، اکتبر در روسیه و انتقال تمام قدرت به دست شوراهای، ما با رشد پدیده‌های "منفی و بیگانه" با سوسیالیسم، دوره‌ای از سکون و رکود، قرار گرفتن جامعه شوروی در آستانه بحران مواجه هستیم و شعار "انتقال قدرت به شوراهای" مجدداً مطرح می‌شود و معضلات جدی وجود دارد، بطور منطقی باید به این نتیجه رسید که تئوری و براتیک احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی باید مورد بررسی انتقادی قرار گرفته، علل بروز جنبش پدیده‌های شخصی شود و در تئوریه‌های گذشته باید تجدید نظر صورت بگیرد. اما تاکنون علمی نمیتوان ولنگارانه برخورد کرد، تئوری اسکناسی نیست که در ازای واقعیت‌توان آن را خرج کرد. باید مشخص نمود در کدام تئوری‌ها باید تجدیدنظر صورت بگیرد، در مارکسیسم - لنینیسم و اصول اساسی آن با در انحرافات که از آن در مثنی و برنامسه احزاب مختلف بروز کرده است و مشکلات کنونی را بسیار آورده است. این یک مساله کلیدی و اساسی است برای روشنتر شدن این مساله به نمونه‌ای از تجربه انقلاب بهمن می‌توان اشاره کرد. پس از سرنگونی رژیم سلطنتی، قدرت حاکم نوینی شکل گرفت که ماهیتاً ضدانقلابی بوده و از همان نخستین روزهای پس از انقلاب در جهت نابودی دستاوردهای دموکراتیک انقلاب بهمن حرکت نمود. بخش فرمیت جنبش چپ در ایران احزاب توده، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان فدائیان خلق ایران، حاکمیت جمهوری اسلامی را بمنا سدر حاکمیتی مترقی و ملی مورد پشتیبانی و حمایت قرار داده و سرکوب و نابودی آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک توده‌ها توسط حاکمیت را تحت پوشش ضرورت پیشرفت انقلاب تابید کردند. مبنای انحرافی تحلیل احزاب کمونیست و قدرت سیاسی و درک انحرافی از "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و "پیشرفت اجتماعی" و مبنای این خط مثنی‌های فرمیستی و ضدانقلابی بود. فراموش نکرده‌ایم که جنبش مثنی‌ها تحت عنوان "مارکسیسم - لنینیسم خلق و غیر

" این طور که ما استنباط می‌کنیم، ملائله و دشواری‌های سال‌های هفتاد و هشتاد و نود و بیست و یک نظام سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه بیش‌تر نتیجه ناپیگیری در اجرای اصول سوسیالیسم، دور شدن از معیارهای آن، و حتی تحریف آنها و کاربرد مداوم شیوه‌ها و تکنیک‌هایی از مدرنیست اجتماعی است که در مرحله‌های اولیه تکامل سوسیالیسم در انطباق با شرایط تاریخی مشخص به کار گرفته شدند. " همانجا - صفحه ۲۴ - تاکید از ماست (و در تلاش برای توضیح این مسائل می‌نویسد:

" بازگشت به لنین محرک نیرومند حزب و جامعه در تلاش برای یافتن توضیح و پاسخ بر شیوه‌ای طرح شده است " (همانجا صفحه ۱۳ تاکید از ماست) و "درهم تکیستن همه سدهائی که مدرسه کارگران و حزب اندیشان بر یاد داشته‌اند، سپهر کیسری از میراث‌لنین و اشتیاق سوزان به درک هر چه زودتر اندیشه اصل او، این کار را به همان اندازه که بدیده‌های منعی در جامعه ما گسترش می‌یافت ضرورت مبرم‌تر پیدا می‌کرد: " (همانجا - صفحه ۱۳ - تاکید از ماست)

جهت عمومی بحث‌های ارائه شده توسط احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی برای این ارزیابی منگی است که انحرافات از مارکسیسم-لنینیسم و یاروشی‌هایی که در دوره‌های کار برد داشتند ولی در مراحل بعدی می‌بایست تغییر می‌یافتند، اما بصورت دکمپاشی در آمدند منشا اصلی مشکلات و بدیده‌های منعی کمونیستی است. تجدید نظر در باره‌های گذشته و مبارزه با دکماتسم نیز در حقیقت بعنوان تجدید نظر در این انحرافات و جنبش دکمپاشی، مطرح می‌شود نه‌مثابه تجدید نظر در اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم. طبیعی است که در طی روندی که آغاز شده است کراسانات و جریانی‌ها در راستای تجدید نظر در مارکسیسم-لنینیسم و اصول اساسی آن نیز شکل بگیرد و هم اکنون نیز جنبش گرایش‌های بروز کرده است و همین از اینرو مبارزه شوریک جدی در تمامی عرصه‌های فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی ضروری می‌باشد. جنبش کمونیستی ایران نیز سیم خود را باید در این مبارزه ادا کند. اما برای آنکه بتوان در جهت‌آدای سهمی هر چند اندک در این مبارزه و پاسخ به بر شیوه‌ای که مطرح است، حرکت نمود در وهله نخست باید سؤالیها را بدستی درک کرد. طرح درست مساله ما را دریافتن پاسخ‌ها میسران زیادی باری خواهد کرد. مشکلات و موانع موجود و بدیده‌های منعی امروزه تا حدودی - ریادی توسط احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی بیان می‌شود. علت و کفایت و واقعیتها این امکان را برای ما بوجود آورده است که تصویر واقعی و عینی از واقعیات موجود کسب کنیم، هر چند که هنوز در مواردی علت و واقعیتها را بطور کامل روشن و همه جانبه منعکس نمی‌کند. شناخت عینی از واقعیتها طرح صحیح سؤالات را ممکن می‌کند. گاهی ترین سؤالی که مطرح می‌باشد

اینست که تحت کدام شرایط تاریخی و در حده روندی بدیده‌های "منفی و بیگانه سوسیالیسم شکل گرفت؟ علل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شکل گیری و رشد این بدیده‌ها کدام است؟ ساختگویی به این برش‌ناز مند یک بررسی تاریخی است. بدون بررسی انتقادی بروند تاریخی گذشته، هر باسخی فاقد رصنه واقعی و تاریخی خواهد بود، این بررسی بما امکان خواهد داد به این سؤوال کلیدی نیز پاسخ دهیم که بالاخره تجدیدنظر در کدام جنبه از تئوریها ضروری است. در این نوشتنه مختصر فرصت برداختن به این بررسی انتقادی نیست و همانطور که اشاره شد، تاکنون تحلیل منجمی هم در این باره از سوی احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی ارائه نشده است. ولی ما کمالا به این مسئله با آگاه باشیم که بدون تدوین بررسی انتقادی گامی شناخت همه جانبه علل بروز و رشد بدیده‌های منفی و انحرافات که جنبش کمونیستی در تئوری و برانیک در دوره‌های مختلف به آن دچار بوده است، میسر نخواهد بود. هر مورد خاصی را نیز که سوابق بررسی انتقادی انتخاب می‌کنیم می‌باید در گستره روند تاریخی مورد ارزیابی، قرار دهیم.

اسلوب مارکسیستی تحلیل، بکارگیری چنین روشی را می‌طلبید. بدون بکارگیری این اسلوب علمی در شناخت درست انحرافات موفق نخواهیم بود. تاکید بر این اسلوب علمی بویژه در مرحله کمونی از آنجمله ضروری است که متاسفانه برخی رفقا که نویسنده مقالات برخی مسائلی مربوط به حیطه " دموکراسی و جنبش کمونیستی " نیز در زمره ایشان می‌باشند بدون یک بررسی تاریخی و حتی بدون فکر و تعمق جدی روی مسائلی مانند مشکلات و بدیده‌های منعی، به ضرورت تجدید نظر در تئوری‌های گذشته اشاره کرده و به مسائلی بعنوان علت اصلی یا "ام‌الامراض" کسه مشکلات کمونیستی را بیار آورده است انگشت می‌گذارند و تجدیدنظرهایی را در تئوری مطرح می‌ازند که در حقیقت تجدید نظر در برخی اصول و جنبه‌هایی از نظریه مارکسیستی است. یک جنبش برخوردار نشانه عدم احساس مسئولیت جدی، برخورد ولنگارانه با تئوری و رها کردن اسلوب علمی بررسی و تحقیق است. این رفقا که خود را حامی لنین "گرایش و دیدگاه‌های نوین" قلمداد می‌کنند، چاق مبارزه با دکماتسم و جزم‌اندیشی را علیه مخالفین خویش بلند کرده‌اند، اما در حقیقت این چاق را بر فرق باره‌ای از اندیشه‌ها و اصول مارکسیستی - لنینیستی فرود می‌آورند. آنچه تحت عنوان درک "نوین از دموکراسی" ارائه می‌شود البته بهیچوجه "نوین" نیست، درکی غیرطبقاتی و ناب از دموکراسی است که توسط مارکس و انگلس و لنین بارها مسورد انتقاد قرار گرفته است. در این نوشتنه چنین دیدگاهی در مورد دموکراسی را با مراجعه به بنیان گذاران سوسیالیسم علمی و دربرتسو

تجربه تاریخی انقلاب اکتبر و ساختن سوسیالیسم و انقلاب ایران مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ضمن نشان دادن انحرافی بودن این دیدگاه این‌مساله را نیز روشن نمائیم که این دو تجربه تاریخی ضرورت تجدید نظر در دیدگاه مارکسیستی-لنینیستی در مساله دموکراسی را مطرح نکرده و تجدید نظر در انحرافات از نظریه مارکسیستی را الزامی می‌سازد. در این نوشتنه همچنین انعکاس این دید انحرافی را دربرخورد به مساله اشتقاقی طبقاتی و مساله جنبه مورد بررسی قرار می‌دهیم

"خصلت طبقاتی دموکراسی"

نخست ببینیم دیدگاه با اصطلاح "نوین" بطور کلی چه درکی از دموکراسی دارد؟ گرچه در دو مقاله یاد شده تلاشی برای ارائه تعریف روشن، دقیق مشخص از دموکراسی مورد نظر صورت نگرفته است ولی در لابلای نوشته آشکاری گنجانده شده است که به درک دقیق نویسنده از مقوله دموکراسی می‌توان پی برد. ایسین احکام عبارتند از:

"دموکراسی مورد نظر ما شامل کلیه حقوق و خواسته‌های دموکراتیک طبقه کارگر، دهقانان و توده‌های مردم است. حل مساله ارضی، قوانین مترقی کار، لغو کلیه تبعیضات مذهبی قومی و نژادی، برابری زن و مرد و غیره همگی عناصر مربوط به حقوق دموکراتیک محسوب می‌گردد. آزادیهای سیاسی، آزادی تشکلهای صنفی و طبقاتی و آزادیهای فردی و اجتماعی نیز بخش دیگری از این حقوق دموکراتیک محسوب می‌شوند. بدون تحقق این بخش از حقوق دموکراتیک، حل دیگر موارد آن نیز غیرممکن می‌گردد." (در راه کنگره شماره ۲۹ صفحه ۲۹ - تاکید از ماست)

گمان می‌کنم درباره اینکه حقوق و خواسته‌های دموکراتیکی که مقاله به آنها اشاره می‌کند حقوق و خواسته‌های بورژوا - دموکراتیک می‌باشد توضیح چندانی لازم نباشد. اینها لحاظ تئوریک مساله حل شده‌ایست. کافیت نیم‌نگاهی بسه برنامه حداقل سوسیال دموکراسی روسه کسه مشتمل بر خواسته‌های بورژوا - دموکراتیک بوده است، بیافکنیم تا دریابیم که نه تنها این خواسته‌ها بلکه خواسته‌های دیگری نیز که مقاله به آنها اشاره نکرده است از قیل حلق - تعیین سرنوشت ملل، انحلال ارتش و تسلیح شده‌ها، حق رای همگانی، انتخابی بودن قضاوت و غیره نیز حقوق و خواسته‌های بورژوا - دموکراتیک بشمار می‌آید. اما دیدگاه "نوین" ماهیت بورژوا - دموکراتیک این خواسته‌ها را که از نقطه نظر مارکسیسم، مساله‌ایست بدینی و حل شده، نقی کرده و می‌نویسد:

"متاسفانه در جنبش‌ها ما، مسائلی براهمستی که نتیجه‌ی مدتها سال مبارزه‌ستگان و نیروهای مترقی علیه ستگان و مرتجعان در ادوار مختلف تاریخ است، مسائلی چون آزادی بیان، اندیشه، آزادی وجدان و آزادیهای فردی و سیاسی بعنوان آزادیهای

بورژوازی که گویا اهمیت حداثی نداشتند و بشود آن رافدای اهداف دیگر کرد، تلفیقی نگردد. اما این آزادیها که خواست‌دیرینه‌ی انسان و قبل از همه خواست‌دیرینه اکثریت تمکین و استثمار شونده جوامع بشری بوده ست و همزمان با بیدایش بورژوازی در برخی از جوامع سرمایه‌داری متحقق گشته است، نه آزادیهای بورژوازی، بلکه حقوق و آزادیهای ماکراتیک عام محسوب میشود که، بایست پیوسته برای تحقق هرچه کاملتر آنها مبارزه نمود. (در راه کنگره شماره ۸ صفحه ۸ تاکید ز ماست)

"مسائلی چون آزادی بیان، اندیشه، آزادی وجدان و آزادیهای فردی" خواست‌دیرینه انسان و قبل از همه خواست‌دیرینه اکثریت بوده است. بد چنین خواستی از خصوصیات بیولوژیستیک انسان در جوامع بشری نشأت میگیرد این خواست‌دیرینه انسان و قبل از همه خواست‌دیرینه اکثریت است و خواست‌دیرینه در جوامع بشری خواستی است ازلی و ابیدی که خصلت عام ارد و ادوار مختلف تاریخی متمکین برای تحقق آن مبارزه کرده‌اند و همزمان با بیدایش بورژوازی در برخی جوامع متحقق گشته است پیوسته برای تحقق هرچه کاملتر آن بایست مبارزه کرد. .. مفهوم این حکمها اینست که بین خواستهای فراتربقائی و غیر تاریخی، زلی و ابیدی هستند.

از جمله خدمات اصلی مارکس و انگلسی مشابه بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، کشف قانون تکامل اجتماعی جوامع بشری و اثبات بین موضوع بود که خواستهای سیاسی طبقاتی بوده و مشروط به شرایط تاریخی است. خواستهای نظیر آزادی بیان، اندیشه، آزادی وجدان و آزادیهای فردی و سیاسی نیز بخواستهای دیرینه و فطری انسان بشمار نمی‌آید. بر عصر برده‌داری نه خواست برده‌داران (بسه بنابه انسان) این آزادیها بود و نه برده‌ها. صور روشنی درباره این آزادیها داشتند. بر دوران فئودالیسم نیز چنین بود. این خواستها همزمان با بیدایش و رشد بورژوازی پدید آمدند و انقلابات بورژوازی نیز وظیفه تحقق این خواستها را بلحاظ تاریخی برعهده داشتند، یک چنین خواستهای دقیقا ما هیست بورژوا - دمکراتیک دارد. در جامعه کمونیستی که طبقات از بین رفته و درست بطور کامل "زوال" می‌یابد، دموکراسی نیز "زوال" می‌یابد خواستهای از قبیل آزادی تشکلهای سیاسی و طبقاتی و غیره نیز موضوعیت خود را از دست می‌دهد. اینها از الفبای مارکسیسم است اما مقاله براجتی بر آن خط بطلان می‌کشد. مفهوم حقیقی چنین حکمی چیزی جز ایده‌آلیزه کردن باره‌ای از خواستهای بورژوا - دمکراتیک مطلق نمودن، نفی ماهیت طبقاتی و غیر تاریخی قلمداد کردن این خواستها نیست. ایدئولوگ‌های بورژوازی همواره تلاش کرده‌اند حقوق بورژوازی را حقوقی جاویدان، غیر تاریخی و ما فوق طبقاتی جلوه‌گر سازند. این حکم نیز عملا در مورد برخی خواستهای

بورژوا - دمکراتیک چنین کرده است. از نظر مقاله این آزادیها حقوق مطلق هستند که هرگز نباید خدشه دار گشته و اما واگری در مقابل آن قرار داده شود.

"اختلاف میان دو درک گذشته و نویسن از مساله دمکراسی در این است که درک گذشته آزادی احزاب را در حکومت پرولتاریا و در سوسیالیسم نمی‌پذیرد و با در مقابل آن اما و اگر قرار میدهد. این درک با تاکید بر این که آزادی باید تابع منافع سوسیالیسم باشد راه را برای نابودی آزادی تحت عنوان دفاع از سوسیالیسم هموار می‌کند. در حالیکه درک نویسن معتقد است که از هم اکنون باید بر این مساله که در حکومت پرولتاریا و در سوسیالیسم آزادیهای سیاسی بطور کامل پذیرفته میشود، تاکید نمود و این لازمه تقویت پراتیک انقلابی امروز جبهه موفقیتهای فردای آنست. درگ گذشته با تکرار مداوم این حرف درست که دموکراسی امری طبقاتی است و دموکراسی سیاسی را که مفهومی جامع است و بدون پذیرفتن آزادی برای مخالفان از مضمون خود تهی میشود، زیر سؤال می‌برد و آزادی را به طرفداران و متحدان حکومت محدود می‌سازد. درک نویسن دموکراسی و سوسیالیسم را مکمل یکدیگر میدانند و اولی را لازمه رشد و تکامل دومی ارزیابی می‌کند." (در راه کنگره شماره ۲ تاکید از ماست)

"وفاداری عمیق به دموکراسی از جمله بدین معنی است که آزادی سیاسی برای دشمنان خود را نیز بپذیریم" (دوره کنگره شماره ۱ صفحه ۸ - تاکید از ماست)

"دموکراسی سیاسی مفهومی جامع است و بدون پذیرفتن آزادی برای مخالفان از مضمون خود تهی میشود" و "وفاداری عمیق به دموکراسی از جمله بدین معنی است که آزادیهای سیاسی برای دشمنان خود را نیز بپذیریم" این چنین است جوهر درک نویسن از دموکراسی. "مفهوم جامع دموکراسی" یعنی "پذیرفتن آزادیهای سیاسی برای دشمنان" و بدون آن دموکراسی از مضمون خود تهی میشود. این مفهوم در حقیقت چیزی بجز "دموکراسی ناب" و نفی خصلت طبقاتی دموکراسی نیست. با چنین استدلالی اشاره مقاله به اینکه دموکراسی خصلت طبقاتی دارد، معنا و مفهومی نداشتند و تعارفی بیش نیست. اگر دموکراسی مفهومی جامع است. و "بدون پذیرش آزادی سیاسی برای دشمنان از مضمون تهی میشود". اگر آزادیهای سیاسی "خواست‌دیرینه انسان بوده است که در ادوار مختلف طبقاتی برای تحقق آن مبارزه شده است"، "خواست‌دیرینه بورژوا - دمکراتیک نبود" و "حقوق عامی است که پیوسته برای تحقق هر حد کاملتر آن مبارزه نمود" دیگر سخن از کفایت خصلت طبقاتی و تاریخی دموکراسی می‌مسابد. مقاله نه تنها به دفاع از دموکراسی ناب سرمی‌خیزد و آنرا ایده آلرود نموده، جاویدان کرده و به خواست‌دیرینه وارثی و اسدی انسان مدلل می‌سازد، بلکه آنرا مطلق

کرده و به بالاترین اصل تبدیل می‌کند و ارجح سوسیالیسم قرار میدهد و در حقیقت مبارزه برای سوسیالیسم را به نفعی از مبارزه برای دمکراسی ناب تبدیل می‌کند. هر چند مقاله به صراحت و روشنی این امر را بیان نمیدارد ولی با نسی این مساله که آزادی باید تابع منافع سوسیالیسم باشد و تاکید بر اینکه "درک نویسن" دموکراسی و سوسیالیسم را مکمل یکدیگر می‌داند و اولی را لازمه رشد و تکامل دومی ارزیابی می‌کند در واقعیت مبارزه برای سوسیالیسم را به نفعی از مبارزه برای دمکراسی ناب تبدیل می‌کند. وقتی مقاله تاکید می‌کند که "بندبرفتن آزادی سیاسی برای دشمنان" با شعار دیگر "محدود کردن آزادی سیاسی"، دموکراسی را از مضمون تهی می‌سازد و اضافه می‌کند که "محدود کردن دموکراسی لاجرم به کامیابی بعدی منجر می‌شود" (در راه کنگره شماره ۲ صفحه ۲۷) در حقیقت دموکراسی ناب را مطلق کرده و آنرا به بالاترین اصل و ارجح سوسیالیسم ارتقا میدهد این حسن دندکاهی یعنی دفاع از "دموکراسی ناب" است که نویسن نیست. لنین در بلمک می‌نویسد که با کاشوتسکی همین اسده را بندهت مسجورد انتقاد داده و می‌نویسد:

"اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است که زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند نمیتوان از "دموکراسی خالص" سخن گفت... دموکراسی خالص عبارت کاذبانه‌ای است که کارگران را تحمق می‌سازد. آنچه در تاریخ سابقه دارد دموکراسی بورژوازی است که جایگزین فئودالیسم می‌گردد و دموکراسی پرولتری است که جایگزین دموکراسی بورژوازی می‌گردد.

اگر کاشوتسکی دهها صفحه را به "اثبات این حقیقت تخصیص می‌دهد که دموکراسی بورژوازی نسبت به اصول قرون وسطی و مترقیست و پرولتاریا حتما باید در مبارزه خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگوئی لیبرالی کسی است که کارگران را تحمق می‌کند. نه تنها در آلمان متعذر، بلکه در روسیه غیرمتعذر نیز است حرف از بدیهات مقدماست. کاشوتسکی که موقرانه هم از ویلینگ و هم از زروشتیهای باراکوئه و هم در ساره بسیاری مطالب دیگر سخن می‌گوید تا ماهیت بورژوازی دموکراسی معاصر یعنی دموکراسی سرمایه‌داری را مسکوب بگذارد، فقط "داشمنانه" خاک به چشم کارگران می‌پاشد.

کاشوتسکی آنچه‌ی را سرمی‌گزیند که برای لیبرالها، برای سوزوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی تاریخی سرمایه‌داری بطور اعم و دموکراسی سرمایه‌داری بطور (اخص)، و آنچه را که برای سوزوازی نپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه سوزوازی برای نابودی آن) بدور می‌اندازد، مسکوت‌نگار د

و روی آن سابه می اندازد" (منتخبات لنینس فارسی صفحه ۶۳۳- تاکید از لنین است) لنین آنگاه به نقل از انگلس می نویسد: "از آنجا که دولت فقط موسسه گذرنده است که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهرا سرکوب ساخت. لذا سخن گفتن درباره دولت خلقی آزاد خام فکری مطلق است. مادامکه برولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامیکه سخن گفتن درباره آزادی ممکن می گردد، آنگاه دولتست به معنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست می دهد" (همانجا - صفحه ۶۳۳ یک خطیسی تاکید از ماست) لنین در توضیح اعمال قهر انقلابی برولتاریا علیه بورژوازی می نویسد: "دیکتاتوری برولتاریا اعمال قهرت علیه سرژوازی" (همانجا صفحه ۶۳۱- تاکید از لنین است.) و "برای یک لیبرال صحبت کردن از "دموکراسی" بطور اعم امری طبیعی است. ولی مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش نخواهد کرد که: "برای چه طبقاتی؟" مثلاً هرکس می داند - و کاشوتسکی "مورخ" هم اینرا میدانند - که قیامها با حتی تک حویشای شدید بردگان در دوران باستان فی الفور ماهیست دولت باستان را بعنوان دیکتاتوری برده داران آشکار ساخت. آیا این دیکتاتوری، دموکراسی را در بین برده داران و برای آنان محسوب می کرد؟ همه میدانند که نمی کرد. کاشوتسکی "مارکسیست" ترها و خلاف حقیقت عجمی گفته است، زیرا مدسارزه طبقاتی را "فراموش کرده است..." برای اینکه ادعای لیبرال ما سانه و کاذبانه کاشوتسکی به یک ادعای مارکسیستی و حقیقی بدل گردد، باید گفته شود: دیکتاتوری معنایش حتما محو دموکراسی برای آن طبقاتی که این دیکتاتوری را نسبت به طبقات دیگر عملی مینماید نیست. ولی معنای آن حتما محو (یا محدودیت بسیار زیاد، که ایضا یکی از انواع محو است) دموکراسی برای طبقه ایست که دیکتاتوری نسبت به آن باعلیه آن عملی می گردد" (همانجا صفحه ۶۳۰ تاککید از لنین است)

"دولت استعمار شوندهگان باید از بیخ و بن با جنین دولتی فرق داشته باشد، باید دموکراسی مخصوص استعمار شوندهگان و وسیله سرکوب استعمارگران باشد و سرکوب طبقه هم معنایش نابرابری این طبقه و مستثنی نمودن ولی از "دموکراسی" است (همانجا صفحه ۶۳۶ - تاکید از لنین است) اما درک به اصطلاح "لنین" از دموکراسی حکم صادر می کند که "دموکراسی مفهومی جامع است"، "اعتقاد عمیق به دموکراسی از جمله بدین معنی است که آزادیهای سیاسی برای دشمنان خود را نیز بپذیریم" و دموکراسی "بدون پذیرفتن آزادی برای مخالفان از مضمون خود تهی میشود..."

تفاوت بین دیده گاه لنین از دموکراسی با درک با اصطلاح "لنین" ارائه شده از زمین تا آسمان است. لنین در نقد ایده دموکراسی خالص یک سؤال اساسی را مطرح می کند که عبارتست از: "آیا در دوران تاریخی سرنگونی استعمارگران و تعویض دولت آنان با دولت آنان با دولت استعمار شوندهگان، میتوان دموکراسی راهم برای شروتمندان و هم برای استعمارگران محفوظ داشت؟ (همانجا صفحه ۶۳۸- تاکید از لنین است) و استدلال میکند: "گذار از سرمایه داری به کمونیسم یک دوران تاریخی تام و تمام است. مادامکه این دوران سر رسیده است، برای استعمارگران ناکزیر امید اعاده قدرت باقی می ماند و این امید هم به تلاشهایی برای اعاده قدرت بدل میشود..."

و با چنین اوضاع و احوالی، در دوران جنگ تا پای جان، هنگامیکه تاریخ مسئله وجود یا عدم امتیازات صد ساله و هزار ساله را در دستور روز میگذارد، - از اکثریت و اقلیت، از دموکراسی خالص، از عدم لزوم دیکتاتوری و برابری استعمارگران استعمار شونده دم میزنند... چه کند ذهنی بی پایان و چه گوته فکری بی انتهای برای اینکار لازم است." (همانجا صفحه ۶۳۸- تاکید از لنین است)

"استعمارگر نمیتواند با استعمار شونده برابری بسازد" (همانجا صفحه ۶۳۷)

و "علامت ضروری و شرط حتمی دیکتاتوری سرکوب قهری استعمارگران بعنوان یک طبقه و بنا بر این نقض "دموکراسی خالص" یعنی نقض برابری و آزادی در مورد این طبقه است" (همانجا صفحه ۶۳۸- تاکید از لنین است)

اما دیدگاه با اصطلاح "لنین"، خلط طبقاتی دموکراسی را نادیده گرفته و معتقد است که "وفا داری عمیق به دموکراسی یعنی پذیرفتن آزادی سیاسی برای دشمنان"، و اگر نه در غیر اینصورت دموکراسی از مضمون خود تهی میشود و "محدود کردن دموکراسی لاجرم به برداشتن گامهای بعدی میشود". از این دیدگاه دموکراسی یا باید "دموکراسی ناب" باشد و یا هر محدودیتی از جمله محدودیت برای دشمنان (یعنی استعمارگران) دموکراسی را از مضمون تهی خواهد ساخت و محدود کردن دموکراسی برای دشمنان به برداشتن گامهای بعدی منجر میشود. مقاله می نویسد: "درک گذشته با تکرار مداوم این حسرت درست که دموکراسی امری طبقاتی است، دموکراسی سیاسی را که مفهوم جامع است (بخوان خالص است - ن) و بدون پذیرش آزادی بسرای مخالفان از مضمون خود تهی میشود، زیست سؤال می برد و آزادی را به طرفداران و متحدان حکومت محدود می یازد. به گواه تمام تاریخ این درک قادر به تامین آزادی برای طبقه

برولتاریا، متحدان آن و حتی آزادی بسرای اعضا حزب طبقه کارگر نیست و عملاً بسرای دیکتاتوری اقلیت نخبگان بر جامعه و حزب می انجامد" (در راه کنگره شماره ۲- صفحه ۲۹) دموکراسی یا باید "دموکراسی ناب" باشد یا بسرای "دیکتاتوری نخبگان بر جامعه و حزب می انجامد" اینست جوهر کلام مقاله. بسمارت دیگولب آزادی از دشمنان به سلب آزادی از دوستان و سلب آزادی از دوستان به سلب آزادی از خود می انجامد و آخر الامر یک فرد دیکتاتور حاکم میشود. یا اگر دقیقتر بگوئیم اعمال قهر (سلب آزادی یا محدودیت آزادی خود شکلی از اعمال قهر است) علیه دشمنان به اعمال قهر علیه متحدین و اعمال قهر علیه متحدین به اعمال قهر نخبگان و در نهایت یکفرد بر طبقه می انجامد. این یک شمای تجریدی و ذهنی برای توضیح وقایع تاریخی است که حتی بزحمت ممکنست یکفرد عامی را قانع کند که صرفا توالی وقایع را مشاهده می کند بدون اینکه در منطق و علل آن تعمق کند تا چه رسد به کسی که با اسلوب ماتریالیسم تاریخی میخواهد وقایع تاریخی را تحلیل کند. میتوان مثالهایی را ذکر کرد که اگر در آن ها تعمق نگردد و بطور سطحی برخورد کنیم شاید بتوان گفت تاریخ به چنین نتیجه گیری ای گواهی میدهد. سلب آزادی پس از انقلاب اکتبر از طرفداران تزار و کادتها شروع شد و به مخالفان استالین انجامید، در زمان سلطه فاشیسم در آلمان از کمونیستها شروع شد و به لیبرالها و مخالفان هیتلر ختم شد، در انقلاب ایران از سلطنت طلبان شروع شد و در آخر به جناحهای حکومتی رسید. اسفا فقط یک فرد عامی میتواند مشاهده حسن روندی به نتیجه گیری فوق برسد. یک فرد مارکسیست موظف است در هر موردی، شرایط تاریخی را مد نظر قرار داده و روند مبارزه طبقاتی را مورد بررسی قرار دهد و در سطح باقی نماند و در پس وقایع به علل اقتصادی اجتماعی و سیاسی روند طی شده و وقایعی که اتفاق افتاده است بیندیشد تا به درک درست مساله نائل آید. اما درک با اصطلاح "لنین" کمترین تلاشی در این جهت بخرج نمی دهد. بسا چنین نگرشی بعید نیست که بین استالین، هیتلر موسولینی، پینوشه، خمینی و غیره علامتست تساوی گذاشته شود و منشا واحدی برای طی چنین روندهایی عنوان شود چرا که این جنس نگرش عامیانه ای در سطح باقی مانده، توالی ساده وقایع را دنبال می کند و از آن رابطه علت و معلولی را می بیند و به چیزی بیشتر از "سلب آزادی از دشمنان" و "برداشتن اولین گام در محدودیت دموکراسی که گامهای بعدی منجر میشود" توجه ندارد. ما همه میدانیم از دیدگاه فلسفه علمی توالیسی بدیده ها رابطه علت و معلولی را نشان نمیدهد اما دیدگاه "لنین" همین موضوع را از نظر دور میدارد. و از توالی ساده وقایع به رابطه علت و معلولی می رسد. البته حتی اگر

وظیفه استقرار دمکراسی بورژوازی را انجام داده‌اند. طبقه بورژوازی در عصر انقلابات بورژوازی، وظیفه انجام این رسالت تاریخی را بر دوش داشت. بورژوازی سوار کس در بر در انقلابهای بورژوازی، قدرت خود را از طریق سرکوب خشن دشمنان خویش و طبقات ارتجاعی شمشیر کرده است. انقلابات بورژوازی هم‌چنین به تکمیل و تکامل ماشین دولتی بورکراتیک و نظامی منجر گردیدند. بورژوازی کس در انقلابات بورژوازی با تکیه بر مبارزات و قیام کارگران و توده‌های زحمتکش قدرت را به جنگ آورد از جمله نخستین اقداماتش همواره خلع سلاح کارگران و طبقات از باطن جامعه بود تا فرارفتن از رهائی سیاسی نه‌رهائی اجتماعی را سد نماید. هرچاکه نظم بورژوازی و امنیت سرمایه بخطر افتاده، بورژوازی کمترین تردیدی در سرکوب کارگران و زحمتکشان بخود را نداشته و کارگران و زحمتکشان را در خون خود غرقه ساخته است. دموکراسی بورژوازی نیز تنها براساسی صوری را تا مسکن میکند ولی براساسی واقعی را هرگز نمی‌تواند تامین کند چرا طبقه کارگر سرمایه را تضمین نمی‌کند. آزادی بیان، شکل سیاسی، صنعتی و غیره، در شرایط دموکراسی بورژوازی امکان‌ناقصی را در اختیار طبقه کارگر برای سازمان‌یابی و گسترش مبارزه خود در جهت رهائی‌کار از بند سرمایه قرار می‌دهد و به‌همین دلیل نیز برای طبقه کارگر شکل حاکمیت یا ستمگری بورژوازی علی‌البنویسه با بی‌تفاوتی نیست. اما تا مسکن این حسوس بورژوا دمکراتیک صرفاً زنده‌راهی مبارزه در جهت رهائی اجتماعی فراهم‌تر می‌کند ولی به‌بجوجه رهائی اجتماعی را به ارمغان نمی‌آورد. این حقیقت نه‌نهایت در زمان مارکس انگلیس و اینست که امروز در زمان مارکس بیستم نیز انکارناپذیر است. دموکراسیهای بورژوازی در غرب نیز امروزه سرمایه‌داری استعمار کارگران توسط سرمایه‌داران و سلطه سرمایه بر کار استوار است. آزادی بیان شکل سیاسی و صنعتی و غیره در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در سایه مبارزات طولانی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش ناممکن گشته است و علیرغم گرایش امپریالیسم به محدود کردن این آزادیها، مقاومت و مبارزه توده‌ها مانعی است جدی در برابر این گرایش. اما در بررسی این وضعیت نیز این حقیقت علمی را نباید از خاطر دور داشت که مبارزه طبقه کارگر توده‌ها و نیروهای انقلابی مرتضی برای دفاع از حقوق دمکراتیک خود تنها یک جنبه از علل تداوم دمکراسی بورژوازی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را توضیح میدهد، جنبه دیگر اینست که بورژوازی امپریالیستی بدون به زنجیر کشیدن و غارت خلقهای کشورهای تحت سلطه، بدون تامین ما فوق سودهای امپریالیستی و دادن بخش کوچکی از آن به مردم کشور خود با قبول معروف مالیدن گره‌ای روی نان کارگران و زحمتکشان و از استنطاق تحریف مبارزه

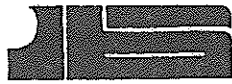
متأسفانه در حقیقت ما امروزگی بداند که می‌گویند دیگر "مارکسیسم لنینیسم کهنه" قدیمی شده است و به نظریات یک قرن پیش نباید رجوع کرد در عصر مارکس لامالکریکی هنوز معمول نبود، در دنیای لنین توسعه برق چشم‌اندازی را نشان میداد که وی می‌گفت کمونیسم یعنی قدرت‌شوراها با فاضله الکتریفیکاسیون، مادر عصر اتم، کامپیوتر، تسخیر فضا و انقلاب علمی و فنی زندگی می‌کنیم و صحبت کردن از اعمال قهر موضوعیت ندارد، سرمایه‌داری پیشرفته کنونی، سرمایه‌داری وحشی زمان مارکس نیست. برای درک بی‌باید بسوی ر تادستی چنین حاکم‌های کانیست‌سیم نگاه می‌کنیم به دنیای پیرامون خود بی‌انگیم، سرکوب فلسطینی‌ها در سرزمینهای اشغالی، کشتار یک میلیون انسان در جنگ بین ایران و عراق، جنگ داخلی در افغانستان، کشتار کردها، سرکوب و کشتار مردم در پاکستان، ...، سرمایه جنگ‌ستارگان و غیره را نظاره کنیم تا حداقل بطور عینی مشاهده کنیم که سرمایه‌داری "متعدن" و پیشرفته (امپریالیسم) به چه بربریت و وحشگری و کشتارهایی متوسل میشود و اعمال قهر هنوز در بیان قسوس بیستم و در عصر اتم، تسخیر فضا، کامپیوتر و انقلاب علمی و فنی هنوز چه نقشی در مبارزه طبقاتی ایفا می‌کند. اگر بطور جدی در شرایط مشخص ایران تامل کنیم، موانع تکامل اجتماعی و هیولایی جمهوری اسلامی که با شقاوت و بیرحمی تمام دست بهر جنایتی می‌زند، صدها هزار تن را در جبهه‌ها نابود می‌کند، هزاران تن را اعدام می‌کند و به‌روسیله برای حفظ سلطه خود متوسل میشود، را مدنظر قرار دهیم، آنگاه به خیال بردازانه بودن ایده باصطلاح "نویسن" که اعمال قهر انقلابی علیه دشمنان انقلاب را نفی کرده و معتقد است که "سدون آزادی بی‌سرای دشمنان، دموکراسی از مضمون خود تهی می‌شود بی‌بیریم، دموکراسی بدون مبارزه قهرآمیز برای سرنگون ساختن رژیم جمهوری اسلامی نه بدست خواهد آمد و نه بدون سرکوب این مرتجعین سرنگون شده که برای احیای وضعیت گذشته به تلاشهای دیوانه‌وار دست خواهند زد، پایدار خواهد ماند، دیگر مبارزه موقعت‌ژئوپولستیک ایران کسسه شدیدترین اقدامات ارتجاع بین‌المللی علیه انقلاب بیروزمند را برخواهد آنگیخت محسنت نمی‌کنم. اما دیدگاه باصطلاح "نویسن" کاری بسده تحریه انقلابیهای مختلف و واقعیتها و شرایط مشخصی ندارد و اساساً از نقطه نظر مبارزه طبقاتی حرکت نمی‌کند و از زاویه دمکراسی نابسه قضا می‌کند. "محدودیت دمکراسی" و برداشتن نخستین گام لاحرم به برداشتن گامهای بعدی منجر میشود" در این احکام نشانی از مبارزه طبقاتی و ضرورتهای اجتماعی نیست. بررسی تاریخ انقلابات بورژوازی به ما می‌آموزد که این انقلابات بلحاظ تاریخی

بر حد همین برخورد سطحی و عامیانه بسیر باقی سمانیم دلایل تاریخی بسیاری در رد این ایده "نویسن" میتوان ذکر کرد. دموکراسی بورژوازی بسیار مورد توجه دیدگاه "نویسن" ست ولی بلحاظ تاریخی میدانیم این دموکراسی های بورژوازی در پشت سر خود انقلابات بورژوازی و دوره‌هایی از "ترور" را از سر-ذرا ندانند. لنین به درستی در "پروگرام" سر و سیالیستهای که از دموکراسی ناب‌دفاع این حقایق تاریخی را از نظر دور میداشتند وشت: "تاریخ به ما می‌آموزد که هیچ طبقه تمدیده‌ای، بی‌آنکه از یک دوره دیکتاتوری عنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوبی قهرآمیز قانومتی که استثمارگران همواره از خود شان داده‌اند. مقاومتی سرکشانه تریسن و شمشکانه‌ترین است و به هیچ کس و هیچ چیزی هم نمی‌کند. بگذرد، قدرت سیاسی را بدست آورده با نتوانسته است به دست آورد، رزوازی، که اکنون توسط سوسیالیستهای "دیکتاتوری بطور کلی" راد می‌کنند و موکراسی بطور کلی" را می‌ستایند، مسورد ناع قرار گرفته است، قدرت سیاسی را در ثورهای پیشرفته از طریق یک سلسله قیامها، نگهای داخلی و سرکوبی قهرآمیز پادشاهان، ربا بان فئودال، برده‌داران و کوششهایشان رای سازگشت به موضع از دست رفته، بدست زده است" (مجموعه سخنرانیهای لنین در مسکن - فارسی - صفحه ۱۱۲) حکم تجریدی و ذهنی باصطلاح "نویسن" این تاریخ تاریخی را قادر نیست توضیح دهد. تابع مهم تاریخی و تاریخ انقلابات خط‌طلان یک جنبه نتیجه‌گیری عامیانه و سطحی از ریح می‌کند. این بحث‌ها انسان را سیاد دورنگ کسه نعال قهرآمیز نمی‌دانست و مبارزات انگلیس وی می‌اندازد که در پاسخ به دورینگ نوشت: ز نظر آقای دورینگ قهر، شرمطلق است و این اقدام قهرآمیز از نظر او هیوط آدم و همه اناتش روضه‌ایست در باب ابتلاعات تاریخت کنونی بین گناه موروثی و همچنین تحریف موهن همه این طبیعی و اجتماعی بدست این شیطان شی قهر. اما اینکه قهر نقش دیگری را نیز تاریخ ایفا می‌کند یعنی نقش انقلابی، نکه قهریقول مارکس قابله هرجامعه قدیمی ت که آستن جامعه‌ای جدید است و اینکسه بر کارافزایست که بسوسله آن حرکت اجتماعی ه خود را باز می‌کند و اشکال سیاسی منحجر کار افتاده را درهم می‌کند - درباره همه ن مسائل آقای دورینگ سخنی نمی‌گوید، او فقط آه و ناله این امکان را می‌پذیرد که سرای ژگون کردن اقتصاد استثماری احتمالاً قهسر م خواهد بود - متأسفانه. زیرا هر نوع اعمال ر موجب انحطاط اخلاقی کسی میشود که آنرا مال می‌کند و او این همه را علیرغم اعتلای لاقی و معنوی عظیمی که بی‌آمد هراتقلاب روزمنداست - ادعا می‌کند. " (آنتی دورینگ - آرسی - صفحه ۱۱۷)

طبقاتی و ابعاد نوعی "طرح اجتماعی" قادر به تحمل وضعیت فعلی نخواهد بود. سبب سرفروش کشورهای غربی به قیمت عقب ماندگی، محرومیت های شدید و فقر و فلاکت خلقهای حیوان سوم نامین گشته است و می‌گردد فقط بعنوان سگ نمونه باید در نظر گرفت که بگ ملبسون نفر در جنگ ایران و عراق کشته میشوند و ویرانیها و مابند دهشتناک موجود مبادت نماید حیب انحصارات نظامی بر میگردد و پس از پایان جنگ نیز انحصارات دیگر برای برگردن حیب هایشان از طریق بازسازی ویرانیهای ناشی از جنگ دندان تیز میکنند. خلاصه خلقهای ایران و عراق غارت میشوند به تعرفه و ترفند و رانده میشوند، تا از این طریق سودهای سرشار نصب انحصارات امپریالیستی شود سهمی کوچک نیز به مردم این کشورها میرسد. ایس حقایق تلخ و دردناک هم در مقایسه پیشرفت اقتصادی کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و هم تحلیل دموکراسی‌های بورژوازی در غرب نباید از نظر یک مارکسیست دور بماند. حقیقتی که متأسفانه برخی رفقا در تحلیلهای خود در نظر گرفته و به ایده‌آلیزه کردن دموکراسی بورژوازی گرایش پیدا میکنند. همین امروز نیز دموکراسی بورژوازی در غرب نه خصلت طبقاتی خود را از دست داده و نه برابری واقعی را به ارمغان آورده است. آیا برابری در استفاده از این آزادیها بطور واقعی در دموکراسی بورژوازی وجود دارد؟ آیا امکانات استثمارگران و استثمارشوندگان در بهره‌مندی از این آزادیها بطور واقعی یکسان است؟ آری کارگران حل نجمع دارند، میتوانند خواستهها و نظرات خود را نوشته و تکثیر و پخش کنند اما این امکان در مقابل ایستگاههای متعدد رادیویی و کانالهای تلویزیونی، دهها روزنامه و نشریه و آکپهای تبلیغاتی بر شمار بر در و دیوارهای شهرها که متعلق به سرمایه داران می‌باشد، بسیار حقیر است و این برابری واقعی امری است طبیعی چرا که پول و ثروت در دست سرمایه‌داران متمرکز است و دستگاه بوروکراتیک و نظامی دولت تحت کنترل و در اختیار آنهاست. کافست کمی عمیق تر بنگریم و بندوبست انحصارات با دولت، رشوه‌هایی که در خفا رد و پسند میشود، بولهای که در همواره انتخاباتی خرج میشود و غیره را در نظر بگیریم تا ماهیت طبقاتی دموکراسی بورژوازی برایمان عیان شود و دریابیم این ادعا که دموکراسی بورژوازی برابری بین افراد جامعه را به ارمغان می‌آورد فریبی بیش نیست. مارکسی و انگلس و لنین با تحلیل علمی خود از دموکراسی بورژوازی ماهیت واقعی انسان را فاش ساخته و فریبکارانه بودن توهم مبتنی بر برابری افراد در جامعه بورژوازی را نشان دادند، ما هم همچنان با تاکید بر فاکت‌های مشخص و نه صرفاً، با نقل قول آوردن از بنیان‌گذاران سوسیالیسم این حقیقت را میتوانیم

اثبات کنیم. در شرایط دموکراسی بورژوازی کنونی در غرب نیز کافست در جاش کارگران "حق مقدس و جاودانه" مالکیت خصوصی را مورد سوال قرار داده و به مالکیت خصوصی سرمایه‌داران دست اندازی کنند تا آنگاه با سرکوب شدن مدافعان نظم بورژوازی و باسداران مالکیت خصوصی مواحه شوند. کافست در کشوری سلطه بورژوازی با خطر جدی روبه‌رو کرده تا روشن شود که بورژوازی امپریالیستی "متمدن" به جهات لانگروی‌هایی دست می‌زند. بورژوازی امپریالیستی که دست‌نشان مرفق به خون خلقهای کشورهای تحت سلطه آغشته است و برای حفظ منافع غارتگرانهاش و سرکوب انقلاب در این کشورها به خشن‌ترین روشهای سرکوب توسل می‌جوید، تا جایی و در زمانهایی حقوق و آزادیهای سیاسی بورژوازی را تحمیل می‌کند که خطری جدی متوجه سلطه‌اش نباشد. بورژوازی امپریالیستی به این شرط وجود ابوزیسیون را تحمل می‌کند که خطر حسیدی تهدیدش نکند. وگرنه چنانچه سلطه‌اش بخطر افتد از بزرگترین کشتارها باثی ندارد لنین کاملاً حق داشت که در برابر اسبده کائوتسکی که مبارزه مناسبات بورژوازی با پرولتاریا را بر بیاصل تسعیت قلبیست و اکثریت توضیح داده و درباره قرار گرفتن بورژوازی در ابوزیسیون قانونی در شرایطی که، پرولتاریا اکثریت را دست آورده و قدرت را کسب می‌کند، قلمفرسائی میکرد، می‌گوید: "ای مورخ و سیاستمدار دانشمند. چه خوب بود اگر شما میدانستید که "ابوزیسیون" مفهوم مبارزه صلح آمیز و فقط پارلیامنتی یعنی مفهومیت مربوط به وضع غیر انقلابی مربوط به دورانی که انقلاب وجود ندارد، در انقلاب سرورگار ما با دشمن بی‌رحم در جنگ داخلی است و هیچگونه ضجه و زاری مرتجعانه خرده بورژوازی که همانند کائوتسکی از جنس جنگی هراس دارد، این واقعیت را توضیح نخواستند داد. به مسائل جنگ داخلی بی‌امانی که در آن بورژوازی به هرگونه جنایتی دست می‌زند (نمونه و روشهای و بند و بست آنها با بیسما رک به هر فردی که به تاریخچ مانند پتروشکای گوگول نمی‌نگرد، چیزها می‌آموزد) و دولتهای خارجی را بکمک می‌طلبید و با تفتای آنان علیه انقلاب روسیه می‌پردازد از نظرگاه "ابوزیسیون" نگرستن - مضحک است. پرولتاریا انقلابی باید نظیر کائوتسکی "مناور امور آغشته فکری" دسده بصیرت خود را کور کند و به بورژوازی، کسب عصانتهای ضد انقلابی دولت، کراسف، و جگیا را برآورد و خرابکاران ملبوسینا می‌پردازد. بعنوان "ابوزیسیون" قابوسی سگرد، چه اندیشه زرف" (لینن منتخبات فارسی - صفحه ۶۴۵ - تاکد از لنین است) ایده باصطلاح "توسی" نیز با نفی ضرورت اعمال قهر علیه بورژوازی (دشمنان) و دفاع از "دموکراسی ناب" دسفا به اسبده

کائوتسکی نزدیک میشود. رفیق نویسنده مقاله که گویا از فرار گرفتن خود موضع کائوتسکی و سوسال دموکراتها آگاه است سعی میکند این موضوع را توجیه کند و می‌گوید: "مسلماً امروز نیز دفاع از ساله آزادی های سیاسی، تاکید بر اهمیت محوری آن و تلاش در راه اثبات اهمیت کلسدی بدوش آزادیهای سیاسی در جامعه آرمایی کمونیستی، با همان روحیهی بورژوا - لیبرالی و با ادعای دفاع از مارکسیسم - لینینیسم مواحه خواهد شد. اما من بسیم خود و در حد توانم تلاش کردم تا نشان دهم که این برداشت از مارکسیسم همان برداشت احرافی و ضد دموکراتیک استالین از کمونیسم است. من در پاسخ به حرفهای احتمالی که دفاع از آزادیهای سیاسی مال سوسال دموکراتها، رهبران سوسال دموکراسی و غیره است، توجه رفقا، هم‌رزمان و خواستندگیان را به این‌ساله معظوف می‌دارم که درستی و نادرستی یک نظر را قبل از هر چیز باید تحریه تاریخ و دیاکتیک تعقل خلق استخراج کرده، نه آن که چه کسی آنرا تاسید یا تکذیب کرده است. اتفاقاً یکی از بدبختی های جنش ما همین فرهنگ مذهبی مریدمرادی است بگو این حرف را که گفته تا بگویم درست است یا غلط. با همین روش در جنش کمونیستی ایران و حیوان سارها اندیشه‌ها و نظرات درست زیر سوال رفته‌اند، فراموش نکنیم که عیب سوسال دموکراتها نیز در این ساله نبوده که آزادی احزاب را پذیرفته‌اند" (راه کنگره شماره ۲ صفحه ۲۹ - تاکید از ماست) در پاسخ به حسن سوحیاتی که در حقیقت از از صرح سخن گفتن و ماسمالی کردن مسائل حکایت دارد باید تاکد کنیم که اولاً ما به اسبده که کسی کدام حرف را زده‌اند؛ حد ایده‌هایی را مطرح کرده‌اند کار داریم بعد اسبده بدون نامل ایده‌ها را رد یا قبول کنیم بلکه بیشتر از آن جهت که منشا تاریخی ایده را شناخته و صحت و نطم آنها در روند مبارزه طبقاتی و تحریبات تاریخی مورد ارزیابی قرار دهم. برای آنکه رستی نتواند بعد استالین که امروزه نقد عملگردها بس مورد بررسی است، حمله کند و به "درک احرافی و غیر دموکراسی وی از مارکسیسم - لینینیسم" اشاره نماید و در موشن آن ایده‌های اساسی مارکس، انگلس و لنین را رسر سوال کرده و در آنها تحدید نظر کند و ایده‌های کینسده کائوتسکی و سوسال دموکراتها را بحای آن نشانده و تحدیموان شرططرای ایده "توسی" ارائه دهد. اگر رفقای سدی بر ایده‌های اساسی مارکس، انگلس و لنین دارند و ایده‌های کائوتسکی را در رابطه با دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا درستتر ارزیابی میکنند، اسبکار را تحدیوشن حمله بعد استالین انجام نداده و شباصاراز نظر صرح را داشته باشند. از این کدیده برای تحدید نظر در شعوری و با تکامل آن -



هیوریم به این تئوریا رجوع کرده و در روند سازه طبقاتی و نحوه تاریخی آنرا مورد بررسی قرار دهیم. ما موظفیم تنها ندانیم سن تئوریا چه چیزهایی را مطرح نموده است. ما نتوانیم آنها را تکمیل و تصحیح کنیم. ز زمانیکه سوسیالیسم به علم تبدیل گردید، باید مبنای علم با آن برخورد کرد، یعنی ترا فراگفت و در روند پیشرفت تاریخ آنرا کامل داد. همانگونه که تکامل در رشته‌های مختلف علوم متکی به پیشرفتهای قلبی است فیزیکدان، ریاضی‌دان و شیمیست که صلطه تئوریاها و فرضه‌ها و پیشرفتهای تا کنونی بین رشته‌های علوم نباشد، گامی به جلو نمی‌تواند بردارد، تکامل سوسیالیسم علمی نیز چنین است، و مارکسیستی که وقوف کامل به تئوریاهایی مارکس، انگلس و لنینین و پیشرفتهای تا کنونی سوسیالیسم علمی نداشته شد، سیمی در تکامل سوسیالیسم علمینست. می‌تواند ایضا نماید. آیا بدون درک عمیق ستاد، مارکس از مباحث سرمایه‌داری و تئوری سوسیالیسم لنینینین در تحلیل سرمایه‌لیسم در مرحله کمپوزی، گامی به پیش برداشت؟ کفین اسکله ما کاری نگفتم بگران نداریم که در جوهر خود تلاشی است برای محرف کردن رفا در معینان سرمایه‌داری مارکسیست. لنینینیم و تعمیق در آن، ر را به و لگاریزه (عامیانه) گردانیدیم می‌کنند و نه تکامل این اندیشه می. تا نیا بر خلاف ادعای مقاله که عنوان یکنند "عیب سوسیال دمکراتها در بدبینی زادی احزاب" نبود، باید تاکید کنیم تا نجا که به موضوع دمکراسی و آزادی احزاب ربط میشود، درک سوسیال دمکراسی در این ره نه تنها عیب بلکه از بزرگترین عیبت خرافات آن شمار می‌آید. این مقاله از جمله نتایج تالیفات اساسی لنینینیم و استرنا سونیال سوم سوسیال دمکراتها بوده است. سوسیال بکراتها و رهبران برجسته‌شان شترکاوشکی "دموکراسی ناب" دفاع کرده و ضرورت اعمال قهر علیه بورژوازی و دیکتاتوری ولتاریا را نفی می‌کردند، لنینین و لئو تروچکین عکس از دیکتاتوری بولتاریا ضرورت اعمال بر علیه بورژوازی و خصلت طبقاتی دموکراسی باع می‌نمودند. کافیت به تزهای اراشید به توسط لنین در نخستین کنفرانس اشتراکی ل سوم و اثر مشهور لنین "انقلاب بولتاری کاشوتکی مرتد" رجوع نمائیم تا به کشف بن اختلاف اساسی بی ببریم. مقاله درخصوص بن نتلاف اساسی آنرا خلط مبعث کرده است. شوبکیها و لنین نیز قاطعانه از آزادی کامل نالیت احزاب مبنایه خواستار سوسی بورژوا کراتیک دفاع می‌کردند، اما فرق اساسی آسینا سوسیال دمکراتها در این بود که آنها خلاف سوسیال دمکراتها خصلت مطلق برای آن مل نبودند و این حق را به بالاترین اصل تقا نمی‌دادند، برای آنان منافع پیشرفت قلاب و منافع سوسیالیسم بالاتر و حق آزادی نالیت احزاب تابعی از منافع سوسیالیسم

شمار می‌آمد. در برنامه مصوب کنگره هشتم حزب کمونیست شوروی (بلشویک) در این ساره صریحا تاکید شده است: "۳- برخلاف دموکراسی بورژوازی که خصلت طبقاتی دولت را ستیان می‌دارد، حکومت شوروی آشکارا تصدیق می‌کند که تا هنگامیکه تفکک جامعه به طبقات مجو شده و اقتدار حکومتی از میان رفته است، هر دولتی به باکترس می‌باید حامل خصلتی طبقاتی باشد. دولتی شوروی، به خاطر ماهیتش، سرکوب مقاومت استثمارگران را هدف خود قرار می‌دهد، و قانون اساسی شوروی از محروم ساختن استثمارگران از حقوق سیاسی ابائی ندارد، به ویژه سببا توجه به اینکه هر نوع آزادی، اگر مخالف رهاشی کار از بند سرمایه باشد، فرسی نیست. وظیفه حزب بولتاریاست که سرکوب قاطع مقاومت استثمارگران را عملی سازد. و علیه پیشداوری‌های رینوداری که در مورد خصلت مطلق حقوق و آزادی وجود دارد مبارزه کند. در عین حال روشن سازد که محرومیت از حقوق سیاسی و هرگونه تحدید آزادی معیارهای موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استثمارگران در باز یی گرفتن و با ساز ساختن امتنازاتشان ضروری است. با نابودی امکان عینی بهره‌کشی هراسان از انسان دیگری، لزوم چنین معیارهایی نیز تدریجا زمین خواهد رفت و حسرت خواهد کوشید تا آنها را کاهش دهد و نهایتا ملغی سازد" (قطنا مه‌های حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ۱۹۲۴-۱۹۱۷- جلد دوم ترجمه فارسی صفحه ۲۴) "عیب" یا درستتر بگوئیم انحراف اساسی سوسیال دمکراتها از جمله کاشوتکی این بود که از "دموکراسی ناب" دفاع کرده و خصلت مطلق برای حق آزادی احزاب قائل شده و عملا سوسیالیسم را تابعی از آن قرار می‌دادند. مقاله نیز با عنوان نمودن اینکه "اعتقاد عمیق به دموکراسی یعنی بدبینی آزادی برای دشمنان" و "اولین گام در محدود کردن آزادی" لاجرم به گامهای بعدی سترج میشود و تاکید بر تقدم تاملین آزادیهای سیاسی برای پیشرفت سوسیالیسم عملا به همان موضع سوسیال دمکراسی گرائیده است، اما از صریح سخن گفتن برهیز دارد و درپوشش جمله به استالین، درک لنینینرا مورد حمله قرار داده و ابده سوسیال دمکراتها را بنام مارکسیسم - لنینینیم اراشه می‌کند. تحریه انقلاب اکثر در کلتاتین محبت ابده‌های مارکس، انگلس و لنین را بناموت رساند. برخلاف نظریه پردازهای طرفداران دمکراسی ناب و سوسیال دمکراتها که به انضاب حسابت کرده و مباحث شکست انقلاب در کشورهای اروپائی از جمله آلمان را فراهم آوردند، اکثر بولتاریای روسه که با انقلاب سوسیالیستی اکثر تدریس سیاسی را کس کرده بود به غیر انقلابی برای حنی ساحب اقدامات بورژوازی و دشمنان انقلاب سوسیالیستی توسل نمی‌جست، حکومت بورژوا می‌توانست حنیی برای حید ما د هم با برجا بانی نباشد. وظیفه لنینین انقلاب سوسیالیستی

حاکم کردن دموکراسی ناب سحابی دموکراسی بورژوازی نیست، بلکه استمرار دمکراسی بولتاریا است است سترس کل در دموکراسی هنگام گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم لنین در این ساره می‌نویسد: "ولی برخلاف تصور بولتاریای لنینین و سوسیالیستهای حریه بورژوا از اساسی دموکراسی سرمایه‌داری که باکترس محدود بوده و درحقیقت دست ربه به سبب سبب دسان سترسد و لذا سراسا مالوماته و کادانایه است - تکامل به سبب سترس نظور ابده، سترس و همسوار احسام می‌گردند. دمدم سوی دمکراسی رور - اتروین سترس" سترسد. به تکامل به سبب سترس تکامل سوی کمونیسم از طریق دیکتات - سوری سترسار می‌گذرد و از طریق دیکری می‌تواند بگذرد. سترس درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران استثمارگر از عهده هم کس دیکری ساحبسه سوده و از هیچ راه دیکری ممکن نیست. و اما دیکتاتوری بولتاریا سعی مشکل ساختن سترس آهنگ سترسکنان بصورت طبقه حاکم برای سرکوب سترسکنان نمی‌تواند نظور سترساده فقط به سترس دمکراسی سترس کرده. همسراه با سترس عظیم دموکراسی که برای نخستین بار دموکراسی برای سترسکنان سوده، بلکه دموکراسی برای سبب دسان و مردم است. دیکتاتوری بولتاریا محروم سترسائی از لحاظ آزادی سترسکنان، استثمارگران و سرمایه‌داران نائل مسود. آسینا را ما سترس سرکوب سترسکنان تا سترس از قید بردگی مزدوری رهاشی نباشند، مقاومت آنها باید قهرا درهم شکسته شود. بدین سترس است که هر حا سرکوبی و اعمال سترس وجود دارد در آسحا آزادی نیست، دموکراسی نیست. انگلس در سابه خود به سترس این سترسده را نظور درختانی بیان داشته بطوریکه حواسده سترس دارد گفته است که "سار بولتاریا سترس به دولت از لحاظ مصالح آزادی سوده بلکه برای سرکوب مخالفین خوش است و هنگامیکه از وجود آزادی سنوان سخن گفت آسگاه دیکر دولت هم وجود خواهد داشت." دموکراسی برای اکثریت عظیم مردم سرکوب سترس یعنی سترس داشتن استثمارگران و سترسکنان مردم از دمکراسی ایست آن سترسیر شکل دموکراسی سترسگام گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم. "السن - سترسفات فارسی صفحه ۵۴۸- تاکید از لنین است دموکراسی بولتاریا برای نخستین بار سترسک واسعی و سترس سترس سوده‌ها در اداره کله امور اجتماعی سترس سترس و غیره سترس می‌کند و امکان کامل سترس سترس از دموکراسی را نظور واسعی در سترس سترس توده‌ها ترار مسدهدو از همین سترس سترس لنین تاکید می‌کند: "دموکراسی بولتاریا یک سترس سترس دموکراسی سترس از هر دموکراسی بورژوازی است حکومت شوروی یک سترس سترس سترس از دموکراسی سترس سترس بورژوازی است" السن - سترسفات فارسی - صفحه ۶۳۵- تاکید از لنین است)

مستوان از زاویه منافع کارگران و توده‌های زحمتکش و از سد نگاه طبقاتی به دموکراسی بگریست و نتیجه گرفت که حکومت شوراهای روسه یک میلیون بار دمکراسی از جمهوری دمکراتیک شورواشی بوده است. مستوان از زاویه دموکراسی ناب و مطلق کردن جنبش شوروا - دمکراسی بر به موضوع برخورد کرد و نتیجه گرفت که منفی و محدود شدن آزادی برای استعمارگران و دشمن نشانه عدم اعتقاد عمیق بلشویکیا و لنین نسبت به دموکراسی بوده است و برداشتن همین گام نخست در محدود کردن آزادیها لاجرم به کامیابی سعدی و دفورستند حکومت شوراهای آنها منتهی شد. یک جنبش جگم و استغذای از لنینیسم، که مقاله نخت عنوان "درک نویسن" از دموکراسی" مطرح نموده است، بگرات از جانب منتقدین انقلاب سوسیالیستی اکثریت بلشویکیا طرح شده است بعنوان نمونه ازاک دوجر در - این باره می‌نویسد:

"هنگامی که بلشویکیا نظام حذحزبی را از میان بردند، تصدانشند که این امر حذحزبی سار خواهد آورد. آنها تصور می‌کردند که خسود خارج از این نظام باقی خواهند ماند... آنها درک نمی‌کردند هنگامی که در خارج خود هر نسوع سرخورد عقاید را مضموع کنند، نادر نخواهند بود حق آزادی شان را در مصوب خود حفظ کنند. آنها نمی‌توانستند حق و حقوق را تنها برای خود حفظ کنند، زمانی که حقوق دموکراتیک حاصه را از وی سلب می‌کردند... هنگامی که حزب لنینی روسیه غیر بلشویک را به خاموشی وادار کرد، مسابستی در آخر خود را نیز به خاموشی محکوم نساند" - انه سفلی از کتاب بر مسده‌های گذارنده نظام تک حزبی - صفحه ۷۲ - ۱۷۳ درک با اصطلاح "نویسن" معنی شده در مقاله بر از حسن روانه‌ای به مسائل بگریست می‌نویسد:

درک گذشتند با بگرات مداوم این حسرت درست که دموکراسی امری طبقاتی است، دموکر - اسی ساسی را که مصوبی جامع است و سدون سدروستی آزادی برای محالمان انحصوان شوروازی و دشمنان - نا از مصوب خود تهنی مسود، زیر سؤال می‌برد. و آزادی را سبه ظرنداران و مسدها را حکومت محدود می‌نارد، سبه گواه تمام تاریخ است درک به نامن آزادی - برای طبقه سولتاریا، متحذان آن و حذحزبی آزادی برای اعضای حزب طبقه کارگر نیست و عملا به دیکتاتوری اقلیت شیگان بر حاصه و حزب منجر می‌شود... در حالی که درک نویسن، دموکراسی و سوسیالیسم را تکمیل یگدیگر می‌دانند و اولی را لازمه رشد و تکامل دومی ارزیابی می‌کنند. درک نویسن با پذیرش آزادیهای سیاسی و آزادی اندیشه و بیان به مردم قدرت انتخاب میدهد. از تبدیل حکومت و حزب طبقه کارگر به یک دستگاه بوروکراتیک جلوگیری می‌کند" (درواه - کنگره شماره ۲ - صفحه ۲۹ تا کبید از ماست)

مقاله علیرغم تاکید بر تحارب تاریخی متاسفانه هیچگونه تلاشی برای بررسی این تحارب نخرج نداده است تا بسینیم انقلابات اکثریت و تصمیمات حزب بلشویک در مقاطع مختلف را چگونه ارزیابی

می‌کنند ولی با احکامی که در مقاله عنوان شده است در حقیقت درک لنینی و عملکردهای حذحزب - بلشویک از همان آغاز انقلاب اکثریت نخت پوشش "درک غیر دموکراتیک استالین از مارکسیسم - لنینیسم" محکوم گشته است. ممنوعیت فعالیت احزاب غیر بلشویک و ایجاد سبتم تک حزبی بدوران استالین بر نمی‌گردد، بلکه در سالهای نخت پس از انقلاب اکثریت و دوران حیات خود لنین تحققی یافته است و از همین روست که حذحزب داریم بگوئیم مقاله در واقعیت امر ایده‌های لنین و عملکردهای حزب بلشویک را به زیر سؤال برده است و در پوشش حمله به استالین به لنین حمله می‌کند. مقاله در حقیقت انتقادات اصلی سوسیال دموکراسی نسبت به انقلاب اکثریت و حزب بلشویک را در عرصه برخورد به مساله دموکراسی بطور ناقص و کوش و دم بریده تکرار می‌کند با این تفاوت که سوسیال دموکراسی بهر حال برای طرح این انتقادات از یک پشتوانه شورویک برخوردار بود ولی مقاله به استدلال‌های بسیار سطحی روی آورده است. برای درک علل بروز انحراف و بدیده‌های منفی کنونی در اتحاد جماهیر شوروی مند در سبتم برخورد اینست که بررسی انتقادی از همسان انقلاب اکثریت آغاز گردد و گرنه دست یافتن به نتایج درست و همه جانبه مسرنخواهد بود. بنا - بر این اشاره‌ای هر چند کوتاه به تحریه انقلاب اکثریت برای درک نادرستی استنناهای مقاله ضروری است.

میدانیم که در برنامه سوسیال دموکراسی روسیه برخلاف برنامه ارفورت به دیکتاتوری پرولتاریا اشاره شده بود و این موضوع از نقاط تمایز و مهم برنامه سوسیال دموکراسی روسیه با برنامه ارفورت به شمار می‌آید. سوسیال دموکراسی روسیه ضمن این که در برنامه حذقل خود برخواست آزادی کامل فعالیت احزاب تا کبید داشت، این موضوع را از نظر دور نمی‌داشت که برای پرولتاریا منافسع سوسیالیسم و انقلاب بالاتر از حقوق شوروا - دمکراتیک از جمله حق آزادی فعالیت احزاب قرار دارد. لنین درباره موضع بلخانف در این باره می‌نویسد:

"ما مارکسیست‌های انقلابی، هرگز از دموکراسی "خالص" (شورواشی) برای خود بت نساخته‌ایم. بلخانف چنانکه میدانیم در سال ۱۹۰۳ مارکسیست انقلابی بود (قبل از جرخش اسفانگیز وی که او را به موقعیت نامدمان روسی دچار ساخت). وی در آن زمان در کنگره حزب که برنامه را تصویب می‌کرد، گفت که پرولتاریا هنگام انقلاب در صورت ضرورت حذق انتخاب را از سرمایه‌داران سلب خواهد کرد و هر پارلمانی را، چنانچه فدا انقلابی از کار درآید، برهم خواهد زد. اینست که مزبور یگانسه نظریه‌ایست که با مارکسیسم وفق می‌دهد. موضوعیست که هر کسی میتواند لاقل آنرا در اظهاراتی که فوقا من از مارکس و انگلس نقل نموده‌ام مشاهده نماید. این موضوع بیان از تمام مناسبات مارکسیستی میشود"

(منتخبات فارسی - صفحه ۶۴۸ - تا کبدها از لنین است.)
لنین هنگام انعقاد قرار صلح با الحاق و غرامت با آلمان در خصوص بالاتر بودن منافع سوسیالیسم نوشت:
"هیچ مارکسیستی، در صورتیکه با اصول مارکسیسم و بطور کلی سوسیالیسم قطع علاقه نکرده باشد نمیتواند این موضوع را انکار کند که منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حذ ملل در تعیین سرنوشت خویش است" (منتخبات فارسی صفحه ۵۸۵ -)

این ایده یعنی بالاتر قرار دادن منافع سوسیالیسم و انقلاب بر حقوق شوروا و دمکراتیک از جمله حق آزادی فعالیت احزاب، راهنمای عملکرد حزب بلشویک پس از انقلاب اکثریت بوده البته بلشویکیا از آزادی کامل فعالیت احزاب دفاع می‌کردند و از سبتم برای ممنوعیت فعالیت احزاب غیر بلشویکی و سلب حق رای از شوروازی نداشتند، بلکه در روند پیشرفت مبارزه طبقاتی و انقلاب و سانه ضرورت‌های عینی پیشرفت انقلاب جنس محدود ستایشی ایجاد گردید.

در ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷ پس از بیسروزی انقلاب اکثریت مساله تشکیل دولت اشتلافی یکی از مهمترین مسائلی بود که کمیته مرکب از حزب کمونیست درباره آن می‌بایست تصمیم بگیرد در نشست ۱۱ نوامبر که لنین در آن شرکت نداشت اکثریت کمیته مرکزی به تشکیل دولت اشتلافی با شرکت منشویکیا و اس‌ارها رای داد و تصمیم گرفت هیات تشکیلی از کامنف و سوکولینکف جهت شرکت در کنفرانس ویکژن برای تشکیل دولت اشتلافی اعزام کند. منشویکیا و اس‌ارها که کسب قدرت توسط شوراهای کودتای لنین و تروتسکی "شمار می‌آوردند، در طول مذاکرات کنفرانس، خواستار آن شدند که کمیته اجرائی مرکزی شوراهای که قدرت دولتی را به حذ حزب بلشویک واگذار کرده بود، کلا منحل شود و سبم نیروهای مسلح انقلاب و نیروهای فدا انقلاب (گرنسکی) آن سبم بوجود آید. آنان همچنین خواستار تشکیل دولت جدیدی بودند که بلشویکیا نقش حذاتی در آن نداشته باشند و راست آن با جرنف (رهبر اس‌ارهای راست) باشد. آنان همچنین خواهان لغو کاندیداتوری لنین و تروتسکی بعنوان اعضای حکومت بودند. نما بندگان بلشو بگها در این کنفرانس، کامنف، سوکولینکف ربا زانف با این پیشنهادات مخالفتی نکردند. لنین با تشکیل حکومت اشتلافی با منشویکیا و اس‌ارهای راست در آن شرایط مخالف بود. استدلال اصلی لنین در رد این اشتلاف جنس بود که این احزاب مخالفت صریح خود را با برنامه مصوب دومین کنگره شوراهای اعلام کرده‌اند و اشتلاف سمعی زیر پا گذاشتن تصمیمات دومین کنگره شوراهای خواهد بود و از آنجا که منشویکیا و اس‌ارها اقلیتی را در شوراهای تشکیل می‌دادند این سبمفهوم تسلیم شدن به تهدیدهای این اقلیت خواهد بود.

بالاخره در ۱۵ نوامبر اکثریت کمیته

مرکزی حزب بلشویک قطعاً به پیشنهادی لنین
را بتصویب رساند. بندهائی از این قطعاً مسه
چنین است :

۱- کمیته مرکزی معتقد است که موضع
اپوزیسیون در کمیته مرکزی یعنی تکرار شعارهای
عمیقاً غیرما رکسیستی درباره عدم امکان انقلاب
وسایلستی در روسیه لزوم تسلیم به انتیما تومیا
یتهدیدهای اقلیتی رسوا در تشکیلات "سورا"
بنی بر ترک آن، کاملاً به دور از مواضع اساسی
بلشویسم و پرولتاریا به طور کلی است، و -
نتیجتاً به باطل ساختن خواستها و تصمیمهای
ومین کنگره سراسری شوراها و اختلال در
یکتا توری نوپای پرولتاریا و دهقانان فقیر
بیانجا مید.

۲- کمیته مرکزی معتقد است که از آنجا که
ومین کنگره سراسری شوراها بارای اکثریت و
دون حذف کسی، قدرت دولتی را به این حکومت
هبویض کرده است، نفی حکومت صرفاً بلشویکی،
بیانته به شعار حکومت شورائی است (قطعاً مسه -
ای حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ۱۹۲۴-۱۹۱۷
رحمه فارسی)

بدین ترتیب حزب بلشویک به تنهائی
ر راس قدرت شورائی قرار گرفت. در اینجا
اید به این سؤال اساسی پاسخ داد که آیا
بین اقدام و تصمیم لنین و اکثریت کمیته
رکزی، تصمیمی درست و ضروری در جهت دفاع
ز انقلاب سوسیالیستی و منافع پرولتاریا در
وسیه بود یا نه، نشانه فقدان اعتقاد عمیق
نین و کمیته مرکزی حزب بلشویک به دموکراسی
برداشتن این گام غلط و انحرافی بود کسه
جرم به برداشتن گامهای بعدی منجر گردید؟
گر از زاویه "دموکراسی ناب" و مطلق کردن
فوق آزادیهای بورژوا دمکراتیک به قضا
نگریم، همچنانکه دیدگاه باصلاح نوین از آن
ریجه به تاریخ میگرد، میباید تصمیم اقدام
ز بلشویک و لنین را بعنوان "تفرض دموکراسی
لنی" و "بی اعتنای به دموکراسی" محکوم
رد. ولی اگر از نقطه نظر منافع پرولتاریا
سوسیالیسم و از زاویه مبارزه طبقاتی مسه
اله نگاه کنیم، باید واقعتاً مبارزه طبقاتی
روسیه پس از انقلاب اکثر را مدنظر قرار
سیم.

حکومت کرسکی، حکومت ضدانقلابی
رژواری بود که مورد حمایت و پشتیبانی
شویکها و اسارها قرار داشت. منشویکها
سارها با شرکت در این حکومت، ماهیت ضد
نقلابی این حکومت را برده پوشی کرده و بقول
بین نقش سائتر را ایفا میکردند. این حکومت
همان ماه ژوئن (چندماه پس از انقلاب
ریه) سرکوب بلشویکها را در دستور قرار
ده بود. تظاهرات مسالمت آمیز سوم ژوئیه
شهر پتروگراد توسط واحدهای نظامی حکومت
رکوب شده و بخون کشیده شد. روزنامه "پراودا"
ماله اسکایا پراودا" و بسیاری از روزنامه
ی بلشویکی توقیف گردید. چاپخانه "ترود"
نشریات بلشویکی را چاپ میگرد چپاول شد
غیره... باقیام اکثریت حکومت ضدانقلابی
نسکی سرنگون گردید و شوراها و در راس آنها

حزب بلشویک قدرت سیاسی بدست گرفتند.
منشویکها و اسارهای راست که پیش از انقلاب
اکثریتیز که از حکومت ضد انقلابی بورژواری حمایت
می کردند علیه حاکمیت شوراها و پرولتاریا
بوده و انقلاب اکثر را "کودنای لنین و
تروتسکی" بشمار می آوردند. آنها در مبارزه
بین پرولتاریا و بورژواری جانسب
بورژواری را گرفته و علیه حاکمیت
پرولتاریا بودند. مضمون حقیقتی پیشنهادها
و اهداف آنها برای ائتلاف، بازگشت به عقب
ونفی انقلاب سوسیالیستی اکثر بود. رای مخالف
نمایندگان منشویکها و اسارهای راست مسا
مصوبات دومین کنگره سراسری شوراها در مجلس
موسان این موضوع را یکبار دیگر خوبسی
نشان داد. پذیرش ائتلاف با این احزاب از
جانب بلشویکها در آن شرایط در حقیقت بمعنی
نفی مصوبات دومین کنگره سراسری شوراها
و بازگشت به عقب بود. اما وظیفه حزب
بلشویک و لنین در آن شرایط سوق دادن انقلاب
بجلو بود نه بازگرداندن آن به عقب و از
همین رو نفی تشکیل حکومت ائتلافی با این
احزاب در آن شرایط، تصمیمی درست و اصولی
بود. حزب بلشویک در پیشبرد چنین مشیای، بسر
اکثریت شوراها و انقلابی متکی بود. برجیدن
مجلس موسان، که اکثریت نمایندگانش در برابر
اراده اکثریت شوراها قرار گرفتند، نیز بر
چنین منطقی استوار بود. لنین در پاسخ به
کاژوتسکی در رابطه با توضیح علل برجیدن
مجلس موسان، به ارجح بودن مصالح انقلاب
اشاره کرده می نویسد:

"کاژوتسکی در مورد مجلس موسان دارای
نظریه صوری است. در تزهائی من صریح و مکرر
گفته شده است که مصالح انقلاب بالاتر از حقوق
صوری مجلس موسان است (رجوع شود به تزهائی
۱۷۱۶). نظریه دموکراتیک صوری همان نظریه
دموکرات بورژواست که بالاتر بودن مصالح
پرولتاریا و مبارزه طبقاتی پرولتری را قبول
ندارد." (منتخبات بفارسی - صفحه ۶۴۳ - تاکید
از لنین است.)

تشدید مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و
بورژواری پس از انقلاب سوسیالیستی اکثرامری
اجتناب ناپذیر بود. بورژواری سرنگون شده
با برخورداری از حمایت امپریالیستها مسه
جنگ داخلی علیه حاکمیت پرولتاریا روی آورد. -
توسل حکومت شوراها به قهر انقلابی برای خنثی
ساختن و سرکوب تلاشهای دیوانه وار و سمانه
بورژواری و مرتجعین، ضروری و اجتناب ناپذیر
بود. بدون آن حاکمیت پرولتاریا نمی توانست
با برجا بماند. پرولتاریا برای دفاع از حاکمیت
خویش مجبور بود به سرکوب بورژواری و سلب
آزادی از آن توسل جوید. لنین در ضرورت توسل
به قهر انقلابی، انتقادات مارکس و انگلس
از کمون پاریس را خاطرنشان میکرد که آنها
در بررسی خود، کموناردها را بدلیل تزلزلشان
در اعمال قهر علیه بورژواری مورد انتقاد
قرار داده و این تزلزل را از جمله علل
شکست کمون پاریس ارزیابی کرده بودند.
فعالیت منشویکها و اسارها در آغاز

ممنوع نبود، اما تشدید مبارزه طبقاتی،
حمایت روز افزون آنها از ضد انقلاب بورژواری و
مخالفت شان با حاکمیت پرولتاریا و بلاخره
مشارکت آنها در جنگ داخلی علیه حکومت شوراها
پس از قیام کرونشتات به ممنوعیت فعالیت این
احزاب، تعقیب و محاکمه آنان منجر گردید.
لنین در رابطه با توضیح این مساله می نویسد:
"منشویکها و سوسیال رولوسونهای روس -
ضمن نکات از تعصبها و محاکمات مسه که
بلشویکها آغاز کرده اند میگویند اس واقعت
راینها کنند که آنان علت مشارکت در جنگ
داخلی به نفع بورژواری و علیه پرولتاریا
تحت تعصب قرار میگردند" (مجموعه سخنرانیهای
لنین در کمیته - ترجمه فارسی - صفحه ۲۵ -
تاکید از لنین است) آیا یک چنین اقدامات
و محدودیتهائی سرآزادی نشانه "درک غیر -
دموکراتیک لنین و بلشویکها از مارکسیسم" و
تبی شدن دموکراسی پرولتری از مضمون مسود
و برداشتن این گامها در جهت محدود کردن
آزادیها بود که لاجرم به گامهای بعدی منجر
گردید؟ یا نه در آن شرایط تاریخی و وضعیت
مخمس مبارزه طبقاتی در روسیه که بقول لنین
موجودیت حکومت شوراها به موشی مسدود،
اقداماتی ضروری بشمار می آیند؟ در شرایطی که
منشویکها و اسارها عملاً در جنگ داخلی علیه
پرولتاریا به نفع بورژواری شرکت داشتند،
سرکوب و ممنوعیت فعالیت این احزاب اقدامی
ضروری و سق در جهت دفاع از حاکمیت
پرولتاریا و مصالح انقلاب بود. اگر بنحاه
یک مارکسیست با تاریخ برخورد کرده - مسود
پرولتاریا و مصالح انقلاب را بالاتر از حقوق
بورژوا - دمکراتیک قرار دهم آنگاه مسه
اصولی و ضروری بودن چنین اقداماتی مسه
میبریم. ولی اگر از زاویه دیدگاه باصلاح
نوین به تجارت تاریخی نگاه کنیم، مسه
چنین اقداماتی نشانه "بی اعتنای مسه
دموکراسی"، "درک غیر دموکراتیک از مارکسیسم"
و "گامهایی در جهت محدود کردن دموکراسی
که به دیکتاتوری نخکان و بگفرد بر طبقه
منجر می شود"، بشمار خواهد آمد.

در جریان واقعی سیر و پیشرفت مبارزه
طبقاتی در روسیه، سلب حق رای از استثمارگران
و ممنوعیت فعالیت احزاب غیر بلشویکی مسه
امری ضروری و اجتناب ناپذیر بدل گردید.
برنامه مصوب کنگره هشتم حزب بلشویک در رابطه
با ضرورت اعمال این محدودیتهای بطور موقت،
چنین توضیح میدهد.

"۲- برخلاف دموکراسی بورژوایشی کسه
خصلت طبقاتی دولت را پنهان میدارد، حکومت
شوروی آشکارا تصدیق می کند که تا هنگامیکه
تفکیک جامعه به طبقات محوشده و اقتدار
حکومتی از میان نرفته است، هر دولتی به ناگزیر
میباید حامل خصلتی طبقاتی باشد. دولت شوروی،
به خاطر ماهیتش، سرکوب مقاومت استثمارگران
را هدف خود قرار میدهد، قانون اساسی شوروی -
از محروم ساختن استثمارگران از حقوق سیاسی
ابائی ندارد، با توجه به اینکه هر سوع از

آزادی ، اگر مخالف‌رهائی کار ازبند سرمایه باشد ، فریبی بیش نیست . وظیفه حزب پرولتاریا . ست که سرکوب قاطع مقاومت استعمارگران را عملی سازد ، و علیه پیشداوریهای ریشه‌داری که درمورد خصلت مطلق حقوق و آزادی وجود دارد مبارزه کند ، و درعین حال روشن سازد کسب محرومیت از حقوق سیاسی و هرگونه تحدید آزادی معیارهای موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استعمارگران دربار زبیب‌گرفتن و با باز ساختن امتیازات شان ضروری است . با نابودی امکان عینی بهره‌کشی هر انسان از انسان دیگری ، لزوم چنین معیارهایی نیز به تدریج از میان خواهد رفت و حزب خواهد کوشید آنها را کاهش دهد و نهایتاً منسوخ سازد . (قطعنامه‌های حزب کمونیست شوروی - پلشوویک) ۱۹۲۴-۱۹۱۷ - ترجمه فارسی - صفحه ۳۴

این قطعنامه بروشنی دیدگاه بلشویکیها را در رابطه با تحدید آزادی و محرومیت از حقوق سیاسی و خصلت موقتی چنین معیارهایی را نشان میدهد . این دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی بر تجربه تاریخی تمامی انقلابات از جمله انقلاب اکتبر و این حقیقت علمی منکی است که تلاشهای دیوانه‌وار بورژوازی و مرتجعین سرنگون شده برای بازبیب‌گرفتن و احیای امتیازات از دست رفته و توسل شان به شدیدترین اقدامات و قهرضد انقلابی در حکم قانون است و بهمین دلیل نیز پرولتاریائی که قدرت سیاسی را کسب می‌کند برای خنثی ساختن این اقدامات مجاز و مجبور است که به قهر انقلابی توسل جستجو آزادی را در مورد دشمنان محدود کند . از همین روست که لنین تاکید می‌کند که: "هرکس انتقال به سوسیالیسم را بسته‌دون سرکوب بورژوازی تصور نماید ، سوسیالیست نیست" (منتخبات لنین بفارسی - صفحه ۶۷۵)

این قانون عمومی انقلابات ، امروزه در اواخر قرن بیستم نیز همچنان قانون عمومی بوده و تغییر نیافته است و لذا هیچگونه تجدید نظری در این دیدگاه ضروری نیست و دیدگاه به اصطلاح "نوینی" که از دموکراسی خالص دفاع کرده و اعتقاد به دموکراسی را لازمه پذیرفتن آزادی برای دشمنان دانسته و معتقد است که "سلب آزادی از دشمنان به نفعی شدن دموکراسی از مضمون خود منجر میشود" و "برداشتن نخستین گام در محدود کردن آزادیها لاجرم به برداشتن گامهای بعدی می‌انجامد" . در مقابل آشکار با دیدگاه لنینی قرار دارد .

در رابطه با این دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی چند مساله اساسی باید مد نظر قرار گیرد . نخست اینکه سلب حق رای از بورژوازی موضوعی است مربوط به روند خاص مبارزه طبقاتی در روسیه که نمی‌توان آنرا تصمیم داد و در مفهوم منطقی دیکتاتوری پرولتاریا وارد نمیشود و جز ضروری آن بشمار نمی‌آید . لنین خود در این باره می‌نویسد:

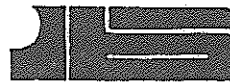
"محروم ساختن بورژوازی از حقوق انتخابی باقی علامت ضروری و حتمی پرولتاریا نیست

در روسیه هم بلشویکیها ، که مدتها قبل از اکتبر شعار چنین دیکتاتوری را بیا مان کشیده بودند ، از پیش‌راجح به محروم نمودن استعمارگران از حقوق انتخابی سخن نمی‌گفتند و این جز ترکیبی دیکتاتوری "طبق نقشه حزب" معینی پدید نیامده ، بلکه بخودی خود در جریان مبارزه بوجود آمده است" (منتخبات لنین - فارسی - صفحه ۶۴۵ - تاکید از لنین است)

مارکس ، انگلس و لنین بر ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و این حکم اساسی تاکید داشتند که ، دولت در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اشکال مختلفی میتواند بخود بگیرد ولی مضمون آن در هر حالت دیکتاتوری پرولتاریا است . اعمال قهر علیه استعمارگران و لاجرم محدودیت دموکراسی در مورد آنان جز مفهومی منطقی دیکتاتوری پرولتاریا است ، اما از آنجا که شکل دیکتاتوری پرولتاریا را نیز واقیعات تاریخی و جریان و شکلهای مبارزه تعیین می‌کند ، محدودیتهای موقتی که در هر کشور جداگانه اعمال میشود ، بسته به شکلهای دیکتاتوری و جریان و شکلهای مبارزه میتواند متفاوت باشد . از آنجه در روسیه اتفاق افتاد و شکل معینی که دیکتاتوری پرولتاریا بخود گرفت ، و محدودیتهایی که اعمال کرد ، به مثابه شکل خاص دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه باید مورد بررسی قرار بگیرد و نمیتوان آنرا به مثابه الگوی واحد و لایتغیر برای دیکتاتوری پرولتاریا در نظر گرفت . سایرین مساله عمومی اینست که امکان برابری بین استعمارگران و استعمارشوندگان در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا ، حرفی است بی‌بوج و بی‌معنی ، دموکراسی پرولتاریا ، خصلت طبقاتی داشته و محدودیتهایی برای استعمارگران در برخواهد داشت ، اما شکل مشخص این محدودیتها را جریان واقعی و تاریخی مبارزه طبقاتی رقم می‌زند .

در همین رابطه میتوان مسئله ممنوعیت احزاب غیر بلشویکی با سیستم تک حزبی در شوروی را مورد بررسی قرار داد . سیستم تک حزبی را نیز نمیتوان شمیم داد و دیکتاتوری پرولتاریا مفهومی تک حزبی نیست . با انقلاب اکتبر ، دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه برقرار گردید ، اما تا زمان شورش کروونشتات احزاب منسوخ و اسارها فعالیت داشتند و هنوز ممنوع نگشته بودند . ائتلاف بلشویکی با اسارهای جب در آغاز انقلاب اکتبر این موضوع را نشان داد که ائتلاف در قدرت سیاسی نیز در دیکتاتوری پرولتاریا امری است ممکن . تجربه انقلابات سوسیالیستی در سایر کشورها از جمله آلمان دموکراتیک ، بلنارستان و غیره تائیدی بود بر امکان پذیر بودن تعدد احزاب (پلورالیسم) و ائتلاف در قدرت در دیکتاتوری پرولتاریا . هم اکنون در بخشی از کشورهای سوسیالیستی بطور رسمی احزاب متعددی وجود دارند . مثلاً در آلمان دموکراتیک احزاب متعددی بطور رسمی و قانونی فعالیت می‌کنند که عبارتند از: حزب متحد سوسیالیست آلمان ، حزب دمکرات

دهقانی آلمان ، اتحاد دمکرات مسیحی آلمان حزب لیبرال - دمکرات آلمان و حزب ناسیونال دمکرات آلمان . جریان واقعی مبارزه طبقاتی در روسیه شوروی به ممنوعیت احزاب غیر بلشویکی انجامید ، اما اگر در شوروی چنین شد ، دلیلی وجود ندارد که در تمامی انقلابات سوسیالیستی چنین شود ، همواره گونه که در بخشی از کشورها چنین شد و تک حزبی الگوی دگم و ازبیب‌ساخته برای انقلابات سوسیالیستی نیست بهمین دلیل نیز تاکید بر این که شکل محدودیت آزادیها را واقیعات تاریخی و جریان و شکلهای مبارزه تعیین می‌کند ضروری است . اما نکته اساسی اینست که باید در نظر گرفته شود ، اینست که آنچه دموکراسی پرولتاریا را اساساً از دموکراسی بورژوازی متمایز می‌کند ، دموکراسی پرولتاریا را معنایه شکل غالبتری از دموکراسی از دموکراسی بورژوازی جدا می‌سازد ، پلورالیسم سیاسی نیست . بلکه در اینست که در دموکراسی بورژوازی علیرغم پذیرش صوری برابری افراد و فعالیت احزاب متعدد ، بطور واقعی برابری وجود نداشته و پول و ثروت ، امکانات وسیع در دست استعمارگران بوده و دستگاه دولتی در اختیار آنان است و توده‌های استعمارشونده از امکانات محدودی برخوردار بوده و بطور واقعی از شرکت مستقیم در اداره کلیه امور محروم اند . ولی در دموکراسی پرولتاریا امکانات می‌باید در اختیار توده‌های زحمتکش قرار گیرد و توده‌های زحمتکش می‌باید در اداره کلیه امور اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و غیره نقش مستقیم ، وسیع و گسترش یافته‌ای داشته باشند و اساساً دموکراسی سوسیالیستی با نقش فعال و گسترده و مستقیم توده‌ها در اداره کلیه امور و برخوردار شدن از امکانات واقعی برای برخوردار شدن از آزادیها و فراهم آوردن زمینه مناسب برای رشد خلاقیتها مفهوم حقیقی خود را بازمی‌یابد . از همان آغاز پیروزی انقلاب سوسیالیستی ، محدودیت دموکراسی برای استعمارگران ، اگر تمام با دموکراسی وسیع برای توده‌های زحمتکش تضمین حق آزادی بیان ، شکل ، و غیره برای آنان ، و گسترش روزافزون نقش مستقیم و فعال توده‌ها در کلیه امور نباشد ، دموکراسی پرولتاریا از مضمون تهی میشود . برخلاف ادعای دیدگاه با اصطلاح "نویسن" دموکراسی پرولتاریا که شکل غالبتری از دموکراسی است با سلب آزادی از استعمارگران از مضمون خود تهی نمی‌شود . اما محدود شدن آزادی برای زحمتکشان و تضعیف نقش مستقیم و وسیع توده‌ها در اداره کلیه امور مسلماً به نفعی شدن دموکراسی پرولتاریا از مضمون ره می‌گشاید . درک این تمایز اساسی در انتقاد از انحرافات و پدیده‌های منفی ای که در کشورهای سوسیالیستی بروز کرده است نیز حائز اهمیت اساسی است . دیدگاهی که لبه‌تیز انتقاد را اساساً متوجه سلب آزادی از استعمارگران و محدود شدن دموکراسی سیاسی در این رابطه می‌نماید عملاً از موضع بورژوا - دمکراتیک ، انقلاب سوسیالیستی را مورد انتقاد قسرار میدهد . اما دیدگاهی که بر محدود شدن



امکانات زحمتکشان در برخورداری از آزادیها، تضعیف نقش بوده‌ها در اداره امور و رشد بوروکراتیک انگشت می‌گذارد از موضع سبب پرولتری روند ساختمان سوسیالیسم را مورد انتقاد قرار میدهد. با درک چنین تئوریک است که میتوان حرف‌لنین را مبتنی بر اینکه حکومت شوروی یک میلیون بار دموکراتیک‌تر از جمهوری دمکراتیک بورژوازی است مورد تأیید قرار داد. وگرنه این حرف‌لنین از نظر دیدگاه به اصطلاح "لنین" در شرایطی که تک حزبی در شوروی برقرار شده بود، یاوه‌گوئی ای بیش نخواهد بود.

مسأله دیگری که بویژه در بحثهای کنونی و نقد انحرافات و پدیده‌های منفی در کشورهای سوسیالیستی بصورت‌گرهی نمایان میشود، اینست که لزوم از میان رفتن تدریجی محدودیتها و تلاش برای کاهش و در نهایت منسوخ کردن آن چه مفهومی داشته، در چه روندی و چگونه تحقق می‌یابد و اینکه چرا در شوروی چنین نشد؟

دیکتاتوری پرولتاریا برای گسندگان سرمایه‌داری به سوسیالیسم ضروری است. "لازمه این دیکتاتوری اعمال قهر بی‌مان و خشن، نظم و سربستی است برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران سرمایه‌داران، ملاکان و کوچک‌اندالهای آنان، هرکس بدین تکتک پی نبرده باشد انقلابی نیست" (لنین). پرولتاریائی که قدرت سیاسی را کسب می‌کند، برای تثبیت نا کمیت خویش و خنثی کردن تلاشهای استثمارگران برای احیا وضعیت گذشته ضرورتاً می‌باید به نهر انقلابی در برابر قهر ضدانقلابی و سرکوب قدامات و توطئه‌های مسلحانه استثمارگران نومل‌جسته و محدودیتها را برآزادی اعمال نماید که اساساً متوجه دشمنان و "مستثنی کردن آنان از دموکراسی" است. اما بتدریج بسا تثبیت هرچه بیشتر حاکمیت پرولتاریا، پیشرفت سوسیالیسم، و درهم شکسته شدن مقاومت استثمارگران و وارد آوردن شکستهای قطعی بر آنان و به یاس گرائیدن تدریجی می‌آید آنان به اعاده سریع وضع گذشته و تغییر در شکل مقاومت آنان، تغییر در اشکال اعمال و سرکوب نیز الزامی میشود. شکل سرکوب پیش از آنکه به اراده طبقه کارگر وابستگی داشته باشد به شکل مقاومت استثمارگران وابستگی دارد و تغییر در اشکال مقاومت تغییر در اشکال اعمال قهر را ضروری می‌سازد. پرولتاریا پس از کسب قدرت با اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، برای خنثی کردن تلاشهای استثمارگران محدودیتها را بسرازدی اعمال می‌کند، اما این محدودیتها خلعت موقت داشته بسا خنثی شدن هر چه بیشتر این تلاشها باید روبه گاهت نهی شود. ندودیتها می‌کند که برآزادی وجود خواهد داشت لیساً در مراحل آغازین، میان و پایانی بران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم میتواند بیک میزان باشد. علی‌الفا عسده منه محدودیتها با پیشرفت هر چه بیشتر

سوسیالیسم باید نسبت معکوسی طی نماید هر چند که این سربمکوس ممکنست هموار و خط مستقیمی نبوده و بطور زیگ‌زاگ طی شود. طبیعتاً هم‌دامنه محدودیتها و هم‌روند کاهش آن در هر کشور جداگانه‌ای متفاوت بوده و یک امر مشخص تاریخی است. اما بطور عمومی با پیشرفت سوسیالیسم کار بسرد قهر محدودتر و محدودتر میشود. از سوی دیگر این موضوع اصلی را باید در نظر داشت که "آنچه ماهیت دیکتاتوری پرولتری را تشکیل میدهد تنها و یا خود بطور عمده اعمال قهر نیست. ماهیت عمده آن عبارتست از تشکیل و انضباط آتریاد پیشرو زحمتکشان، پیشاهنگ آن و یگانه رهبر آن یعنی پرولتاریا، هدف پرولتاریا عبارتست از استقرار سوسیالیسم، برانداختن تقسیم جامعه به طبقات، تسدیل تمام اعضا جامعه به افراد زحمتکش و از بیسن بردن زمینه برای هرگونه استثمار فرد از فرد" (لنین). وظیفه اساسی دیکتاتوری پرولتاریا در دوران گذار، عبارتست از گذار به اشکال سوسیالیستی مالکیت، بکارگیری پیشرفتهای علمی و فنی برای ارتقا بارآوری کار، سازماندهی عالیترین تولید و کلیه امور سیاسی و اجتماعی و غیره از طریق گسترش روزافزون نقش مستقیم توده‌ها، میدان دادن به رشد خلاقیتها و ارتقا فرهنگ توده‌ها به سطحی عالی و... لازم گذار به سوسیالیسم گسترش روزافزون دموکراسی سوسیالیستی در تمام عرصه‌هاست.

اگر در آغاز اعمال محدودیتها بی سرآزادی ضروری باشد با پیشرفت سوسیالیسم و نابودی امکان عینی استثمار انسان از انسان و نابودی استثمارگران، این محدودیتها نیز بتدریج ضرورت خود را از دست میدهند. با ورود به فاز نخست جامعه کمونیستی (سوسیالیسم) که وسائل تولید به مالکیت همگانی تبدیل میشود و حقوق بورژوازی در این حدود ساقط میشود، این محدودیتها نیز منسوخ و دولت نیز روبه زوال میرود.

"دولت روبه زوال میرود زیرا دیکتاتوری سرمایه‌دار وجود ندارد، طبقه وجود ندارد و لیساً نمیتوان هیچ طبقه‌ای را سرکوب کرد." (منتخبات لنین بفارسی - صفحه ۵۵۰ تا کید از لنین است)

در فاز نخستین جامعه کمونیستی (سوسیالیسم) ضرورتی اجتماعی برای اعمال محدودیتها برآزادی وجود ندارد. در این مرحله برطبق برنامه مصوب کنگره هشتم حزب بلشویک، کلیه محدودیتها می‌کند که برآزادی تحمیل میشوند باید لغو گردند. طبیعتاً در این مرحله احزاب و دولت علیرغم اینکه روبه زوال می‌روند وجود خواهند داشت و تنها در کمونیسم کامل است که اینها از میان خواهند رفت. اما در این مرحله مبارزه تاریخی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری بطور تاریخی و قطعی حل شده و سوسیالیسم بطور قطعی پیروز شده است. تمايزات طبقاتی وجود دارد ولی آنها گونیسم طبقاتی از بیسن رفته است. طبقات و اقشار مختلف در جنبین

جامعهای منافعشان اساساً در رشد و تکامل سوسیالیسم تا مینمیشود و هیچ طبقه و قشری مدافع سرمایه‌داری نیست. در چنین وضعیتی گرایشهای مختلفی که بوجود می‌آید اساساً گرایشهای سوسیالیستی هستند. طبیعتاً اختلافات بین گرایشهای مختلف پدید می‌آید ولی این اختلافات اساساً حول چگونگی پیشرفت سوسیالیسم، آهنگ و راههای رشد سوسیالیستی و غیره... دور خواهد زد. آیا در چنین مرحله‌ای که محدودیتها لغو میشود احزاب بورژوازی از حق تشکیل برخورداری خواهند بود؟ اگر ایس واقعیت را در نظر بگیریم که احزاب بر پایه طبقات شکل می‌گیرند، در شرایطی که طبقه سرمایه‌دار و استثمارگران بطور کلی در جامعه نابود شده باشند، زمینه عینی شکل گیری احزاب بورژوازی نیز وجود نخواهد داشت.

همانگونه که امروزه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری آزادی فعالیت طرفداران فئودالیسم به شکل گیری احزاب فئوالی نمی‌تواند در چنین جامعه‌ای نیز آزادی فعالیت برای همسواران سرمایه‌داری و بورژوازی به شکل گیری احزاب بورژوازی نخواهد انجامید. در اینجا نمیتوان دموکراسی بورژوازی و دموکراسی سوسیالیستی را با دگرسی مقایسه نمود. و گفت در شرایط دموکراسی‌های بورژوازی احزاب نیرومند پرولتری بوجود آمده و فعالیت می‌کنند و در دموکراسی سوسیالیستی در چنین مرحله‌ای چرا چنین نباشد. در جامعه سرمایه‌داری پرولتاریا تولید کننده اصلی نعم مادی، نیروی بالنده و اصلی جامعه است، حتی خشن ترین دیکتاتوریها نیز نمیتواند مانع شکل گیری و رشد احزاب پرولتری شود. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی ضرورتاً منجر به شکل گیری احزاب پرولتری میشود. اما در جامعه‌ای که سرمایه‌دار و استثمارگر نابود شده و از بین رفته است، مبارزه پرولتاریا با بورژوازی معنای یک طبقه نیز در عرصه داخلی رخت بر بسته است و نتیجتاً زمینه اجتماعی و طبقاتی برای تشکیل احزاب بورژوازی نیز از بین رفته است. از همین رو پذیرش فعالیت برای هواداران سرمایه‌داری نیز حاش اهمیت کاملاً فرعی است. مضافاً اینکه این واقعیت را نیز باید در نظر گرفت که احزابی که بطور تاریخی و طی روندی در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت کرده، مسلحانه علیه آن اقدام کرده‌اند و سرکوب شده و بسا ذباله‌دان تاریخ افکنده شده‌اند، بطور طبیعی جایگاهی در جامعه سوسیالیستی پیروزمند نخواهند داشت. در چنین جامعه‌ای گسترش روزافزون شرکت فعال و مستقیم توده‌ها در اداره کلیه امور، آزادی کامل اشتقاق علنیست، آزادی کامل بیان و اندیشه، فراهم آوردن امکانات برای رشد خلاقیتها و مبارزه آزادی بین گرایشهای سوسیالیستی، مسأله کلیدی و اساسی خواهد بود.

اما چرا در شوروی چنین نشد؟ چرا دامنه محدودیت آزادی به درون جز طبقه کارگر و تصفیه‌های دوران استالین کشیده شد و در اساس

کاهش آزادیها پیش رفت؟ همانطور که بیشتر اشاره شد، تحلیل کامل این مسأله نیازمند بررسی‌های کاملتری است، اما آنچه در خطوط کلی میتوان طرح کرد اینستکه، نخستین انقلاب سوسیالیستی نه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بلکه در روسیه که بلحاظ صنعتی عقب افتاده، جامعه‌ای خرده‌بورژوازی و با فرهنگ رشد نیافته بود، پیروز گردید. شکست انقلابات در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، روسیه شوروی را در بحار صحنه تنگ‌دنیای سرمایه‌داری قرار داد. جنگ داخلی و تالانگری گسترده توسط بورژوازی و امپریالیستها علیه حاکمیت پرولتاریا به راه افتاد کشور شوراهای را به ویرانه بدل کرد. در چنین شرایطی پرولتاریا و زحمتکشان شوروی، تحت رهبری حزب بلشویک می‌بایست راه دشوار خود را بسوی سوسیالیسم هموار می‌کردند. قهرمانی‌هایی که طبقه کارگر و زحمتکشان شوروی برای پیشروی به سوی سوسیالیسم از خود نشان داد، تاریخ به خود ندیده بود. اگر این قهرمانیها نبود، چه بسا که امروز سیمای جهان بگونه‌ای دیگر بود. در آن شرایط سخت و دشوار حزب بلشویک برای دفاع از انقلاب، بهیچ‌وجه وضعیت اقتصادی و مقابله با ضدانقلاب مجبور بود تدابیری بیندیشد، روشی را بکار گیرد که در آن شرایط کار ساز بود ولی بتدریج می‌بایست تغییر می‌یافت که از آن جمله است، استفاده از متخصصین بورژوازی، جذب متخصصین نظامی ارتش سابق برای سازماندهی ارتش سرخ، تاکید بر سانسورالیسم و شیوه‌های رهبری فردی اداره در امور اقتصادی و... این اقدامات گرچه در آن شرایط ضروری بشمار میرفت اما زمینه رشد بوروکراتیسم را که در جامعه خست‌سازده بورژوازی و بلحاظ فرهنگی نارسا یافتند، روسیه تحدید تولید میشد، تقویت می‌نمود. لنین در آن شرایط بارها و بارها درباره خطرات رشد بوروکراتیسم هشدار داده و ضرورت مبارزه جدی با آن را خاطرنشان کرده بود. دربرنامه موب‌هشتمین کنگره حزب بلشویک نیز به رشد بوروکراتیسم و ضرورت مبارزه با آن بدینصورت اشاره شده است:

"به انقلاب پرولتری، تنها به پاس سازمان شورائی دولت، قادر گشتنایا بیک ضربه دستگاه قضائی واداری کهنه بورژوازی دولت را کاملاً نابود کند. در هر حال، سطح پائین فرهنگ توده‌ها، فقدان تجربه لازم در امور دولتی از سوی کارگران مسئولی که توسط توده‌ها انتخاب شده‌اند، ضرورت احساری بکارگیری متخصصان نظم‌بیشین، به خاطر وضعیت بحرانی، و احضار مترقی بخش کارگران شهری برای خدمت در ارتش، همه به احیای جزئی بوروکراتیسم در درون نظام شوروی منجر شده است.

حزب کمونیست روسیه، درعین مبارزه شدید با بوروکراتیسم، به منظور غلبه کامل بر این کاستی، اقدامات زیر را پیشنهاد می‌کند.

۱- هرعضوی از شوراهای موظف به احسار وظایف خاصی در امور دولتی شود.

۲- این وظایف باید به‌نویس در میان اعضا درگوش باشد، به نحوی که بتدریج همه شاخه‌های اداری را در برگیرد.

۳- همه توده‌های زحمتکش باید بسودن استشنا و بتدریج ترغیب شوند تا در امور دولتی شرکت کنند " (قطعنامه‌های حزب بلشویک روسیه (بلشویک) ۱۹۲۴-۱۹۱۷ - صفحه ۳۶-۳۷)

رشد سریع حزب در چنین شرایطی، و درحالی که حزب در قدرت قرار گرفته بود، زمینه‌های رشد بوروکراتیسم در حزب را نیز فراهم تر کرد. حزب بلشویک در مجموع نتوانست بطسور موثر بارشد بوروکراتیسم در حزب و شوراهای مبارزه کند، اشتباهات حزب در زمینه تنظیم آهنگ‌گذار به سوسیالیسم و اشکال مالکیت سوسیالیستی، صنعتی کردن شتابان و اشتراکی کردنشهای اجباری از طریق تقویت سانسورالیسم و تضعیف دموکراتیسم، بنوبه خود زمینه‌های عینی رشد بوروکراتیسم را تشدید کرد. رشد بوروکراتیسم در حزب و شوراهای موجب تضعیف نقش توده‌ها در اداره امور سیاسی، اقتصادی اجتماعی و غیره و تضعیف دموکراسی پرولتری گردید و تضعیف دموکراسی پرولتری متقابلاً بر رشد بوروکراتیسم اثر گذاشت.

مسلماً شرایط بین‌المللی و در محاصره سرمایه‌داری قرار گرفتن شوروی و خطر مداوم آغاز جنگ توسط امپریالیستها، سانسورالیسم بیش از حد و شیوه‌های رهبری فردی در اقتصاد، فشار برای منعتی کردن شتابان، توسل به شیوه‌های اجباری درگذار به اشکال سوسیالیستی مالکیت (اشتراکی کردن های اجباری) و غیره در ایجاد زمینه عینی برای افزایش محدودیت آزادیها موثر بوده است ولی غلظت اصلی اجتماعی و سیاسی محدودترشدن آزادیها را بیش از هر چیز در رشد بوروکراتیسم در حزب و شوراهای و تضعیف نقش مستقیم توده‌ها در اداره کلیه امور باید جستجو کرد. رشد بوروکراتیسم و تضعیف دموکراسی پرولتری طبیعتاً برصعودی محدودیتها را موجب میشود. در این روند شخصیت‌های مهم تاریخی نیز نقش خود را ایفا کرده‌اند، اما از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی نقش شخصیت جایگاه معینی دارد، این شخصیت‌ها نیستند که تاریخ را می‌سازند، بلکه این شرایط معین اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی است که شخصیت را بطور رانند و امکان میدهد که نقش معین خود را درپروسه تاریخی ایفا نمایند. کیش شخصیت استالین، معلول آن شرایط تاریخی در روسیه بود هر چند که بنوبه خود بر روند تاریخ شوروی اثرات زیانبار مهمی برجای گذاشت. تز استالین درباره "دشمنان خلق" در حقیقت توجیه‌ه شورویک تصفیه‌های خونین مخالفین جناح حاکم بود و نه علت اجتماعی این تصفیه‌ها، جدائی بین گفتار و کردار، تبلیغات غیرواقعی سرکوب انتقاد، به زنجیر کشیدن هنر، جلوگیری از آزادی بیان و ابراز نظر حتی در درون حزب، گسترش فساد و رشوه خواری، تضعیف روحیه دلسوزانه و جدی درکار، و غیره و خلاصه هر آنچه تحت عنوان پدیده‌های منفی

در کشورهای سوسیالیستی از آن صحبت میشود، همگی جلوه‌های استاز رشد بوروکراتیسم کاهش نقش توده‌ها در اداره امور، تضعیف و نقض دموکراسی سوسیالیستی در این جوامع، رشد بوروکراتیسم زمینه عینی دکماتیسیم و برخورد محافظه کارانه بتثوری رافراهم‌تسر ساخت. حزب کمونیست شوروی نه تنها نتوانست بهم خود را در تکامل خلاق تثوری مارکسیستی متناسب با پیشرفت تاریخ و جامعه شوروی بس درستی ایفانماید بلکه فراتر از آن بس انحراف از مارکسیسم - لنینیسم نیز دچار گردید. تبلیغات غیرواقعی و جدائی و شکاف بین حرف و عمل، تبدیل محدودیتهای موقت بر آزادیها به محدودیت‌های دائمی و گسترش محدودیتها بتعوض تلاش برای کاهش آنها، نقض و محدود شدن دموکراسی سوسیالیستی بجای گسترش دموکراسی سوسیالیستی، کاهش نقش توده‌ها در اداره امور، و غیره و غیره را بهیچ‌وجه برپایه مشی و دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی نمیتوان توجیه کرد. اینها نشانه انحراف از مشی اصولی مارکسیستی - لنینیستی است. گورباچف کاملاً محق است زمانیکه در رابطه با ضرورت بازنگری در تثوریهای گذشته می‌نویسد: "مادر این مرحله جدید با ضرورت بازنگری به مسائل نظری و اندیشه‌های تشبیت شده درباره سوسیالیسم با تکیه بر میراث فکری و اسلوب لنین روبرو هستیم. دست‌زدن به چنین بازنگری بخصوص از آنجهت اهمیت دارد که ما در سالهای پس‌ازمرگ او همواره به برداشتهایش وفادار نگاه داشته‌ایم" (بازسازی - صفحه ۳۱)

رشد بوروکراتیسم، محدود شدن و نقض دموکراسی سوسیالیستی، نقش‌کنندگنده‌ای در تکامل سوسیالیستی جامعه شوروی ایفا نموده است، بااین وجود این موضوع راه‌گزر نباید از نظر دورداشت که علیرغم اینسبب تاثیر منفی و کند کننده، پیشرفت سریع جامعه شوروی، جامعه‌ای که یک بار پس از انقلاب اکتبر در جنگ داخلی و بار دیگر بر اثر هجوم فاشیسم به ویرانه بدل گردید، حقیقتی انکارناپذیر است و این امر حقانیت راه انتخاب شده در اکتبر و پتانسیل عظیم سوسیالیسم را نشان میدهد.

خلاصه کنیم برخلاف دیدگاه باصطلاح "نویسن" که معتقد است، خدشه‌دارشدن دموکراسی نساب و برداشتن گام نخست در سلب آزادی از دشمنان (بورژوازی) و محدودکردن دموکراسی لاجرم به گامهای بعد و نتایج تابه روز انحرافات و پدیده‌های منفی کنونی انجامید، باستی تاکد کنیم که اعمال محدودیت‌های برآزادی بسراز انقلاب اکتبر کاملاً ضروری بوده است بسودن برداشتن چنین گام‌هایی دفاع از انقلاب سوسیالیستی اکثر و حاکمیت پرولتاریا ممکن نبوده است، اما این محدودیتها می‌بایست کاهش می‌یافت و نهایتاً لغو می‌گردید ولی بدلیل رشد بوروکراتیسم و کاهش نقش مستقیم توده‌ها در اداره کلیه امور و بروز انحرافات منخص در حزب این روند نتوانست طی شود و روند بقیه در صفحه ۲۷

پیش نویس طرح برنامه

کمیسیون مشترک نمایندگان کیت مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان آزادی‌کار (فدائی) که تدوین پیش‌نویس طرح برنامه از جمله وظایف آن بوده، با توجه به نظرات موجود و برای آنگه بحث خلاق حول برنامه جریان یابد، اقدام به تدوین و ارائه دو پیش‌نویس طرح برنامه نمود. لازم به تأکید است که این دو طرح از جانب کمیسیون مشترک تدوین و ارائه شده و در کیت مرکزی دو سازمان مورد بحث و بررسی و تصویب قرار نگرفته است.

رئوس اختلافات موجود در دو طرح پیشنهادی بقرار زیر است:

- ۱- فصل بندی: طرح شماره (۱) شامل سه بخش بوده و از شرایط شخص ایران آغاز می‌شود. طرح شماره (۲) شامل چهار بخش است و از اهداف نهائی و اوضاع جهانی آغاز می‌گردد.
- ۲- اوضاع بین‌المللی: علیرغم رعایت ایجاز و اختصار در هر دو طرح، در طرح شماره (۱) به وضوح بین‌المللی و موقعیت امپریالیسم بطور خلاصه اشاره شده، در حالی که در طرح شماره (۲)، وضوح بین‌المللی و موقعیت امپریالیسم، شروح‌تر بیان شده است.
- ۳- تعریف سوسیالیسم: در طرح شماره (۲) تعریف سوسیالیسم از برنامه سوسیالیسم‌دوگراسی اخذ شده است. در طرح شماره (۱) تعریفی گسترده‌تر مطرح شده است.
- ۴- تجربه تاریخی ساختن سوسیالیسم: تجربه تاریخی ساختن سوسیالیسم، دستاوردها و علل بروز پدیده‌های منفی در کشورهای سوسیالیستی، بطور متفاوت مورد ارزیابی قرار گرفته

- ۵- ساخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، ارزیابی انقلاب پس و تحولات بعدی: در این زمینه‌ها دو طرح عمدتاً مشترک است. طرح شماره (۱) سستی بر تضعیف بورژوازی ملی در جریان رشد سرمایه‌داری وابسته بعنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی است. طرح شماره (۲) بر آنست که بورژوازی ملی در این پروسه موجودیتش را بعنوان یک نیروی اجتماعی از دست داده است.
- ۶- استراتژی طبقه کارگر در انقلاب دیموکراتیک: دو طرح برنامه در چارچوب سازه برای استقرار جمهوری دیموکراتیک خلق دارای تفاوت‌های زیر هستند: طرح شماره (۱) بورژوازی متوسط را دارای ماهیتی سازشکار و طرح شماره (۲) آن را نیروی ضدانقلابی می‌داند. طرح شماره (۱) خرده‌بورژوازی را در جمیع خود جزو نیروی محرکه انقلاب در مرحله دیموکراتیک - ضدامپریالیستی با ستبوری سوسیالیستی می‌داند، در حالی که طرح شماره (۲) بخش برده خرده‌بورژوازی را واجد چنین صفتی نمی‌داند و آن را نیروی بنیابینی ارزیابی می‌کند. علاوه بر اینها، در طرح شماره (۱) به ضرورت مبارزه برای حبه در اشکال مختلف آن اشاره شده است، در حالی که طرح شماره (۲) به این ساله اشاره ندارد.
- ۷- طرح شماره (۱) مبنی بر پستی کونیست می‌باشد و از طرح (۲) از آنجا که مبنی بر پستی را خصلت سازمان کونیستی نمی‌داند به آن اشاره ندارد.

نهائی

استیاب بخشی از جنبش جهانی کونیستی، هدف نهائی‌مان نابودی سرمایه‌داری و ساختن جامعه پستی است. ما منافع جداز طبقه کارگر نداشته و وظیفه خود میدانیم که تضاد آشتی ناپذیر میان سناغ ان و سرمایه‌داران، استشار شوندهگان و استشارگران را در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش آشکار م. اهمیت تاریخی، خصلت، شرایط و طرق رسیدن به کونیسم را برای کارگران توضیح دهیم. وضعیت ناپذیر کارگران و توده‌های زحمتکش را در جامعه سرمایه‌داری و ضرورت انقلاب اجتماعی برای رهائی از سرمایه را برای آنان آشکار کنیم.

هائی طبقه کارگر تنها بدست خود وی می‌تواند صورت بگیرد. دیگر طبقات جامعه سرمایه‌داری قادر به دی بنیادهای نظام سرمایه‌داری نیستند. انقلاب سوسیالیستی که نتیجه ناگزیر تکامل سرمایه‌داری است، رهائی واقعی طبقه کارگر ضروری است.

انقلاب اجتماعی پرولتاریا با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی وسائل تولید و مبادله به جای مالکیت همی و استقرار سازماندهی برنامه‌ریزی شده تولید بگونه‌ایکه رفاه کامل و رشد آزاد همه افراد جامعه را بن کنده به استشار انسان از انسان، تقسیم جامعه به طبقات و به نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از تقسیم، پایان داده و از این طریق تمامی بشریت ستدیده را آزاد خواهد ساخت.

رط ضرور تحقق انقلاب اجتماعی پرولتری، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و بر قراری دیکتاتوری یت بین‌المللی است.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکثر، نخستین کشور سوسیالیستی یا به عرصه حیات نهاد و ساختن یالیسم آغاز گردید. پیروزی انقلاب توده‌ای در بخشی از کشورهای اروپا و آسیا و تکامل آنها در سیر تان سوسیالیسم منجر به شکل‌گیری سیستم جهانی سوسیالیستی شد.

نمون اصلی دوران تاریخی کونئی که با انقلاب اکثر آغاز گردید، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. ن تاریخی کونئی، دوران مبارزه بین دو سیستم اجتماعی متخاصم سوسیالیستی و سرمایه‌داری، ن انقلابات سوسیالیستی و رهائی بخش، فروپاشی سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم و کونیسم است. کارگر بین‌المللی در محور راس دوران کونئی قرار دارد و تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری، تضاد ی این دوران تاریخی است.

نابت اقتصادی بین دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری که از طریق ساختن موفقیت آمیز سوسیالیسم اند صورت گرفته، اصلی‌ترین عرصه مبارزه بین دو سیستم را تشکیل میدهد. پرولتاریای پیروزنده، عمدتاً از ساختن موفقیت آمیز سوسیالیسم، می‌تواند تاثیر خود را بر رشد و گسترش انقلاب جهانی بر جای د. گرچه اساساً بدلیل عقب‌ماندگی صنعتی کشورهاییکه انقلاب سوسیالیستی در آنها پیروز شد و نیز بروز ه‌های منفی (نظیر شکل‌گیری و رشد بوروکراسی در اقتصاد و اداره امور دولتی و حزبی و...) که دلیل آنرا و بیش از هر چیز باید در تضعیف دسکراسی سوسیالیستی دانست) در کشورهای سوسیالیستی، اردوگاه یالیستی نقش برتر در اقتصاد جهانی نداشته و درصدد تولید و بازآوری کار به سطح کشورهای پیشرفته به‌داری نرسیده‌است، لیکن ظرفیت‌های عظیم سوسیالیسم در تأمین رشد و تکامل سریع جامعه، چشمانداز گ‌رفتن سوسیالیسم بر سرمایه‌داری را در این عرصه ترسیم میکند.

جره هفتاد ساله در ساختن سوسیالیسم اکنون کالا آشکار کرده است که بدون گسترش روز افزون آسی سوسیالیستی و خلاقیات و نقش توده‌ها و ارگانهای توده‌ای در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و ی، نمیتوان از تمامی ظرفیتهای نهفته در سیستم سوسیالیستی برای پیشرفت اجتماعی بهره گرفت و ی آنرا در کلیه عرصه‌ها بر سرمایه‌داری بنمعه ظهور رساند. همین جهت امروز در کشورهای سوسیالیستی اساسی "سوسیالیسم کار توده‌هاست" و احیاء قدرت شوراهای و سایر ارگانهای توده‌ای، به‌اصلی‌ترین شعار گردیده است.

نیرغم بروز انحرافات و پدیده‌های منفی در کشورهای سوسیالیستی که امکان بهره‌گیری کامل از ظرفیت‌های یالیسم را محدود ساخت، دستاوردهای نظام سوسیالیستی در تأمین پیشرفت و تکامل سریع جامعه، از بردن بی‌عدالتی‌های اجتماعی و تضمین منافع اساسی کارگران و تمامی زحمتکشان، برتری سوسیالیسم را ه نظام اجتماعی بر نظام سرمایه‌داری نشان داده است.

بند تجمع و تمرکز سرمایه در اوائل قرن بیستم، بانفی رقابت آزاد به پیدایش انحصارات نیرومند یستی که نقش تعیین‌کننده در حیات اقتصاد سرمایه‌داری جهانی ایفا میکنند، منجر گردید. در طی این سرمایه بانگی و سرمایه کالا" تمرکز صنعتی ادغام شده و صدور سرمایه را افزایش داد. با ورود به‌داری به مرحله امپریالیسم، تضادهای ذاتی نظام سرمایه‌داری بیش از پیش حدت و شدت یافتند، یالیسم به سد آشکار تکامل اجتماعی تبدیل گردید. در جریان جنگ اول جهانی روند تبدیل سرمایه‌داری نرگ به سرمایه‌داری انحصاری دولتی شتاب گرفت.

جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکثر، نقطه آغاز نخستین مرحله بحران سوسیالیستی به‌داری بود و پیروزی انقلابات توده‌ای در بخشی از کشورهای شکل‌گیری اردوگاه سوسیالیسم و بحران نظام مستعمراتی، دومین مرحله بحران عمومی آغاز گشت. تحکیم اردوگاه سوسیالیستی گسترش جنبش کارگر و جنبش‌های رهائی بخش و فروپاشی نظام مستعمراتی، سرمایه‌داری را وارد سومین مرحله بحران ی خود ساخت.

بحران عمومی سرمایه‌داری تعمیق یافته و تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حدت مییابد. سرمایه‌داری با بی ثباتی اقتصادی روز افزونی روبروست که در تصحیح بحرانهای ادواری و ساختاری بطور برجسته‌ای نمایان میشود. تورم، بیگاری گسترده و روزافزون نشانه‌های بارز پوسیدگی و بحران سرمایه‌داری است. سرمایه‌های انحصاری استشار طبقه کارگر راه اشکال جدید و پیوسته از طریق بالا بردن شدت کار افزایش داده است. شکاف بین کارگران و زحمتکشان و بورژوازی امپریالیستی روز بروز عمیق‌تر میشود.

با فروپاشی نظام کهن استعماری، سیاست نواستعماری از جانب امپریالیست‌ها بهره امپریالیسم امریکا در پیش گرفته شد. تغییرات انقلابی به نفع جنبه انقلاب جهانی، گسترش جنبش‌های رهائی بخش از یکسو و رشد غول‌آسی انحصارات امپریالیستی، نیاز برای گسترش و تصحیح بازاره انقلاب علمی و فنی و ضرورت تقسیم کار جدید جهانی بصورت تولید مواد خام و کالاهای ساده و اولیه در کلتی و کالاهای پیچیده با تکنولوژی پیشرفته در متروپل، نیاز به جریان افتادن سرمایه‌های مترکم شده در جهت استشار نیروی کار در کشورهای تحت ستم و رشد بورژوازی وابسته در این کشورها، در پیش گرفته شدن سیاست نواستعماری را اجتناب ناپذیر ساخته بود. هدف اصلی سیاست نو استعماری تأمین منافع آزمندانه و فارتگران انحصارات امپریالیستی، تشدیداستشار و غارت خلقهای تحت سلطه و در بند نگهداشتن آنان در اشکال پوشیده‌تر میباشد. اعمال سیاست نو استعماری شکاف بین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای تحت سلطه را بیش از پیش عمیق‌تر ساخته‌است.

صفت مشخصه امپریالیسم، بصورت تکامل همه جانبه دستگاه بوروکراتیک و نظامی و گرایش به بسط ارتجاع سیاسی بصورت برجسته‌ای نمایان می‌شود. بورژوازی امپریالیستی در برابر رشد جنبش طبقه کارگر و جنبش‌های رهائی بخش، هتکاتیکه منافع‌اش به خطر می‌افتد به خشن‌ترین اشکال سرکوب و حکومتی فاشیستی و شبه فاشیستی توسل می‌جوید.

امپریالیسم امریکا بنسبیه سرکرده امپریالیسم جهانی، نقش ژاندارم بین‌المللی را ایفا میکند. تجاوزات نظامی و مداخلات مستقیم، غیر مستقیم برای سرکوب جنبش‌های انقلابی و رهائی بخش، ایجاد پایگاههای نظامی و استقرار سلاحهای هسته‌ای در کشورهای مختلف، تشکیل نیروهای واکنش سریع، تشدید یلیتاریسم و دامن زدن به سابقه تصحیحاتی حتی در فضای کیهانی، سیاست ارتجاعی، تجاوزگران و مپلیتاریستی امپریالیسم امریکا را بی پرده نشان میدهد.

امپریالیستی‌ها بر هر حربه‌ای برای سد نمودن راه پیشرفت انقلاب جهانی توسل میشوند لیکن قادر نخواهند بود جامعه بشری را از پیشرفت و تکامل باز دارند. سرمایه‌داری گرچه هنوز از موفقیت نیرومندی برخوردار است، اما محکوم به شکست و نابودی است و پیروزی سوسیالیسم و کونیسم در پهنه جهانی اجتناب‌ناپذیر است.

انقلاب جهانی در سه روند اصلی خود، اردوگاه سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر و جنبش‌های رهائی بخش، علیرغم عقب‌رویی‌ها و شکست‌های موقتی، رشد و گسترش مییابد.

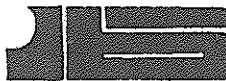
مبارزه طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری جریان دارد. خلقهای تحت ستم برای گسستن یوغ بندگی، ستم و استشار بی‌بی‌خیزند. طی دهه‌های اخیر خلقهای متعددی طی نبردهای قهرمانانه با امپریالیسم، دست نشاندهگان و وابستگان، موفق به کسب پیروزی و رهائی از ستم امپریالیستی شده‌اند.

رشد ناموزون انقلاب جهانی، پیروزی تدریجی انقلابات سوسیالیستی در حلقه‌های ضعیف سیستم جهانی سرمایه‌داری، دوران تاریخی‌ای را پدید آورده است که در کنار کشورهای سوسیالیستی، کشورهای سرمایه‌داری به حیات خود ادامه میدهند. همزیستی بین کشورهای دارای نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری طی این دوران ضرورتی است که در شرایط عینی تاریخی ناشی میشود. این همزیستی که توأم با مبارزه بین دو نظام اجتماعی متخاصم است در روند خود با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سایر کشورها به محو سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان خواهد انجامید.

منافع پرولتاریا و انقلاب جهانی ایجاب میکند که همزیستی و مبارزه بین دولت‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری شکل صلح آمیز داشته باشد. این ساله بویژه با تکامل جنگ افزارها با حفظ حیات جامعه بشری پیوند خورده است.

سیاست همزیستی صلح آمیز، فقط به روابط بین دولت‌ها مربوط بوده و به هیچ وجه قابل بسط به روابط بین گروهها و طبقات مختلف در کشورهای جداگانه و به مناسبات بین استشارگران و استشار شوندهگان، استشارگران و قربانیان استشار نیست. این سیاست تناقضی با مبارزات و جنگهای انقلابی و رهائی بخش نداشته و با وظیفه انترناسیونالیستی پرولتاریای پیروزمند در پشتیبانی و حمایت قاطع در تمامی جنبش انقلابی و رهائی بخش در سراسر جهان مغایرت ندارد.

ماهیت جنگ افزروانه و تجاوزکارانه امپریالیسم تغییری نکرده‌است، اما برتری نیروهای طرفدار صلح و همزیستی مناسبت آمیز بر نیروهای جنگ طلب در عرصه بین‌المللی، امکان واقعی جلوگیری از جنگ جهانی و محدود ساختن دامنه بروز گرایش تجاوزگران و جنگ افزروانه امپریالیسم را بوجود آورده است. با این وجود خطر بروز جنگ جهانی بشریت را تهدید میکند، جنگی که با توجه به تکامل سلاحهای هسته‌ای و گرما هسته‌ای، بشریت را نابود خواهد ساخت. از اینرو مبارزه برای حفظ صلح جهانی، برای ادامه حیات جامعه بشری اهمیت حیاتی و مرم دارد.



جامعه ایران تنها با سرنگونی دیکتاتوری ارتجاعی حاکم، در هم شکستن مناسبات کنونی، نابودی سلطه ریاکسیسم و محور بقایای مناسبات پیشین می‌تواند متحول گشته و سرریخته، تکامل یابد.

انقلاب ایران پاتوجه به این مرحله از تکامل جامعه، موانع رشد و تکامل سریع آن و صف آرائی نیروهای فائدی، انقلابی است. دیکتاتوری ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری.

پیروزی انقلاب دیکتاتوری ایران، بنا به مضمون و خصلت آن، بدون در هم شکستن چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و سنت گیری سوسیالیستی امکان پذیر نیست.

وظایف دیکتاتوری، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری انقلاب دارای ارتباط متقابل دیالکتیکی بوده و به‌های مختلف کل واحدی را تشکیل می‌دهند که در روند انقلاب ایران باید متحقق گردند. صلی شدن و هم واقعی هیچیک از این وظایف به تنهایی امکان پذیر نیست.

طبقه کارگر تنها طبقه‌ایست که می‌تواند انقلاب دیکتاتوری را تا سرانجام پیروز کند خود رهبری نماید و رهبری نه کارگر شرط لازم پیروزی قطعی انقلاب دیکتاتوری میباشد.

دهقانان و خرده بورژوازی شهری متحدین پرولتاریا در انقلاب دیکتاتوری هستند. نیمه پرولتاریای شهر و تا نزدیکترین متحدین پرولتاریا در انقلاب دیکتاتوری بشمار می‌آیند.

رده‌های فوقانی خرده بورژوازی موضوعی بین‌بینی در انقلاب دیکتاتوری دارند و پرولتاریا باید برای نندن آنها به صفوف انقلابی و با بی طرف ساختن شان مبارزه نماید.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، در هم شکستن مابین دولتی بوروکراتیک و نظامی و استقرار جمهوری نراتیک بوده‌ای که مضمون طبقاتی حاکمیت دیکتاتوری کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی به رهبری نه کارگر میباشد. شرط پیروزی قطعی انقلاب دیکتاتوری است.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که تا بن دندان مسلح بوده و به خشن‌ترین شیوه‌های سرکوب و تروریسم ننگار متکی است، از طریق نبردی قهرآمیز و مسلحانه امکان پذیر است و طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش می‌باید ود را برای چنین نبردی آماده سازند.

انقلاب ایران جزئی از روند انقلاب جهانی است و اتحاد آن با سه روند اصلی انقلاب جهانی، شرط روزی و تکامل آن در راستای سوسیالیسم میباشد.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دیکتاتوری توده‌ای هدف مقدم پرولتاریای ایران بشمار می‌آید. جمهوری دیکتاتوری توده‌ای، حاکمیت دیکتاتوری توده‌هاست که اجرای برنامه دلیل را تضمین می‌کند.

نش سوم: برنامه دیکتاتوری خلقی

اقدامات عمومی سیاسی اجتماعی

الف- تأمین و تضمین حق رای همگانی، برابر و مستقیم و مخفی درانتخابات مجلس خلق و گلبه ارگانهای ود مختار و خودگردان، برای گلبه زنان و مردانی که به سن ۱۸ سالگی رسیده‌اند. تضمین حق گلبه رای نندگان برای انتخاب شدن در گلبه‌های ارگانها و نهادهای انتخابی.

ب- تأمین و تضمین آزادی کامل احزاب سیاسی، تشکیل گلبه‌های طبقاتی و صنفی، تشکیل اجتماعات، تظاهرات و تصابات، تأمین کامل آزادی عقیده و نشر اندیشه و بیان.

ج- لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی، لغو تفتیش عقاید، سانسور.

د- تضمین آزادی سافرت، اقامت، انتخاب شغل، مکانبات، پوشش و مصونیت افراد و محل زندگی آنها از بی.

ه- تأمین و تضمین برابری کامل گلبه افراد جامعه مستقل از جنسیت، عقیده، مذهب، نژاد و ملیت.

و- جدائی کامل دین از دولت.

ز- تأمین امنیت قضائی و ایجاد دادگاههای مردمی بر اساس انتخابی بودن قضات.

ح- تضمین حق اشخاص برای تعقیب هر مقام رسمی در دادگاه.

انحلال ارگانهای رژیم و ایجاد دولت دیکتاتوری

الف- انحلال گلبه ارگانهای مسلح و سرکوبگر رژیم، اهم از سپاه پاسداران، کیمته‌ها، شهرتانی، ژاندارمری و ج و... ایجاد ارتش انقلابی با شرکت پرولتاریا و تملیح عمومی توده‌ها.

ب- انحلال دستگاهها و ارگانهای بوروکراتیک و ایجاد نهادهای اداری دیکتاتوری.

ج- جایگزینی سیستم انتخابی مقامات و مسئولین بجای سیستم انتصابی.

د- لغو قانون اساسی و گلبه قوانین ارتجاعی.

ه- تشکیل مجلس خلق از نمایندگان منتخب مردم بمثابة عالیترین ارگان قانون گذاری و حکومتی.

حل مساله ملی

الف- تضمین حق گلبه ملی ساکنان ایران در تعیین آزادانه سرنوشته خویش، اتحاد ملیت‌های ساکن ایران، اتحادی داوطلبانه و آزاد باشد.

ب- اتحاد داوطلبانه ملیت‌های ساکن ایران باید مبتنی بر برابری حقوق ملیت‌ها باشد.

ج- لغو تقسیمات کنونی کشوری و تقسیم‌بندی نوین بر پایه مناطق ملی.

اقدامات عمومی اقتصادی

الف- معادله و ملی کردن موسسات و صندوقهای قرض الحسنه متعلق به سرمایه‌داران و تجار بزرگ.

ب- لغو گلبه قراردادهای غیر عادلانه با انحصارات و دولتهای امپریالیستی و انتشار مفاد آنها برای گلبه

الف- تضمین حق امتصاب برای کارگران و صنویت قطع دستزد در دوران امتصاب.

ب- برقراری کنترل کارگری در رشته‌های مختلف تولیدی.

ج- اجرای کامل ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل متوالی در هفته و یک ماه مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق.

د- ممنوعیت اشتغال افراد کمتر از ۱۶ سال.

ه- تضمین و پرداخت حداقل هزینه زندگی در دوران بیکاری.

و- پرداخت کمک هزینه برای فرزندان کارگران و کارکنان با توجه به میزان دستزد.

ز- تدوین قانون کار با شرکت و تصویب نمایندگان کارگران.

ط- تقبیل ساعات کار روزانه در کارهای سنگین و کارهایی که تداومش برای سلامتی زیان بار است.

ی- تأمین وسائل ایمنی و بهداشت در محل‌های کار.

ک- تأمین بیمه‌های اجتماعی برای کارگران از قبیل بیمه حوادث، از کار افتادگی، نقض عضو درمانی و بازنشستگی.

۷- تأمین حقوق دهقانان

الف- طب مالکیت از زمینداران بزرگ، و ملی کردن املاک و وسائل تولید زمینداران بزرگ، بنیاد مستقیمین و...

ب- ملی کردن گلبه اراضی کشاورزی.

ج- لغاء بقایای فئودالیسم.

د- لغو گلبه دیون دهقانان به بانکها، سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و دولت.

ه- واگذاری زمین به دهقانان توسط کیمته‌های دهقانی منطقه بمنظور تحقق شعار زمین از آن گمائی است که روی آن کار میکنند.

و- برقراری گفت جمعی در زمین‌های بزرگ مکانیزه، جلب دهقانان به کشت جمعی از طریق نشان دادن مزایا و بارآوری بیشتر این شیوه کشت، تشویق دهقانان به ایجاد تعاونها.

ز- پرداخت وام‌های با بهره مناسب و تأمین کوده، بذره، نهال، سوم دفع آفات و ماشین آلات کشاورزی برای دهقانان.

ح- تعیین قیمت‌های عادلانه برای محصولات کشاورزی از جانب دولت.

ط- ایجاد راه و شبکه آبیاری و زه‌کشی، مراکز درمانی و بهداشتی و فرهنگی در روستاها.

۸- تأمین حقوق زنان

الف- لغو هرگونه تبعیض میان زنان و مردان و بر خوردهای زنان از حقوق برابر با مردان در گلبه شئون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی.

ب- تأمین و تضمین حقوق برابر با مردان برای زنان در ازدواج و طلاق و ارث و سرپرستی کودکان.

ج- ایجاد امکانات پزشکی و داروئی و زایشگاههای مجهز و رایگان برای زنان باردار در شهرها و روستاها.

د- بر خوردهای زنان باردار از چهارماه مرخصی با استفاده از دستزد و حقوق.

ه- ایجاد مهد کودک و شیرخوارگاه در محلات و جنب کارخانه‌ها و ادارات.

۹- تأمین مسکن

الف- اتخاذ تدابیری فوری جهت حل نسبی مسله مسکن، از قبیل صادره منازل، آپارتمانها، ساختمانهای متعلق به سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و تثبیت اجاره بها بطور عادلانه و پرداخت کمک اجاره بها مستاجرین از طرف دولت متناسب با میزان در آمد و تعداد عائله.

ج- برنامه‌ریزی برای حل قطعی مسله مسکن از طریق ساختمان سازی و تهیه مسکن.

۱۰- آموزش عمومی و فرهنگ

الف- اجباری نمودن تحصیلات تا پایان دوره متوسطه و رایگان کردن آموزش در گلبه سطوح.

ب- گسترش مدارس ابتدائی و متوسطه و آموزشگاههای فنی در شهرها و روستاها به میزان کافی.

ج- لغو تدریس اجباری دروس مذهبی در مدارس و تغییر سیستم آموزشی با بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین سیستم‌های آموزشی.

د- گسترش و ایجاد کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی در شهرها و روستاها، ایجاد امکانات لازم برای پرورش هنر در تمامی زمینه‌ها.

ه- ایجاد دانشگاههای جدید بمنظور تربیت نیروی متخصص.

ز- حمایت مادی و معنوی از هنرمندان و دانشندان و تلاش برای جلب و جذب دانشندان و هنرمندانی که مجبور به ترک میهن شده‌اند.

۱۱- بهداشت عمومی

الف- تأسیس مراکز بهداشتی، بیمارستانها و درمانگاههای مجهز در شهرها و روستاها جهت تأمین بهداشت ب- ایجاد مراکز و دانشگاهها برای تربیت قادر پزشکی و درمانی.

پیرامون پاره‌ای از مسائل تئوریک در رابطه با ...

محدود شدن دموکراسی سوسیالیستی و گسترش محدودیتها طی گردید. رشد انحرفات و ویدده‌های منفی، دوره‌ای از رکود را پدید آورد و حاصسه شوری در آستانه بحران قرار گرفت و ضرورت دگرگونی‌هایی با خصلت انقلابی، یا انقلاب در انقلاب مطرح گردید.

حال پس از اشاره به تجربه انقلاب در اکتبر به تجربه انقلاب بهمین و چگونگی برخورد دیدگاه با اصطلاح "نوسین" به ایس مهمترین رویداد تاریخ معاصر ایران سیردارسیم.

"ا دمه دارد" شهریور- ۱۳۶۷

حیدر

پیش‌نویس طرح برنامه

بخش اول - ساخت اجتماعی - اقتصادی ایران

میهن ما ایران سرزمین ثروتمندی است که سرشار از منابع و ثروت‌های طبیعی، نفت و گاز، معادن مورد نیاز تمامی رشته‌های صنعتی و همچنین دارای دشتها و جلگه‌های بسیار وسیع و حاصلخیز، باغات و جنگلهای غنی، منابع سرشار شیلات و از همه مهمتر دارای جمعیت فطیعی از نیروی فعال کارگری است. باین همه اکثریت مردم کشور ما در فقر و محرومیت زندگی می‌کنند. حاصل کار تلاش کارگران، دهقانان و سایر توده‌های مردم و ثروت‌های ملی و طبیعی ایران را سالیان درازی است که سرمایه‌داری جهانی با همدستی استشارگران داخلی به یغما می‌برد و در ازا آن فقر و بی‌خانمانی، بیماری و اختناق برای مردم ایران به ارمغان می‌آورد.

این وضعیت نتیجه سلطه سرمایه‌داری وابسته و سلطه دیکتاتوری و فساد و بی‌کفایتی هیئت حاکمه ایران و حکومت‌هایی است که هر یک نمونه‌های شرم‌آور فساد، زورگویی و فارتگری بوده‌اند. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که توسط امپریالیسم آمریکا طراحی و رهبری شده، حکومت ملی بمصدق سرتگون گفت و رژیم کودتا جنبش خلق را به شکلی وحشیانه سرکوب کرد. از آن زمان به بعد سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم جهانی، بویژه امپریالیسم آمریکا بر ایران به سرعت رو به گسترش نیا دو رشد سرمایه‌داری وابسته و تشدید اختناق آهنگی پرشتاب یافت.

روند رشد سرمایه‌داری وابسته که با تلاشی تدریجی مناسبات فئودالی همراه بوده، سرانجام در اوائل دهه‌ی ۴۰ و هزمان با فرمهای دهه‌ی ۴۰ به مناسبات سلطت تبدیل شد.

طی دهه‌ی پیش از فرم (سالهای ۳۲ تا ۴۱) از یکسور رشد سریع بورژوازی وابسته و مناسبات سرمایه‌داری، تضعیف و کانالیزه شدن بورژوازی ملی، کانالیزه شدن آهسته‌ی فئودالها در جهت بورژوازی وابسته، روابط فئودالی و حرکت فئودالها درحاکمیت که مانع جدی ادامه‌ی رشد مناسبات سرمایه‌داری و بورژوازی وابسته شده بود، بصورت بحران اقتصادی - اجتماعی در آستانه فرم ظاهر شده بود و از سوی دیگر سیاست نواستعماری بدلیل مرحله‌ی مصلحتی از تکامل نظام جهانی سرمایه‌داری و وضعیت مشخص بین‌المللی، جایگزین سیاست استعماری شده بود.

این وضعیت انجام فرم‌هایی را به منظور هموار کردن راه رشد سرمایه‌داری و سلطه روابط نواستعماری ضروری ساخته بود و به بخشی از طبقات حاکمه و امپریالیست‌ها امکان داد که در یک پروسه تدریجی، تحت کنترل از بالا و بشیوه بوروکراتیک، دست به فرم‌های ضدانقلابی زده و حاکمیت بورژوازی وابسته و مناسبات سرمایه‌داری را در جامعه مستقر سازند.

رشد سریع بورژوازی وابسته در فرم‌های تجاری، صنعتی، مالی و کشاورزی وادغام آنها منجر به حاکمیت الیگارشی ملی وابسته در ایران گردید.

رشد و سلطت شدن سرمایه‌داری در وابستگی به امپریالیسم و از طرق فرم‌های بوروکراتیک ساخت سرمایه‌داری ایران را از خصوصیات بیمارگونه و از هم گسیخته و وابسته به امپریالیسم بر خوردار کرد.

از هم گسیختگی ساخت اقتصادی ایران را در بخش صنعت در عدم تناسب میان صنایع مادر و صنایع سبک و مصرفی، رشد نایافته‌ی بخش ۱ تولید و گسترش بخش ۲ تولید عمدتاً در زمینه صنایع سبک و مصرفی بصورت مونتاژ و وجود انبوهی از صنایع عقب مانده در کنار بخش محدود صنایع مدرن و فقدان ارتباط آراگونیک با یکدیگر، گسترش صنعت نفت عمدتاً در رشته تولید نفت خام و در بخش کفابوری بصورت وجود یک قسمت پیشرفته محدود و یک قسمت عقب مانده وسیع و ادامه حیات بقایای مناسبات فئودالی، میتوان مشاهده نمود. از هم گسیختگی اقتصاد ایران، مانع بکار گرفتن تکنولوژی پیشرفته در همه بخشها و رفته‌های تولیدی میشود و در نتیجه انبوه عظیمی از تولید کنندگان مجبور به کار با تکنولوژی عقب مانده هستند.

وابستگی بیابانگر رباخه‌ی نابرابر و اسارت با است و از این طریق بخش عظیمی از ارزش اضافی تولید شده در ایران به جیب انحصارات امپریالیستی سرازیر میشود.

اقتصاد تک پایه‌ی متکی به صدور نفت خام، نخستین عامل وابستگی ایران به امپریالیسم است. همراه با رشد مناسبات سرمایه‌داری، اتکاء اقتصاد ایران به فروش نفت خام به انحصارات امپریالیستی گام به گام افزایش یافته‌است. صادرات مواد نفتی بخش اعظم صادرات ایران را تشکیل میدهد که از طریق قراردادهای اسارت بار و غیر عادلانه تحت کنترل انحصارات امپریالیستی قرار دارد. ارز حاصل از این صادرات نقش اصلی در برگردش در آوردن کل اقتصاد سرمایه‌داری در ایران ایفا میکند.

وابستگی صنعتی حلقه محکم وابستگی به امپریالیسم است. در جریان رشد سرمایه‌داری وابسته، صنایعی گسترش یافت که مونتاژ آخرین مراحل پروسه تولید کالاها، مصرفی و پاره‌های کالاهای سرمایه‌ی را برعهده دارند و باقستی از مراحل اولیه پروسه تولید کالاهای صادراتی را انجام میدهند. این صنایع از طریق ماشین آلات، تکنولوژی و خدمات و در صد مهمی از مواد و کالاهای مورد نیاز با قابل مونتاژ به انحصارات امپریالیستی وابستگی دارند. پیش از انقلاب بهمن این صنایع از طریق سرمایه، وام و اعتبار و حق‌الاستیاز نیز به سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی وابسته بودند که این جنبه اکنون تضعیف شده است.

سرمایه‌گذاری خارجی در زمینه‌های مختلف در شرکت با سرمایه‌های دولتی و با بخش خصوصی از جمله عوامل وابستگی ایران بود که پس از انقلاب بهمن بشدت محدود شده است.

تجارت خارجی ایران که ساخت آن اساساً نواستعماری است، بعنوان حلقه تحکیم و گسترش پیوندهای وابستگی ایران عمل میکند. وابستگی در این زمینه پس از انقلاب بهمن بطور قابل ملاحظه‌ای گسترش یافته است. تطبیق اشتراک و ستم سرمایه‌داری با اشتراک و ستم امپریالیستی و بقایای مناسبات فئودالی، تضادهای اجتماعی رازشدهت بسیاری بر خوردار میسازد و از این رو رونمای سیاسی مناسبات مستقر در ایران ضرورتاً دیکتاتوری ارتجاعی خشن و متکی به قهر ضد انقلابی آشکار است.

با سلطت شدن مناسبات سرمایه‌داری، تولید سرمایه‌داری به شیوه اصلی تولید و اشتراک سرمایه‌داری به شکل اصلی تصاحب محصول کار زحمتکشان تبدیل شده طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌داری به دو قطب اصلی و متضاد تبدیل گشتند و ساخت طبقاتی جامعه درگهون شد.

رشد سریع صنایع موجب رشد چشمگیر طبقه کارگر شد. طبقه کارگر ایران با کمیت عظیم خود تولید کننده اصلی در جامعه است. کارگران ایران بجز دست‌های توانا و خلاق خود وسیله دیگری برای تولید ندارند و برای دست آوردن حداقل معیشت مجبور به فروش دائمی نیروی کار خود هستند و نیروی کار آنها توسط سرمایه‌داران مورد اشتراک وحشیانه قرار میگیرد. طبقه کارگر ایران از ابتدائی‌ترین حقوق محروم بوده و در فقر و فلاکت زندگی میکند.

طبقه کارگر بنا به موقعیت اجتماعی‌اش، تنها طبقه‌ایست که هیچگونه منافعی از ادامه مناسبات سرمایه‌داری و حفظ مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ندارد. از این روست که طبقه کارگر ایران سر سخت‌ترین دشمن امپریالیسم و سرمایه‌داری، سباز تسلیم ناپذیر استقلال و آزادی ایران و تنها پیابارگر همیشه پیگیر انقلاب اجتماعی و نابودی هرگونه اشتراک و ستم است.

بر افتادن مناسبات فئودالی و سلطه مناسبات سرمایه‌داری تجزیه دهقانان به پرولتاریای روستا، دهقانان فقیر (نیسه پرولتاریا)، دهقانان میانه حال (خرده بورژوازی) و دهقانان مرفه (بورژوازی روستا) را شدت بخشید.

کارگران روستا که بخشی از پرولتاریای ایران را تشکیل میدهند، دهقانان بی زمین هستند که در اصلاحات ارضی زمین نصیب آنها نشده است. کارگران روستا مجبور به فروش دائمی نیروی کار خود هستند. بخشی کارگران روستا در واحدهای کشت و صنعت کار میکنند. واحدهای کشت و صنعت که در آنها تولید بر با تکنیک پیشرفته و اشتراک کار مزدی استوار است با قرار گرفتن مناطق وسیع حاصلخیز در اختیار سرمایه‌داران طریق خلع ید از دهقانان در جریان فرم‌ها بسرعت رشد کردند. بخش دیگر مدام در حال انتقال و مهاجر برای یافتن کار هستند. حتی آنها که منطقه خود را عوض نمی‌کنند کتر دوسال پایی روی یک زمین با گذارده میشوند. شرایط کار وزندگی کارگران روستا برابست سخت‌تر از شرایط کارگران شهری است و حتی از آنها حقوق محدود کارگران شهری نیز برخوردار نیستند.

دهقانان فقیریا نیسه پرولتاریای روستا، دهقانان کم زمین هستند که در آمد حاصل از کار روی قطعه زمه کوچک، کفاف زندگیشان را نمیدهد و در عین کار بر روی زمین خویش ناچار به فروش نیروی کار خود هستند سستیقا" مورد اشتراک قرار میگیرند. نیسه پرولتاریا نزدیکترین متحد پرولتاریا در انقلاب بشمار می‌آید.

دهقانان میانه حال، اساساً متکی به حاصل کارشان بر روی قطعه زمین خویش هستند. این قشر وس شدیداً تحت ستم بورژوازی و امپریالیسم قرار داشته از بقایای مناسبات پیشین نیز رنج میبرند و راه دسترنج‌شان به انحاء مختلف به یغما برده میشود.

دهقانان مرفه، بورژوازی روستا بشمار می‌آیند که نیروی کار پرولتاریای روستا را اشتراک کرده و محصول اساساً برای فروش در بازار تولید میکنند. این قشر تحت فشار امپریالیسم و بورژوازی بزرگ قرار دارد، سبازره‌اش در راستای کسب سود بیشتر است.

مهاجرت وسیع روستائیان به شهرها از جمله نتایج فرم‌ها بود. بخش قابل توجهی از روستائیان مهاجر حاشیه شهرها سکنی گزیدند. بازار کار در شهرها قدرت جذب نیروی دهقانان مهاجر را ندارد و در نتی بخش‌ی از حاشیه نشین‌ها به اردو ذخیره کار می‌پیوندند و با از طریق دستفروشی، کارهای سوقت و غیره زندگی فلاکت باری در شهرها ادامه میدهند. زندگی این بخش از زحمتکشان شهری حتی برابست بدتر شرایط زندگی کارگران است و شدیداً تحت ستم و اشتراک قرار دارند.

رشد و سلطت شدن مناسبات سرمایه‌داری، موجب ورشکستگی بخش وسیعی از خرده بورژوازی سنتی و راند شدن آنان به صفوف پرولتاریا گردید. با این وجود بخشی از خرده بورژوازی سنتی به حیات رو به نابود خود ادامه میدهد و تحت فشار بورژوازی و امپریالیسم قرار دارد.

همراه با رشد سرمایه‌داری، خرده بورژوازی جدید شامل کارمندان دولتی، کسبه و پیشه‌وران واسطه‌ه بازرگانی، مطمان، استادان، هنرمندان، کارشناسان و متخصصین، پزشکان و پرستاران گسترش یافت. خر بورژوازی جدید تحت فشارهای بورژوازی و امپریالیسم قرار دارد.

ایران کشوری است کثیرالمله و خلقهای فارس، کرده، ترک، عرب، ترکمن و بلوچ ملیتهای اصلی ساکن این هستند. خلقهای ایران تحت ستم ملی و شوونیم فارس قرار دارند. فرم‌های دهه چهل توام با سرکوب جنب انقلاب و حقوق دمکراتیک گردید و ستم ملی بود.

در سال ۵۷ اکثریت مردم ایران که از سلطه رژیم دیکتاتوری شاه، فارتگری امپریالیسم و بورژوازی بزر بجان آمده بودند، ببا خاستند تا با سرتوئی رژیم سلطنتی خواسته‌های دمکراتیک - ضد امپریالیستی عادلانه خود را محقق سازند، اما بدلیل فقدان رهبری انقلابی و سلطه روحانیت و ایسترا به رهبری حیدر انقلاب بهمن با شکست روبرو گردید و نه تنها خواسته‌های واقعی مردم عملی نشده، بلکه وضع توده‌ها، از له اقتصادی و حقوق دمکراتیک و حیدم‌تر از پیش نیز شد.

با سرتوئی رژیم سلطنتی، بورژوازی بزرگ و وابسته از قدرت به زیر کشیده شد اما حاکمیت جدید بنا ماهیت ضدانقلابی‌اش از همان نخستین روزهای پس از قیام بهمن در جهت نابودی دستاوردهای انقلاب سرکوب جنبش انقلابی توده‌ای اقدام نمود.

بخش مهمی از سرمایه‌های سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ که از ترس انقلاب رها شده بودند، دولتی ه اما بدلیل ماهیت ضد انقلابی رژیم اسلامی و خصلت بوروکراتیک بخش دولتی، تغییر در اقتصاد وابسته سرمایه‌دارانه این بخشها پدید نیامد. این اقدامات منجر به افزایش بیش از پیش بخش دولتی و سرمایه‌دا دولتی گردید. اساس مناسبات اقتصادی - اجتماعی گذشته و وابستگی اقتصادی به امپریالیسم همچنان ح شد. بخش وابستگی دولت پس از انقلاب باافزوده شدن ارگانهای بوروکراتیک و ارتجاعی جدید اداری نظامی، بیش از پیش گسترش یافت. در سالهای پس از انقلاب قشر نوینی از بورژوازی بوروکرات شکل گرفت نقش بورژوازی تجاری افزایش یافت.

رژیم مذهبی جمهوری اسلامی، که دین و دولت در آن تطبیق گشته و مذهب شیعه و روحانیت از امتیازا ویژه برخوردار میباشد، یکی از خشن‌ترین دیکتاتوری‌های زمان ماست، که متکی بر قهر ضد انقلابی عربی، سرکوب وحشیانه و تروریسم آشکار است.

این رژیم ابتدائی‌ترین حقوق انسانی، آزادیهای فردی و اجتماعی را لگدمال میکند. داشتن عقیده‌ای م با افکار ارتجاعی حاکم جرم محسوب میشود. حتی زندگی خصوصی در چاردیواری خانه نیز از تعرض م نیست. زنان به زشت ترین شکلی تحقیر میشوند و شهروند درجه‌ی دوم محسوب میگردند و شدیداً تحت بضاعت قرار دارند.

سازرات خلقهای تحت ستم ایران برای کسب حقوق ملی دمکراتیک خویش بطور وحشیانه سرکوب میا با اسلامیم ارتجاعی و صدور ضد انقلاب توسط مرتجعین حاکم در خدمت امپریالیسم و ارتجاع منطقه ا دارد، به تشنج در منطقه دامن میزند و زمینه ساز جنگهای ارتجاعی است.

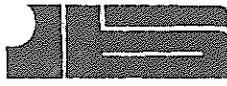
فقر و بدبختی اکثریت توده‌های محروم و زحمتکش جامعه مدام افزایش یافته و فاصله‌ی طبقاتی میان آ و اقلیت اشتراک‌ر ژرفتر میگردد.

رژیم جمهوری اسلامی، نظام سرمایه‌داری، سلطه‌ی امپریالیسم و بقایای مناسبات پیشین منشاء ا بدبختی، محرومیت و بی‌خانمانی کارگران، دهقانان و سایر توده‌های زحمتکش و اشتراک وحشیانه‌ی آ است. کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان میهن مان درنظام کنونی آینده‌ای نداشته و محکوم به فقر و مذ اند.

بخش دوم

اصول، اهداف، و وظایف

رهائی کامل خلق ما از این همه ستم و اشتراک، دربراندازی نظام سرمایه‌داری است. انجام این تحول وظ انقلاب اجتماعی طبقه کارگر، یعنی انقلاب سوسیالیستی است. این انقلاب، طبقه کارگر و همراه با آن کل م



دیده را از یوغ بندگی واستشار آزاد میسازد. هائی طبقه کارگر فقط بدست خود این طبقه می‌تواند صورت گیرد. دیگر طبقات و اقشار جامعه سرمایه‌داری، نجا که ریشه در مالکیت خصوصی وسایل تولید دارند قادر به نابودی مناسبات سرمایه‌داری نیستند. تنها هم کارگر است که بنا به موقعیت خود در نظام اجتماعی تولید، می‌تواند نظام سرمایه‌داری را براندازد و م‌نظوم سوسیالیستی را جایگزین آن سازد.

سوسیالیسم نظامی است که مالکیت عمومی بر وسایل عمده تولید را به جای مالکیت خصوصی بر آنها شاند و استثمار انسان از انسان را از بین میبرد. هدف سوسیالیسم ارضای نیازهای مادی و معنوی افراد به از طریق رشد سریع تولید اجتماعی، مشارکت روز افزون و دمکراتیک توده‌ها در هدایت و اداره تمام جامعه و گسترش و شکوفایی آزاد علم و هنر است. در جامعه سوسیالیستی اصل "از هر کس به اندازه" آیش به هر کس به اندازه کارش" تحقق مییابد.

سوسیالیسم، اجتماعی از انسانهای آزاد اندیش، مستقل و همبسته و مخلوق کار و فعالیت خلاق توده‌های ع خلق است که بر مبنای اصول انتخابی، مشارکت فزاینده و دمکراتیک توده‌ها و کنترل آنها بر اداره امور شیوه آزادی نظره آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادی کامل فعالیت شکل‌های مستقل صنفی، سیاسی ستاعی بیش شرط ضروری این شیوه اداره امور و شکوفایی جامعه سوسیالیستی است.

ل تجربه حیات سوسیالیسم گواه آن است که سوسیالیسم و دمکراسی جدائی‌ناپذیرند و بدون دمکراسی، یالیسم تحرک و شکوفایی خود راز دست میدهد و به رگود در عرصه‌های مختلف میرسد. گسترش مداوم رسی در جامعه سوسیالیستی، در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، راه توزیع متعادل تر ت در سطح جامعه و در دست توده‌های وسیع خلق و تحقق خودگردانی سوسیالیستی را هوار میکند، در یکه ضعف و فقدان دمکراسی، به قلب ماهیت سوسیالیسم، به محدود و زائل شدن خصلت خلقی مالکیت بی، به تضعیف و تخریب سرشت خلقی قدرت سیاسی، به انفعال و بی تفاوتی در میان توده‌ها و بی بیت شدن تشکلهای صنفی و سیاسی آنها، و به جدائی و حتی تقابل میان مردم و دولت سوسیالیستی ناجد، بوروکراسی که قشری از صاحبان قدرت و امتیاز را در بالای سر توده‌ها قرار میدهد و منافع خاص آن تر از منافع توده‌ها می‌پسارده، با سوسیالیسم و دمکراسی سوسیالیستی که توده‌ها را سازندگان تاریخ می‌داند و ا را حاکم بر سرنوشته خویش می‌خواهد در تضاد است.

هویت تاریخی بازیگری و بازیگری در جنبش جهانی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی نیز در همین است هائی از درگ‌های دکاتیک و بوروکراتیک از سوسیالیسم و تعویض آن با درگی خلاق و دمکراتیک، از آن را میدهد و بسوی پیوند مجدد سوسیالیسم و دمکراسی کام بر می‌دارد.

سوسیالیسم، فاز اول نظام کمونیستی است. کمونیسم جامعه بی طبقه است که برابری کامل اعضای جامعه در تحقق مییابد. در چنین جامعه‌ای همراه با رشد همه جانبه افراد، نیروهای تولیدی نیز بر مبنای آخرین اوردهای علم و تکنیک رشد مییابد، بارآوری کار به نحوی بی سابقه بالا میرود و بر مبنای وفور ثروت‌های آن، از آن اصل "هر کس به اندازه توانایش، هر کس به اندازه نیازش" تحقق مییابد.

یش شرط سیاسی نیل به سوسیالیسم، کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان تحت رهبری طبقه ر و استقرار دولت سوسیالیستی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا یا دمکراسی پرولتری است. طبقه کارگری اتکا به قدرت و با تکیه بر اراده ایت و ابتکار مستقل توده‌های وسیع خلق، به تجدید سازماندهی جامعه بر مبنای س سوسیالیستی اقدام میکند و از دستاوردهای مبارزه کارگران و توده‌ها در برابر تهدیدات داخلی و بی محافظت مینماید.

ازمان، استقرار جامعه‌ای سوسیالیستی و کمونیستی در ایران را هدف خود قرار داده است و بنابراین خود لف میداند که تضاد آشتی‌ناپذیر میان منافع کارگران و منافع سرمایه‌داران، میان استثمار شونده‌گان و بارگران را افشاء کند، ظالمانه بودن مناسبات سرمایه‌داری را بر ملا سازد و اهمیت و چگونگی نیل به یالیسم و کمونیسم را برای کارگران و توده‌ها روشن نماید. سازمان همچنین وظیفه خود میداند که به‌گونه‌ای ب موقعیت ناپایدار و آینده نامطمئن سایر زحمتکشان را در شرایط سرمایه‌داری نشان دهد و ضرورت ب اجتماعی برای رهائی از بندگی سرمایه را برای آنها تشریح نماید. برای دستیابی به این اهداف، ن با تمام قوا در راه وحدت رزمنده و انقلابی جنبش کمونیستی ایران، پیوند وسیع آن با کارگران و ها و تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران مبارزه میکند.

ازمان علیه سرمایه‌داری و برای سوسیالیسم، قبل از هر چیز رسالتی اجتماعی و جهانی یعنی امری انیونیالیستی است. انترناسیونالیسم به مفهوم همبستگی جهانی کارگران، به مفهوم اشتراک در موقعیت، نه منافع و مبارزه کارگران علیه دشمن مشترک یعنی سرمایه‌داری جهانی است. اما این رسالت اجتماعی و بی توسط طبقه کارگر که مانند هر طبقه دیگری به بخش‌های ملی تقسیم می‌شود، انجام می‌پذیرد.

بنه کارگر هر کشور باید نخست برای کسب قدرت و استقرار سوسیالیسم در کشور خویش مبارزه کند، این عرصه اصلی مبارزه کارگران هر کشور همانا کشور خود آنهاست و مبارزه برای پیشبرد انقلاب در کشور ئی، مهمترین بخش وظیفه انترناسیونالیستی کارگران هر کشور است. این وظیفه با پشتیبانی فعال از ات کارگران کشورهای دیگر و پیشاهنگ انقلابی آنها تکمیل می‌شود.

ازمان، مناسبات خود با احزاب و سازمانهای کمونیستی سایر کشورها را بر اساس اصول استقلال، برابری، داخله در امور داخلی یکدیگر و همبستگی و وحدت انترناسیونالیستی تنظیم می‌کند.

صلت انترناسیونالیستی، جنبش طبقه کارگر، مبین پرستی انقلابی آن را نیز در برمی‌گیرد. از میان یه طبقات و اقشار مترقی طبقه کارگر پیگیریترین مدافع استقلال مبین و منافع ملی، قاطع‌ترین پیکارگر راه ی و شکوفایی مبین استوارترین پاسدار میراث فرهنگی و آداب و رسوم و سنن ملی مترقی کشور خویش ، مبین پرستی طبقه کارگر با نفرت از سلطه امپریالیسم و بازیگری از طبقات استثمارگر، عشق به رهائی از آنها و مبارزه آشتی‌ناپذیر در راه سرنگونی آنها و همبستگی با مبارزات انقلابی کارگران و توده‌های یده دیگر کشورها پیوندی ناگسستی دارد. بدین دلیل، سازمان در همه فعالیتهای خود بر وفاداری عمیق رکسیسم - لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری و مبین پرستی انقلابی تکیه دارد و با هر گونه جلوه‌ای از ونال نیهیلیسم و انیونیالیسم آشتی‌ناپذیر است.

ازمان خود را بخشی از جنبش جهانی کمونیستی میداند و علیه هر نوع ستم نژادی، ملی، اجتماعی و فر سطح استقلال ملی، و دمکراسی و سوسیالیسم مبارزه میکند. به همین دلیل، سازمان مبارزه در راه وحدت ده این جنبش بر مبنای تکامل خلاق اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم را از حمله وظایف خود میداند و ی پیگیری در جهت انزوا و طرد انحرافات موجود در درون جنبش تلاش مینماید.

سوسیالیستی میداند. جنبه دمکراتیک انقلاب ایران، بر لزوم احیای سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ از یکسو و تأمین شرکت گسترده همه طبقات و اقشار خلق در اداره امور دولتی و اجتماعی و تحقق منافع آنها از سوی دیگر دلالت دارد. این وظیفه از طریق اقدامات اساسی چون خلع یداز سرمایه‌داران بزرگ و اجرای برنامه رشد صنعتی مستقل، خلع ید از زمین داران بزرگ و بقایای فئودال‌ها و اجرای برنامه ارضی انقلابی، حل دمکراتیک مساله ملی، تأمین آزادی‌های کامل سیاسی و سایر خواسته‌های توده‌های محروم شهر و روستا تحقق مییابد. جنبه ضدامپریالیستی انقلاب ایران بهائتر ضرورت انحصاری واستثنای اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران به امپریالیسم است. همه ستادگیری سوسیالیستی انقلاب ایران، وظایف و محبت ضد سرمایه‌داری گسترش آن را نشان میدهد. بدین معنا که وظایف دمکراتیک و ضد امپریالیستی فوق در جارحوب سرمایه‌داری محصور نمی‌مانند و مهم‌تر از آن در دوران معاصر، دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، انجام کامل این وظایف "اصولا" در چسب محدودهای امکان‌پذیر نیست.

وظایف دمکراتیک - ضد امپریالیستی با ست‌گیری سوسیالیستی، تنها زمانی تحقق مییابد که طبقه کارگر به رهبری پیشاهنگ انقلابی خود در رأس جنبش انقلابی مردم قرار گیرد و قدرت دمکراتیک خلق تحت رهبری آن در جامعه استقرار یابد. طبقه کارگر نیروی محرکه اصلی انقلاب ایران و نیروی رهبری کننده آن است. دهقانان و اقشار خرده بورژوازی شهر، متحدین طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک هستند. بخش استثمار شونده خرده بورژوازی شهر و روستا، علاوه بر این در مرحله سوسیالیستی انقلاب نیز متحد طبقه کارگر محسوب میشود.

سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ، دشمنان اصلی انقلاب ایران هستند. بر انداختن سلطه سیاسی و اقتصادی این نیروها هدف این مرحله انقلاب است. دیگر اقشار بورژوازی ایران، بقشی خائنه و سازشکارانه در انقلاب ایفا میکنند. سازمان وظیفه خود میداند که هواره در جریان فعالیت خود این نقش را در برابر کارگران و توده‌ها افشاء کند، اقشار سبانی شهر و روستا را از زیر نفوذ فلج‌کننده‌شان خارج سازد و بسوی اتحاد باکارگران سوق دهد.

اتحاد طبقات و اقشار خلقی در یک جبهه تحت رهبری طبقه کارگر شرط اساسی پیروزی قطعی و نهائی انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است. شکل‌گیری چنین جبهه‌ای، بطور سریع و ضربتی انجام نمی‌گیرد، بلکه با عبور از اشکال و سطوح متفاوتی از اختلافات تحقق می‌پذیرد. لذا ضمن برخورد واقع بینانه و منعطف با مساله اختلاف‌ها، آنچه اساسی است حفظ استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و سنجش هر اختلاف از زاویه منافع مبارزه در راه افزایش نقش طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در میان توده‌ها و پیشرفت در مسیر برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است.

هر چند که مبارزه انقلابی و توده‌ای نه در یک شکل واحد، بلکه در اشکالی بسیار گوناگون و مکل هم جریان مییابد و هر چند که طبقه کارگر و کمونیست‌ها به بیش از همه از اشکال سالمات آیمز تحقق اهداف خود استقبال میکنند، با این همه باتوجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی تا بن دندان مسلح است و حاکمیت خود را با توسل به خون‌ترین شیوه‌های سرکوب و اختناق حفظ میکند، راه انقلاب ایران قهرآمیز است. طبقه کارگر و مردم ایران، به ضمن بکارگیری تمام اشکال مبارزه باید خود را برای چنین راهی آماده سازند.

انقلاب ایران جزئی از روند جهانی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است که در سه بخش نظام جهانی سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری و جنبش خلق‌های تحت ستم امپریالیسم صورت می‌پذیرد. انقلاب ایران تا زمان نیل به سوسیالیسم، یک پروسه بلاانقطاع باضمون گذار به سوسیالیسم است که در دو مرحله عملی میشود. این دو مرحله با درجات متفاوتی از تلفیق وظایف دمکراتیک - ضد امپریالیستی و وظایف سوسیالیستی از یکدیگر متمایز و مشخص میشوند. در حالی که در مرحله اول انجام وظایف دمکراتیک و ضد امپریالیستی عمده است ووظایف سوسیالیستی نقشی تکمیلی ولی بالنده دارد، در مرحله دوم وظایف سوسیالیستی جنبه عمده پیدا میکند.

تجربه کل انقلابات دمکراتیک - ضد امپریالیستی معاصر و بویژه تجربه دهه‌های اخیر گواه آن است که تنها در صورت تأمین رهبری طبقه کارگر و کمونیست‌ها، این انقلابات از محدودی سرمایه‌داری فراتر میروند و کام درراه سوسیالیسم می‌نهند. بر عکس، تمام انقلاباتی که تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری انجام شدند و هم‌زمنی سیاست پرولتری در آنها تأمین نشد، از اقداماتی در چارچوب سرمایه‌داری فراتر نرفته‌اند و دیر یازود با شکست مواجه شده‌اند. لذا تأکید بر خط مشی مستقل پرولتری و تلاش برای افزایش نفوذ و تأمین رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی از اهمیت اساسی برخوردار است.

انقلاب ایران در جهانی پیچیده و پر تحرک جریان مییابد که تضادهای متعدد و از آن جمله تضاد میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری، تضاد میان نیروهای صلح طلب و میلیتاریست، تضادهای درونی جهان سرمایه‌داری و مهم‌تر از همه تضاد کار و سرمایه، تضاد کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته، مسائل مربوط به حفظ محیط‌زیست و منابع انرژی در جهان از مشخصات بارز آن است.

صهرت انقلاب جهانی و حرکت مترقیانه بهریت معاصر، راه خود راز خلخال این وضع پیچیده و با بهره‌گیری از اشکال بسیار متنوعی از مبارزه باز میکند. در شرایطی که رشد ناموزون انقلاب جهانی و پیروزی تدریجی سوسیالیسم در کشورهای مختلف، به موجودیت دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی در کنار هم انجامیده، اصل همزیستی صلح‌آمیز میان کشورهای متعلق به دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی به ضرورتی حیاتی تبدیل شده‌است. سوسیالیسم عمدتاً از طریق پیروزیهای خود در بنای جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار و از طریق نشان دادن برتری‌های خود در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که میتواند بر رشد و گسترش انقلاب در کشورهای دیگر تأثیر گذارد و قدرت نمونه و جلوه‌های سوسیالیسم را در اندام و افکار مردم جهان تقویت کند.

حفظ صلح جهانی و همزیستی صلح‌آمیز میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری، با منافع کل بشریت انطباق دارد. همزیستی صلح‌آمیز فقط به روابط میان دولت‌ها مربوط میشود و هیچ وجه قابل بحث به روابط بین طبقات متضاد و کشورهای جداگانه، به مناسبات بین استثمارگران و استثمارشوندگان، و امپریالیست‌ها و خلق‌های تحت ستم نیست. این سیاست نباید در تضاد با مبارزات قهر آمیز و جنگ‌های آزادی‌بخش و با پشتیبانی قاطع از تمام جنبش‌های انقلابی و ترقیخواه در سراسر جهان قرار گیرد. از ابرو مساله نه برسر م‌رکت گردن مصنوعی یکی از تضادهای واقعی جهان معاصر و سفی اشکال ساسب لب، بلکه بر سر آن است که مجموعه مبارزات به شکلی با هم ترکیب شوند که ضمن حفظ صلح جهانی و همزیستی صلح‌آمیز میان کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی، جریان انقلاب و سوسیالیسم نیز در بخشهای مختلف جهان پیشروی خود را تداوم بخشد.

مردم ایران، علاوه بر طرفداری از صلح جهانی، با مبارزه علیه جنگ ظلمی و نظامی‌گری در ایران، با مبارزه برای خروج نیروهای خارجی از منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند و تبدیل آن به منطقه صلح، بطور جاری و کتک به صلح جهانی می‌گویند و با پیکار در راه سرنگونی رژیم جنگ طلب، آزادی کش و ضد خلقی جمهوری اسلامی، در عین حال به تقویت نیروهای صلح دوست، دمکرات و عدالتخواه در سطح جهان می‌پردازند.

بخش سوم
برنامه دمکراسی خلقی (برنامه حداقلی)
استقرار دمکراسی خلقی هدف مقدم مبارزه‌ی طبقه کارگر ایران است. دمکراسی خلقی که بیانگر قدرت

تاسی افشار و طبقات شرقی به رهبری طبقه کارگر و بیساخته انقلابی آن است، بمثابة حاکمیتی دیکتاتوریک و مردمی بر پایه زیر را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به اجرا در می‌آورد.

۱- اقدامات عمومی سیاسی-اجتماعی

- الف- تأمین و تضمین حق رای همگانی، برابری، مستقیم و مخفی در انتخابات مجلس خلق و کلیه ارگانهای خود مختار و خودگردان، برای کلیه زنان و مردانی که به سن ۱۸ سالگی رسیده‌اند. تضمین حق رای دهندگان برای انتخاب شدن در کلیه ارگانها و نهادهای انتخابی.
- ب- تأمین و تضمین آزادی کامل احزاب سیاسی، تشکلهای طبقاتی و صنفی، تشکیل اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات، تأمین کامل آزادی عقیده، نشر اندیشه و بیان.
- ج- لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی، لغو هرگونه تفتیش عقاید و سانسور
- د- تضمین آزادی کامل مسافرت، اقامت، انتخاب شغل، مکتبات، پوشش و مصونیت افراد و محل زندگی آنها از تعرض
- ه- تأمین و تضمین برابری کامل کلیه افراد جامعه مستقل از جنسیت، عقیده، مذهب، نژاد و ملیت.
- و- جدائی کامل دین از دولت.
- ز- تأمین امنیت قضائی و ایجاد دادگاههای مردمی بر اساس انتخابی بودن قضات.
- ح- تضمین حق اشخاص برای تعقیب هر مقام رسمی در دادگاه.

۲- انحلال ارگانهای رژیم و ایجاد دولت دیمکراتیک

- الف- انحلال کلیه ارگانهای مسلح و سرکوبگر رژیم امپراتور پادشاهان، کیمت‌ها، ارتش، شهربانی، ژاندارمری، بسیج، ... ایجاد ارتش انقلابی با شرکت پرسنل انقلابی و تسلیح عمومی توده‌ها.
- ب- انحلال دستگاهها و ارگانهای بوروکراتیک و ایجاد نهادهای اداری دیمکراتیک.
- ج- جایگزینی سیستم انتخابی مقامات و مسئولین بجای سیستم انتصابی.
- د- لغو قانون اساسی و کلیه قوانین ارتجاعی.
- ه- تشکیل مجلس خلق از نمایندگان برگزیده‌ی مردم بمثابة عالیترین ارگان قانون گذاری و حکومتی.

۳- حل مسأله‌ی ارضی

- الف- تضمین حق کلیه ملی ساکن ایران در تعیین آزادانه‌ی سرنوشته خویش، اتحاد ملیتهای ساکن ایران باید اتحادی داوطلبانه و آزاد باشد.
- ب- اتحاد داوطلبانه ملیتهای ساکن ایران باید مبتنی بر برابری حقوق ملیتها باشد.
- ج- لغو تقسیمات کنونی کشوری و تقسیم بندی نوین بر پایه‌ی مناطق ملی.

۴- اقدامات عمومی اقتصادی

- الف- بصادره و ملی کردن موسسات و صندوقهای قرض الحسنه متعلق به سرمایه‌داران و تجار بزرگ.
- ب- لغو کلیه قراردادهای غیر عادلانه با انحصارات امپریالیستی و انتشار مفاد آنها برای آگاهی مردم.
- ج- ملی کردن تجارت خارجی.
- د- تغییر سیستم مالیاتی کشور در جهت منافع کارگران و زحمتکشان.
- ه- محدود کردن مالکیت خصوصی و تشکیل و تشویق تعاونیهای تولیدی.
- و- قطع وابستگی اقتصادی به امپریالیسم، دیمکراتیزه کردن بخش دولتی، اجرای برنامه‌ریزی اقتصادی بر اساس منافع کارگران و زحمتکشان و در جهت رشد و شکوفائی اقتصاد ملی، تقویت صنایع پایه‌ای، تبدیل صنایع مونتاژ به صنایع مورد نیاز ملی و ایجاد ارتباط ارگانیک میان بخش‌ها و رشته‌های مختلف صنعتی و کشاورزی و خدمات.
- ز- توسعه صنعت بالایش نفت و پتروشیمی در جهت کاهش فروش نفت خام و صدور فرآورده‌های بالایش شده و ساخته شده نفتی.
- ح- گسترش مراکز تولید برق و شبکه برق رسانی کشور.
- ط- سیاست خارجی

الف- تأمین و تضمین استقلال کامل سیاسی و نظامی.

- ب- عدم شرکت در هرگونه پیمان نظامی تجاوز کارانه و شرکت در مجمع کشورهای غیر متعهد.
- ج- گسترش و تحکیم روابط دوستانه با کشورهای سوسیالیستی و شرقی بر اساس اصل همگرایی و روابط متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر.
- د- ایجاد روابط اقتصادی و دیپلماتیک بر اساس نیازهای ملی با همه‌ی کشورهای جهان به جز حکومت‌های نژاد پرست مانند دولت‌های آفریقای جنوبی و اسرائیل.
- ه- دفاع از صلح جهانی و سیاست همزیستی صلح آمیز بین دولت‌های دارای نظام‌های مختلف اجتماعی و اتحاد سیاست حسن همجواری با کشورهای همسایه.
- و- تأمین حقوق کارگران

الف- تضمین حق اعتصاب برای کارگران و صنوعیت قطع دستزد در دوران اعتصاب.

- ب- برقراری کنترل کارگری در رشته‌های مختلف تولید.
- ج- اجرای کامل ۴۰ ساعت کار و دوروز تعطیل متوالی در هفته و یکماه مرخصی سالانه با استفاده از حقوق.
- د- صنوعیت اشتغال افراد کمتر از ۶۰ سال.
- ه- تضمین و پرداخت حداقل هزینه زندگی در دوران بیکاری.
- و- پرداخت کمک هزینه برای فرزندان کارگران و کارکنان با توجه به میزان دستزد.

درباره دولت و دیمکراسی

توده‌ها از دست می‌دهد و اعتماد توده به حزب و دولت سوسیالیستی را از بین می‌برد و در این حالت بورژوازی شکست خورده اما در کمیسیون نشسته که با هزاران رشته به امپریالیسم سرمایه بین المللی مربوط بوده و از آن نغذنه میکند محدا سر بلند کرده و در میان توده‌های ناراضی یا به اجتماع پیدا میکند. در این صورت سرکوب وی و جلب توده‌ها نیست ساختمان سوسیالیسم هزار بار مشکلتر از گذشته و یکبار انقلابی طولانی مبتد و مداوم سازمند خواهد بود. راز بحران لهستان نیز در همین قانون مندی عینی نهفته است نه در سرکوب یک مشت

استنما رگر و انگل اجتماعی آنطور که مدافعین کوتاه بین "آزادی احزاب" ادعا می‌کنند. از این رو ساده اوحی (اگر نگوییم سفاحت) محض خواهد بود اگر فکر کنیم آزادی فعالیت سیاسی "جنبش همبستگی" بحران لهستان یا گسره اصلی بحران لهستان را حل میکند. ممکن است تجزیه و تحلیل واقع بینانه اوضاع لهستان این نتیجه را بدست دهد که شناسائی آزادی فعالیت "جنبش همبستگی" راه را برای انزوای سیاسی آن و جلب توده‌ها به محرابی یا خصمان سوسیالیسم باز میکند و لذا امریست ضرور و در خدمت استراتژی نابودی بقایای بورژوازی، اما در هر حال باید آنرا امتیازی بسود ضدانقلاب و عقب نشینی حکومت لهستان تلقی کرد.

- ز- تدوین قانون کار با شرکت و تصویب نمایندگان کارگران.
- ح- تقلیل ساعات کار روزانه در کارهای سنگین و سایر کارهایی که تداومش برای سلامتی زیانبار است.
- ط- تأمین وسایل ایمنی و بهداشت در محل‌های کار.
- ی- تأمین بیمه‌های اجتماعی برای کارگران از قبیل بیمه حوادث، از کارافتادگی، نقص عضو، درمانی بازنشستگی.
- ۷- تأمین حقوق دهقانان

الف- سلب مالکیت از زمینداران بزرگ و ملی کردن املاک و وسایل تولید زمین‌داران بزرگ و بنیاد مستضعفان.

- ب- ملی کردن کلیه اراضی کشاورزی متعلق به زمین‌داران بزرگ.
- ج- لغای بقایای فئودالیسم.
- د- واگذاری زمین به دهقانان توسط کمیته‌های دهقانی به منظور تحقق شعار زمین از آن کسانی است روی آن کار میکنند.
- ه- برقراری کشت جمعی در زمین‌های بزرگ مگانیزه، جلب دهقانان به کشت جمعی از طریق نشان داد مزایا و بارآوری بیشتر این شیوه کشت، تشویق دهقانان به ایجاد تعاونها.
- و- پرداخت وام‌های با بهره مناسب و تأمین کود، بذرها، نهال، سوم دفع آفات و ماشین آلات کشاورزی خدمات گیاه پزشکی برای دهقانان.
- ز- تعیین قیمت‌های عادلانه برای محصولات کشاورزی از جانب دولت.
- ح- ایجاد راه و شبکه آبیاری و زه‌کشی، مراکز درمانی و بهداشتی و فرهنگی در روستاها.

۸- تأمین حقوق زنان

- الف- لغو هرگونه تبعیض میان زنان و مردان و برخورداری زنان از حقوق برابر با مردان در کلیه شئون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی.
- ب- تأمین و تضمین حقوق برابر با مردان برای زنان در ازدواج، طلاق، ارث و سرپرستی کودکان.
- ج- ایجاد امکانات پزشکی و داروشی و زایشگاههای مجهز و رایگان برای زنان باردار در شهرها و روستاها.
- د- برخورداری زنان باردار از چهارماه مرخصی با استفاده از دستزد و حقوق.
- ه- ایجاد مهد کودک و شیرخوارگاه در محلات و جنب کارخانه‌ها و ادارات.

۹- تأمین مسکن

- الف- برنامه‌ریزی دولتی جهت خانه‌سازی ارزان و مناسب.
- ب- ممنوعیت تجارت و بورس بازی زمین.
- ج- استفاده عادلانه از مجموعه اماکن مسکونی.
- د- اجرای برنامه نوسازی شهر و روستاهای کشور.

۱۰- بهداشت و درمان همگانی

- الف- تأمین بهداشت و درمان برای عموم مردم باالویت دادن به بهداشت عمومی و طب پیشگیری.
- ب- تأمین بهداشت محیط‌نگار و زندگی.
- ج- واکسیناسیون همگانی و الزامی.
- د- تربیت و آموزش کادرهای بهداشتی و پزشکی و ایجاد و تقویت دانشکده‌های پزشکی و مراکز درمانی بهداشتی.
- د- تربیت و آموزش کادرهای بهداشتی و پزشکی و ایجاد و تقویت دانشکده‌های پزشکی و مراکز درمانی بهداشتی.
- ه- مبارزه‌ی همه جانبه بااعتیاد به مواد مخدر.
- و- تأمین هزینه زندگی سالمندان و ایجاد مراکز ویژه برای آنان.
- ۱۱- آموزش و فرهنگ

الف- اجباری کردن تحصیل تا پایان دوره‌ی متوسطه و تأمین کامل هزینه‌ی آن از طرف دولت.

- ب- اجرای برنامه سواد آموزی بزرگمآلان به منظور ریشه‌کن کردن بیسوادی.
- ج- برقراری سیستم آموزش علمی با بهره‌گیری از دستاوردهای علمی جهان محاصر.
- د- ایجاد و گسترش کودکانستانها، دبستانها و هنرستانهای فنی و حرفه‌ای و نیز کتابخانه‌ها.
- ه- پرداخت کمک هزینه‌ی تحصیلی به دانش آموزان و دانشجویان.
- و- تأمین شرایط زندگی مناسب برای توده فرهنگیان و بورژوا مظلوم، ارج نهادن به نقش مهم آنها، تربیت نسل جوان کشور و فراهم ساختن امکانات لازم برای ارتقاء مستمر سطح علمی دانش و تخصص آنها.
- ز- ایجاد دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی بسنطور تربیت نیروی متخصص و پاسخگویی به نیازهای پیشرفته صنعتی و کشاورزی کشور.
- ح- حمایت مادی و معنوی از هنرمندان و دانشندان و تلاش برای جلب و جذب دانشندان و هنرمندان که ناچار به ترک میهن شده‌اند.
- ط- تأمین امکانات ورزشی رایگان برای همه.
- ی- تأمین بودجه مناسب برای امور ورزشی و ایجاد ورزشگاهها بویژه در مناطق محروم و دور افتاده.
- سازمان ، همه مردم و نیروهای شرقی میهن را به پیگیری متحدانه در راه تحقق این برنامه که بر پایه طبقه‌ی کارگر ایران برای حل مسائل جامعه در این مرحله است فراموشی و پشتبانی خود را همه‌ی نیروهای که در این راستا مبارزه میکنند، اعلام میدارد.

احتمالا معترفانه گفته شود این دسدگاه به آزادی سیاسی خصلت تاکتیکی قائل است. در پاسخ به این اعتراض باید گفت ، بلکه رفقا شما درست فهمیده‌اید، ما به آزادی فعالیت دست حریبا ناتی نظیر "جنبش همبستگی" درسوسیالیسم خصلت موقت و تاکتیکی قائلیم. شما این موضع گیری را دلیل ناپیگیری ما در دفاع از دیموکراسی میدانید؟ بسیار خوب، مختارید. اما ایمن اشام بما از جانب کسانی وارد میشود که آزادی احزاب بورژوازی در جامعه آرمانی کمونیستها را تسلیح و ترویج میکنند بنا بر این همین یک دلیل هم کافیسست تا اطمینان حاصل کنیم که در موضع صحیح و مارکسیستی ایستاده‌ایم.